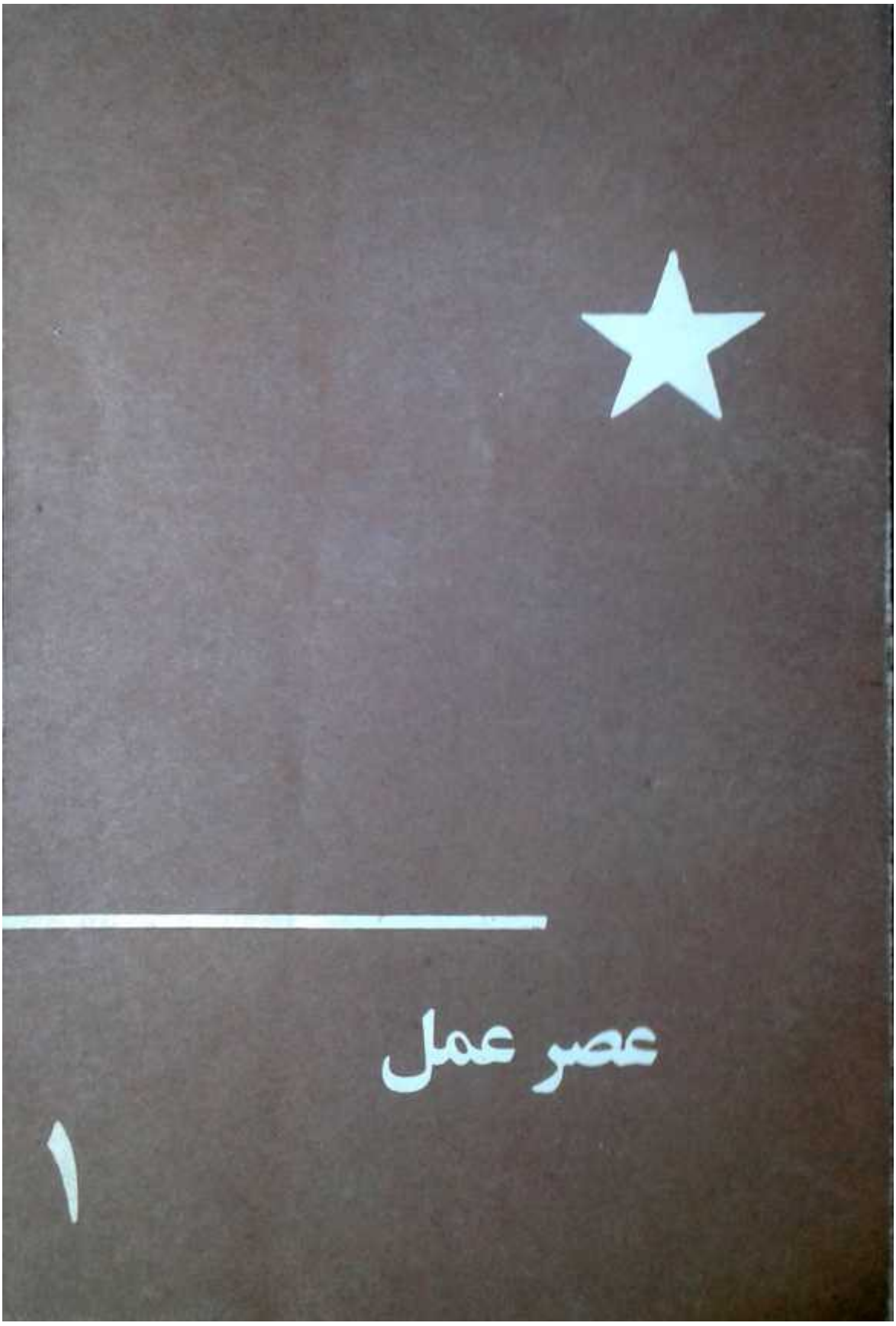
عصر عمل
١

عصر عمل

۱

فهرست

مقدمه		۱
یادی از ولادیمیر ایلیچ ، حماسه آفرین تاریخ		٤
گفتگو با رفیق لنین	مایاکوفسکی	٥
درباره لنین	استالین	۹
۱۹ بهمن		۲٥
بیانیه سازمان چریکهای فدائی خلق بمناسبت سالگرد		۲۷
آغاز جنبش مسلحانه در ایران	سعید سلطانپور	٤۰
بهار ٥۱	انوشه	٥۳
پیام به شاعران وطنم		٥٥
اندیشه چه گوارا	میکائیل لووی	٥٦
جنگ چریکی	جمال میر صادقی	۷۳
اشاره	دیوید کات	۷۹
فرانس فانون در چند کلمه	ترجمه هقان بهروزی	۸۳
الجزایر	صمد بهرنگی	۱۰٦
ادبیات کودکان	طوسی طباطبائی	۱۰۹
شهریه	نعمت میرزاده	۱۱۷
حریق	ترجمه از انوشه	۱۱۸
مرگ یك هنرمند قهرمان	ادوارد و گاله آنو	۱۲۲
ونزوئلا : تمدن طلای سیاه		۱۳٤
جنبش دهقانی صومالی قاسم (آذربایجان). چریکهای فدائی		۱٤۱
جنبش رازلیق	مجاهدین خلق	

معمولا رسم براینست هرنشریه‌ای که بوجود می‌آید در اولین شماره، خود را ملـــزم میبیند که طی مقدمه یا سرمقاله‌ای هدف خود را مشخص کند، راه و روش خود را نشان بدهد. وغالبا متاسفانه مشاهده شده است که "سرمقاله" ها با باقی مقاله هـا، "مقدمه" ها با موخره ها نه تنها در دو خط موازی، بلکه حتی گاهی اوقـات در دو جهت مخالف هم حرکت میکنند. هدف، در لابلای مشاجرات قلمی بی ثمر، الگـو ـ سازیها و دسته بندیها گم میشود؛ وگاهی اوقات حتی کار به آنجا میکشد که استراتـژی با تاکتیک قاطی شده، بدتر اینکه با هم عوضی گرفته میشود. در اینجا دیگر مبارزه بـا دشمن اصلی هدف نیست، "هدف" در این خلاصه میشود که با تمام قدرت با کسانی مبارزه شود که مانند این رفقا فکر نمیکنند؛ زیرا اینان خود خواهانه معتقد شده اند که مظهر حقیقت، تمام حقیقت هستند. از همین نقطه است که "راه و روش" به بیراهه کشانده میشود. شاید اینان مبارزات قلمی بعضی از رهبران بزرگ جنبش کمونیستی جهانی را بطور انتزاعی مورد تقلید قرار میدهند، بی آنکه به اصول مورد احترام، ان رهبران توجه داشته باشند که: "مسائل مشخص را باید با تمام جنبه های مشـخص آن مورد توجه قرار داد".

برای اینکه نظر خود را روشن تر بیان کنیم به نقل قولی از رفیق میگوئل هانریگز ـ MIGU EL HENRIQUEZ، دبیرکل "جنبش چپ انقلابی" شـیلی (M.I.R) می پردازیم. این عبارت پس از حادثه دوم دسامبـر ۱۹۷۰ در دانشگاه شهر "کونسپسیون" (پس از برخورد مسلحانه بین دانشجویان طرفدار "میـر" و "جوانان کمونیست" که منجر به کشته شدن یک دانشجوی "میـر گردید) بیان شده است:

"سیاستی که باید در تمام زمینه ها و در کلیه جبهه ها مورد توجـه دقیق قرار گیرد عبارتست به پاسخ دادن باین نیاز: بدور هم جمع کردن تمـام نیروها (ی توده ای)، وضربه زدن بدشمن اصلی. بهاین دلیل، اتحاد تمام نیروها برای مقابله با دشمن، یک امر حیاتی بشمار میرود. چنین سیاستی باید اختلافاتی که نیروهای مختلف چپ را از هم جدا میکنند، تا بدرجـه دوم اهمیت عقب بزند.

در درجه اول اهمیت قرار دادن مبارزه از طرف پاره ای از احزاب و گروههای چپ با احزاب و گروههای چپ دیگر، متاسفانه همیشه قلعی نیست و هرجاکه فرصت دست دهد تفنگی هم میشود. ما بویژه در امریکای لاتین بکرات شاهد مبارزات مسلحانه کمونیستهای سنتی، مائوئیست ها و تروتسکیست ها با سایر گروهها و سازمانهای انقلابی که "ایست" ها را بدنبال خود یدک نمیکشند، بوده ایم. این رفقائی که مبارزه مسلحانه را "کلا" یا "تقریبا" قبول ندارند، متاسفانه دیده شده است که در اسلحه کشیدن نه بطرف دشمن اصلی بلکه بطرف کسانیکه بخود اجازه داده اند که نسبت به صداقت آنان و صحت خط مشی شان مشکوک شوند، تردیدی بخود راه ندادند . . .

بهرتقدیر، ما در نشریه خود می کوشیم که در مشاجرات سترون قلمی آلوده نشویم. زیرا که اعتقاد داریم در مرحله کنونی مبارزه خلق ما، در تحلیل نهائی، تنها برنده این مشاجرات بی ثمر، دشمن است و نه کسانیکه گمان می برند از حقیقت دفاع میکنند. این خود خواهی درمانیست که گمان بریم نمایشگر حقیقت، تمام حقیقت هستیم زیرا که عمیقا به این اصل لنینیستی اعتقاد داریم که :

"حقیقت مجرد وجود ندارد، حقیقت همیشه مشخص است".

در اشاره به تناقضهای بین مقدمه ها و موخره ها، سرمقاله ها و مقاله ها، کوبیدن گروه یا دسته خاصی در نظر نبود؛ بلکه هدف ما از پیش کشیدن آن خصوصا بیان این نکته بود : ما در اولین شماره مجله خود قصد این را نداریم که درباره هدف و آرمان خود و راه و روش خود قلمفرسائی کنیم. بهمین دلیل ساده که: فکر میکنیم مطالب این شماره (مانند مطالب شماره های آینده) گویاتر از هر مقدمه و سرمقاله ای می تواند هدف ما را نشان دهد و راه و روش ما را مشخص کند.

دیگر اینکه، چون ادعای این را نداریم که نمایشگر حقیقت، تمام حقیقت هستیم؛ از این نظر اگر گوشه هائی از حقیقت را در بین گروهها و دسته های دیگر شاهد نکنیم — ولو اینکه با خط مشی مبارزه شان موافقت نداشته باشیم — در برجسته کردن و نشان دادن آنها تردید نخواهیم کرد. البته این حق را برای خود محفوظ میداریم — همانطوریکه این حق را برای دیگران نیز قائلیم — که از خطوط انحرافی و از ایدئولوژی نادرست آنان صادقانه انتقاد کنیم، همانطوریکه انتقاد صادقانه و سازنده دیگران را بجان می پذیریم.

ما که بارزیم سرکوب و اختناق فعلی ایران مبارزه میکنیم، رژیمی که بخاطر حفظ منافع یغماگرانه اش و بخاطر ماهیت ارتجاعی اش میکوشد هرگونه صدای اعتراضی را بازنداند،

شکنجه و اعدام خفه کند و تحمل شنیدن کمترین انتقادی را ندارد ؛ رژیمی که مطبوعات
رادیو تلویزیون مبتذل وچند ش آورش از دروغ، قلب حقیقت ، فریب ، سوگرصفتی و
چاپلوسی انباشته است ؛ رژیمی که با فرهنگ استعماریش عالمانه وعامدانه و باتمام
قدرت درصدد تخریب فکروجسم نسل جوان درمرحله اول و سایر اقشاروطبقات
اجتماع درمرحله ثانویست . ماکه میخواهیم باچنین رژیم غارتگروکثیفی مبارزه کنیم
که زالووار خون ملتی رامیمکد ؛ماکه بخاطرامحاء استعمارانسان ازانسان و برای
ساختن اجتماعی سالم ، فرهنگی سازنده و انسانی نوتلاش می نمائیم . باید مبارزه
رااول ازخود شروع کنیم . قدری خودتن باشیم و ازمعرفی خود بعنوان تنهاحقیقت
موجود ، تنهاحقیقت ممکن ، تنهاحقیقت مطلق خود داری کنیم ؛وگرنه بخود ودیگران
دروغ گفته ایم . ازآموزگاربزرگ مبارزات خلقی امروز : ازخلق وبتنام درس بگیریم .
ما بنوبه خود هرگزادعاندارایم که مرتکب اشتباه نمیشویم ، زیرافقط کسانیکه بافکار
قالبی یابه قالب افکارویه دگم هامی چسبند ، تن بخطرنمیدهند ، اهل جستجوی
وکاوش نیستند ، ذهنی گرای و فرصت طلبند ممکنست چنین ادعائی داشته باشند .
بقول چریکهای فدائی خلق : کسیکه دست بعمل نمیزند طبیعی است که اشتباه
نکند . مبارزه یعنی زمین خوردن ، ازجابلند شدن ، شکست ، پیروزی ، شکست
و سرانجام مسلما پیروزی . . . مبارزه یعنی رودخانه خروشان ، نه برکه و نه حتی
دریاچهٔ آرام . مبارزه یعنی حرکت ، نه سکون ؛ حرکت درزمان و بازمان . ما با
الهام گرفتن ازمحتوای انقلابهای بزرگ شوروی ، چین و (بااجازه بزرگترها) کوبا
ونیزاوراق درخشانی که مبارزات خلقهای سه قاره دردو دههٔ اخیر به گنجینهٔ مبارزات
توده ای گذشته افزوده اند ، میکوشیم که بخود ودیگران دروغ نگوئیم . ودراین راه
به یاری و همکاری تمام بیدارد لان داخل وخارج کشور ــ باحد اقلی که بارژیم فاسد ،
ستمگروسرکوب کننده فعلی صادقانه مبارزه کنند (واین مبارزه برایشان هدف باشد
نه وسیله ونه سرگرمی) وبخواهند که دستهای خونین امپریالیسم ونوکران محلی اش
را ازسرزمین وملت ما قطع کنند ــ نیازمندیم .

یادی از ولادیمیر ایلیچ ، حماسه آفرین تاریخ

برای یادبود پنجاهمین سالگرد مرگ لنین ، شعری از "مایاکوفسکی" را ترجمه ؛ و خاطراتی از "استالین" را انتخاب کرده ایم .
خاطرات استالین را از روی مقدمهٔ جلد اول (کتاب اول) ترجمهٔ فارسی منتخبات آثار لنین ــ تحت عنوان "آثار منتخبه لنین" . دو جلد (در چهار کتاب) . ادارهٔ نشریات بزبان خارجی . مسکو . ۱۹۵۰ ــ نقل می کنیم .

شعر زیبا و درخشانی را که میخوانید ، مایاکوفسکی ، پنجسال بعد از مرگ لنین سروده است . گزارش شاعریست برای رفیق لنین . شاعری در اطاق خود ، تنها ، در مقابل عکس لنین "بر روی دیوار سفید" ایستاده است و دارد گزارش میدهد : از "کثافت ها و حماقت ها" شکوه می کند ، از "بوروکراتهای چکمه لیس فرقه ساز دائم الخمر" به رفیق لنین شکایت میکند ، و فریاد میکشد :

"ما
از دندان نشان دادنها و از خود دفاع کردنها
زله شده ایم"

شاعری که یکسال بعد از این "گزارش" خودکشی میکند . با مزه است که در سال ۱۹۳۶ ، شش سال پس از خودکشی "مایاکوفسکی" ، استالین طی اعلامیه ای او را "بهترین شاعر عصر شوروی" لقب میدهد . چه فایده ! هنوز مایاکوفسکی ها ، در اطاقهای خلوت خود ، در اردوگاه های کار اجباری ، با رفیق لنین درد دل میکردند و برای او "گزارش" تهیه میکردند . . . .

گفتگو با رفیق لنین

ماجراها و سوانح هائی تلمبار شده ،

جنجالی از وقایع و اتفاقات

روز محو می شود ،

بنحو نامحسوسی به تیرگی می گراید ؛

ما در وطن دراناک هستیم ،

من

و لنین :

عکسی بروی دیوار سفید .

دهان باز

برای ایراد نطق پرشور ،

پُرس

سبیل

شق و سیخ شده ،

در چین های پیشانی

شتاب آلود ،

انسانی ،

زیر پیشانی عظیم

اندیشه ای عظیم .

بی تردید

در مقابل او

جمعیت ها زوه میروند .

جنگلی از پرچم ها . . .

طلفزاری از بازوها . . .

مشتعل از نشاط ،

از جایم بلند شده ام .

آدم دلش می خواهد

راه برود

درود بفرستد

حساب پس بدهد .

رفیق لنین

گزارشی برای شما تهیه کرده ام ،

نه از روی انجام وظیفه

بلکه از صمیم قلب .

رفیق لنین ،

این کار جنبی

انجام خواهد شد

و در حال انجام شدن است .

ما بینوایان و برهنگان را

روشن خواهیم کرد و لباس خواهیم پوشاند .

استخراج

مواد معدنی و ذغال

افزایش می یابد . . .

ولی در کنار آن

البته هنوز

بسیاری از کثافت ها و حماقت ها بچشم می خورد .

ما

از دندان نشان دادنها و از خود دفاع کردنها

ذله شده ایم .

خیلی ها

در رضیت شما

عقلشان را از دست داده اند .

همه نوع موجودات حقیر و بی مقدار

خاك مارا

لگد کوب می کنند

وآنرا احاطه می کنند .

نمی توان

همه آنهارا

شماره کرد

یا نام برد :

نواری طولانی

ازپست طینتان

که هی کش پیدا می کند .

«کولاک» ها *،

بوروکرات های

چکمه لیس ،

فرقه ساز،

دائم الخمر،

اینها

سپهٔ

شق شده ازاهرم مسئولیت ها

پوشیده ازنشان هارا

مغرورانه یاد می کنند . . .

قدرمسلم

ما

همه شان رامات خواهیم کرد،

ولی

اینکار

بنحود هشتناکی دشوارخواهد بود .

رفیق لنین،

درکارخانه های دودآلود،

درمزارع

پوشیده

ازبرف

---

* درروسیه تزاری و قبل ازاشتراکی کردن مزارع درشوروی ، روستائی ثروتمند راکولاک (Koulak) می نامیدند . م

وگندم ،

این قلب شما

و نام شماست ، رفیق ،

که ما را وادار می کند

اندیشه کنیم ،

نفس بکشیم ،

مبارزه کنیم ،

زنده بمانیم .

ماجراها و رسوائی هائی تلمبار شده ،

جنجالی از وقایع و اتفاقات

روز محو می شود ،

بنحو نامحسوسی به تهرکی می گراید ؛

ما درون دراماتی هستیم ،

من

و لنین :

عکسی بروی دیوار سفید .

۱۹۲۹ ـ ماياکوفسکی

ترجمه سیامک آزاد

و اکنون نطقی از استالین را نقل می کنیم که در پنجاه سال قبل (چند روز پس از درگذشت لنین) ایراد کرد ، این نطق حاوی خاطرات جالبی است از لنین و شخصیت ممتاز او .

این انتخاب ، بخاطر وجود نام استالین ، ممکنست عده ای را خشنود ، یا متعجب و یا خشمگین کند . ما در این انتخاب ، خشنود ، یا متعجب و خشمگین کردن این عده را در نظر نداشته ایم ؛ زیرا که بحث بر سر استالین ، رد یا قبول او نیست . قصد همراهی با کسانی نیست که تا دیروز او را تکفیر می کردند ، و امروز برای کوبیدن دشمن امروزی ، دشمن دیروزی را تحسین و تمجید می کنند . قصد ضدیت با کسانی نیست که بخاطر کجروی ها و لغزش های بزرگ او ، خدمات او را به جنبش کمونیسم ندیده می گیرند ؛ و با کوبیدن او و تکرار بیش از حد اصطلاح " استالینیسم " ، در تحلیل نهائی ، به امپریالیسم و ارتجاع در کوبیدن مارکسیسم ـ لنینیسم (و نه استالینیسم) یاری می دهند . قصد دمسازی با کسانی نیست که تا دیروز سنگ " پیشوای کبیر خلقها " را به سینه میزدند ، و امروز بخاطر خصلت کفور میستی خود ، نعل وارونه

میزنند .

نه ، ما در این انتخاب ، خشنود یا متعجب و یا خشمگین کردن این عده را در نظر نداشته ایم ؛ به این دلیل خیلی ساده : ابداً بحث بر سر استالین ، تکریم یا تکفیر او ، رد یا قبول او نیست . بحث بر سر این نیست که باید از کارهای خوب و بدش هرد و بجای خود یاد کرد ؛ یا باید تصویر او را در کنار تصاویر مارکس ، انگلس ، لنین و مائو گذاشت ؛ یا باید بجای تصاویر او و مائو ، تصویر تروتسکی را در کنار تصاویر مارکس انگلس لنین قرار داد ؛ و یا باید نام او اصلا از صفحات تاریخ محو شود . بحث بر سر این هم نیست که او بیشتر خدمت کرد یا خیانت ، یا هم خدمت کرد و هم خیانت ، یا اصلا خدمت نکرد ، و یا اصلا خیانت نکرد . . .

ما در این انتخاب ، خشنود یا متعجب و یا خشمگین کردن این عده را در نظر نداشته ایم ؛ به این دلیل خیلی ساده : اصلا بحث بر سر استالین نیست!

هدف فقط یادی از لنین و بزرگداشت خاطره اوست . اگر بد بختی از در و دیوار می بارد ، لااقل این خوشبختی وجود دارد که هیچیک از این عده خشنود یا متعجب و یا خشمگین ، درباره عظمت شخصیت و ارزش مقام او و خدمات عظیم و توصیف ناپذیرش به عالم بشریت و خلقهای محروم جهان تردیدی ندارند .

نامش عزیزتر ، خاطره اش شکوفان تر باد!

در بارهٔ لنین

نطق در شب نشینی دانشجویان کرملن

مورخه ۲۸ ژانویه ۱۹۲٤

رفقا! بمن گفتند که شما برای یاد بود لنین اینجا مجلس شب نشینی ترتیب داده اید، و من هم بعنوان یکی از سخنرانان باین شب نشینی دعوت شده‌ام. من تصور میکنم که لزومی بایراد یك گزارش مرتبط در بارهٔ فعالیت لنین نباشد. بعقیدهٔ من بهتر است به اطلاع یك سلسله از حقایقی که مشخص بعضی خصوصیات لنین بمثابه یك انسان و یك رجل سیاسی .ست اکتفا گردد. شاید بین این حقایق یك ارتباط درونی هم موجود نباشد، ولی برای اینکه تصوری کلی در بارهٔ لنین بدست آید، این امر نمیتواند اهمیت قطعی داشته باشد. بهر حال من در این مورد بیش از آنچه که فوقاً وعده کردم امکان ندارم برای شما چیزی بگویم.

عقاب کوهی

برای اولین بار من در سال ۱۹۰۳ با لنین آشنا شدم. صحیح است که این آشنائی حضوری نبود بلکه غیابی و از طریق مکاتبه بود. ولی تاثیر آن در من بقدری عمیق بود که طی تمام مدت کار در حزب تحت تاثیر آن قرار داشتم. آنموقع من در تبعیدگاه سیبری بسر میبردم. آشنائی با فعالیت انقلابی لنین از اواخر سالهای

نود و مخصوصاً بعد از سال ۱۹۰۱، یعنی پس از انتشار «ایسکرا» ■ ایمان مرا راسخ کرد باینکه در وجود لنین ما با یك شخصیت فوق العاده‌ای سر و کار داریم. او آنموقع در نظر من یك رهبر عادی حزب نبود بلکه موجد واقعی آن بود، زیرا تنها او بود که به ماهیت داخلی و احتیاجات آنی حزب ما پی برده بود. وقتی من او را با سایر رهبران حزبمان مقایسه میکردم، همیشه بعیان میدیدم که همرزمان لنین ــ پلخانف، مارتف، آکسلرود و سایرین ــ یك سر و گردن از لنین پائین ترند و لنین در مقایسه با آنها تنها یکی از رهبران نبوده بلکه رهبریست از طراز عالی، عقابی است کوهی که در مبارزه ترس بخود راه نداده با کمال شجاعت حزب را از راههای اکتشاف نشدهٔ جنبش انقلابی روس بجلو هدایت مینماید. این تاثیر باندازه‌ای در روح من عمیقا رسوخ کرده بود که لازم دانستم در این باره نامه‌ای بیکی از دوستان نزدیك خود که آنوقت در مهاجرت بسر می برد نوشته نظریه او را استفسارکنم. پس از چندی، موقعیکه به سیبری تبعید شده بودم و ــ این در پایان سال ۱۹۰۳ بود ــ پاسخی پر نشاط از دوستم و نامه‌ای ساده ولی پر معنی از لنین در یافت کردم که بطوریکه معلوم شد دوست من ویرا از مضمون نامه آگاه ساخته بود. نامه لنین چندان مفصل نبود ولی حاوی انتقادات شجاعانه و بی باکانه‌ای از طرز کار حزب ما بود و با اختصار و روشنی شگرفی تمام نقشه کارهای حزبی را در آیندهٔ نزدیك تشریح میکرد. فقط لنین بود که میتوانست در بارهٔ پیچیده‌ترین قضایا اینطور ساده و صریح، موجز و شجاعانه چیز بنویسد ــ بطوریکه از هر جمله آن بجای حرف آتش ببارد. این نامه کوچك ساده و شجاعانه بیش از پیش بر من محرز ساخت که لنین عقاب کوهی حزب ما است. نمیتوانم خود را عفو کنم از اینکه این نامه لنین را من مانند بسیاری ازنامه‌های دیگر، بنابر معمول کارگنان مخفی قدیمی حزب طعمه آتش

نمودم.

از این هنگام اشنائی من با لنین آغاز شد.

فروتنی

من با لنین اولین بار در ماه دسامبر سال ۱۹۰۵ در کنفرانس بلشویکها در تامرفرس (در فنلاند) ملاقات کردم. من امیدوار بودم عقاب کوهی حزب مان را بشکل مردی بزرگ ببینم که نه فقط از نقطه نظر سیاسی بلکه، اگر حقیقت را بخواهید، از لحاظ جسمانی هم بزرگ باشد، زیرا لنین در تصور من مانند مردی عظیم، خوش اندام و با وقار نقش بسته بود. چقدر حیرت کردم وقتیکه یك فرد کاملاً معمولی باقامتی کوتاهتر از متوسط دیدم که بهیچوجه، مطلقا بهیچوجه، با یك انسان فانی معمولی فرق نداشت...

مرسومست که یك «رجل بزرگ» معمولا باید دیر در جلسه حاضر شود تا اعضای جلسه با بی قراری فوق العاده منتظر ظهور او باشند و ضمناً قبل از ظاهر گشتن یك «رجل بزرگ» اعضاء جلسه یکدیگر را متوجه میسازند: «هیس... ساکت... دارد میاید». این تشریفات بنظر من زائد نمی آمد، زیرا دارای تاثیری خوش است و حس احترام ایجاد میکند. چقدر حیرت کردم وقتیکه دانستم لنین قبل از نمایندگان در جلسه حاضر شده در گوشه‌ای از سالن جای گرفته است و بساده‌ترین وجهی مشغول گفت و شنود کاملا معمولی با عادی ترین نمایندگان کنفرانس است. از شما چه پنهان، این امر در آنموقع بنظر من یك نوع تخطی از بعضی قواعد آمد.

فقط بعدها فهمیدم که این سادگی و فروتنی لنین، این اهتمام در نا مشهود ماندن و یا بهر حال زیاد جلب نظر نکردن و مقام

عالی خود را بچشم نکشیدن، ـ خصلتی است که یکی از قویترین جنبه‌های لنین بمثابه یك رهبر نوین برای تودههای نوین، تودههای ساده و معمولی ژرفترین طبقات «زیرین» بشر می باشد.

قدرت منطق

دو نطقی که لنین تحت عنوان: در بارهٔ اوضاع جاری و مسئلهٔ ارضی در این جلسه ایراد کرد بسیار جالب توجه بود، متاسفانه این دو نطق باقی نمانده است. این‌ها نطق‌های الهام بخشی بود که تمام اعضاء کنفرانس را بشور و هیجان آورد. نیروی فوق‌العادهٔ اقناع، سادگی و صراحت استدلال، عبارات کوتاه و مفهوم برای همه، فقدان تظاهر، فقدان ژست‌های سرگیجه آور و عبارات پر طمطراق که برای تاثیر در حضار بکار میرود، ـ همهٔ اینها نکاتی بود که نطق لنین را از نطق‌های سخنرانان معمولی «پارلمانی» بطور مثبت متمایز میساخت.

ولی آنچه در آنوقت مرا شیفتهٔ لنین کرد این جنبه نطق‌های او نبود. مرا آن نیروی غیر قابل مقاومت منطق نطقهای لنین شیفته کرد که گرچه کمی خشك است ولی در عوض مستمعین را عمیقاً تسخیر و بتدریج محور میکند و سپس بدون باصطلاح کم و کسر همه را مقهور خود میسازد. من گفته‌های عدهٔ زیادی از نمایندگان را در آنموقع بخاطر دارم که میگفتند: «منطق نطقهای لنین یك نوع چنگال نیرومندی است که از هر طرف تو را مانند گازانبری در بر میگیرد و تو را یا رای خلاصی از آغوشش نیست: یا تسلیم شو، یا برای شکست قطعی آماده باش».

من تصور میکنم که این خصوصیت در نطقهای لنین قویترین جنبهٔ فن سخنوری او باشد.

ندبه و زاری نکردن

بار دوم من لنین را در سال ۱۹۰۶ در کنگرهٔ حزبمان در استکهلم ملاقات کردم. بطوریکه میدانید بلشویکها در این کنگره در اقلیت ماندند و شکست خوردند. در آنموقع برای اولین بار بود که من لنین را در رل مغلوب می دیدم. او ذرهای هم به آن پیشوایانیکه پس از شکست ندبه و زاری میکنند و مأیوس میگردند شباهت نداشت. بعکس، شکست ـ لنین را به یك پارچه انرژی بدل ساخته بود که به طرفداران خود برای مبارزات جدید و پیروزیهای آینده الهام می بخشید. من از شکست لنین صحبت میکنم. ولی آیا این چگونه شکستی بود؟ میبایستی مخالفین لنین، فاتحین کنگرهٔ استکهلم ـ پلخانف، آکسلرود، مارتف و سایرین را دید: آنها شباهت خیلی کمی بفاتحین واقعی داشتند زیرا لنین ضمن انتقاد بیرحمانهٔ خود از منشویسم، بطوریکه در مثل میگویند، جائی سالم برای آنها باقی گذاشت. من بخاطر دارم که چگونه ما نمایندگان بلشویك در گوشه‌ای جمع شده بودیم، بلنین نگاه میکردیم و از او مشورت میطلبیدیم. در نطقهای بعضی از نمایندگان آثار خستگی و افسردگی هویدا بود. بیاد دارم که چگونه لنین در پاسخ اینگونه نطقها با لحنی نیش‌دار زیر لب زمزمه کرد: «ندبه و زاری نکنید، رفقا، بطور یقین پیروزی با ماست، چون حق با ماست». نفرت از روشنفکران ندبه و زاری‌کن، ایمان به نیروی خویش، ایمان به پیروزی ـ اینها مطالبی بود که لنین آنوقت بما گوشزد میکرد. حس میشد که شکست بلشویکها موقتی است و آنها باید در آیندهٔ نزدیك پیروز شوند.

«ندبه و زاری نکردن بهنگام شکست» ـ این همان خصوصیتی است در فعالیت لنین که باو کمك می کرد تا ارتشی را که تا آخرین لحظه وفادار و به نیروی خویش ایمان داشت بدور خود جمع کند.

غره نشدن

در کنگرهٔ بعدی در سال ۱۹۰۷ در لندن بلشویکها پیروز شدند. آنوقت برای اولین بار بود که من لنین را در رل فاتح میدیدم. برای پیشوایان دیگر معمولا پیروزی سرگیجه میاورد. آنها را مغرور و خود پسند مینماید. چه بسا در اینگونه موارد از پیروزی دلشاد میشوند و بخواب غفلت فرو میروند. ولی لنین ذره‌ای هم باینگونه پیشو یار شباهت نداشت. بعکس، اتفاقا او پس از پیروزی بخصوص هشیار و محتاط میشد. بیاد دارم که لنین آنموقع با اصرار بنمایندگان چنین تلقین میکرد: «در مرحله اول ـ نباید مجذوب پیروزی گردید و از آن غره شد؛ در مرحله دوم ـ باید پیروزی را برای خود تحکیم نمود؛ سوم ـ دشمن را بطور قطعی از پای در آورد، زیرا او فقط شکست خورده است ولی هنوز کاملا از پای در نیامده است». وی با کلماتی نیشدار آن نمایندگانی را که سبکسرانه اظهار اطمینان میکردند و میگفتند «از حالا دیگر حساب منشویکها پاك است»، استهزاء میکرد. برای او اشکالی نداشت ثابت کند که منشویکها هنوز در جنبش کارگری ریشه دارند و با آنها باید در کمال تدبیر مبارزه کرد و از هرگونه پربها دادن به نیروهای خویش و کم بها دادن به نیروی حریف احتراز کرد.

«نباید از پیروزی مغرور گردید» ـ این همان خصوصیت اخلاقی لنین بود که باو کمك کرد هشیارانه قوای حریف را مورد سنجش قرار دهد و حزب را از حوادث غیر مترقبه ممکن بر حذر دارد.

اصولی بودن

پیشوایان حزب نمیتوانند عقاید اکثریت حزب خود را ذیقیمت ندانند. اکثریت ـ نیروئیست که یك پیشوا نمیتواند آنرا بحساب

نیاورد. لنین هم اینموضوع را از سایر رهبران حزب کمتر نمیفهمید. ولی لنین هرگز اسیر اکثریت نمیشد، بخصوص وقتیکه این اکثریت بر پایه‌های اصولی متکی نبود. در تاریخ حزب ما مواردی پیش آمد میکرد که عقیده اکثریت با منافع آنی حزب، با منافع اساسی پرولتاریا تصادم میکرد. در چنین مواردی لنین، بدون تردید، مصمماً به طرفداری از اصول، علیه اکثریت حزب بر میخواست. علاوه بر این،- او در چنین مواردی ترسی نداشت از اینکه بتمام معنی یك تنه علیه همه اقدام کند، و حسابش- بطوریکه اغلب در این باره سخن میگفت- این بود که: «سیاست اصولی یگانه سیاست صحیح است».

در این مورد دو حادثه زیر بخصوص جالب توجه است.

حادثه اول: در دوره سالهای ۱۹۰۹-۱۹۱۱ بود، هنگامیکه حزب بدست ضد انقلاب در هم شکسته شده و در حالت از هم پاشیدن بود. این دوره، دورهٔ بی ایمانی نسبت به حزب بود، دوره‌ای بود که نه فقط روشنفکران بطور همگانی، بلکه تا اندازه‌ای هم کارگران از حزب میگریختند، دورهٔ نفی کارهای مخفی، دورهٔ انحلال طلبی و هرج و مرج بود. نه فقط منشویکها بلکه بلشویکها هم در آنموقع از یکسلسله فراکسیونها و جریاناتی تشکیل میشدند که غالباً از جنبش کارگری جدا بود. بطوریکه میدانیم در همین دوره بود که فکر از بین بردن کامل پنهان کاری و وارد نمودن کارگران در حزب علنی و لیبرال استولیپینی ** بروز کرد. در آنموقع لنین تنها کسی بود که در مقابل این بیماری همه گیر مقاومت کرد و پرچم حزبیت را بلند برافراشت در حالیکه قوای پراکنده و در هم شکسته حزب را با صبر و تحمل شگفت انگیز و پافشاری بیسابقه‌ای جمع میکرد و علیه همه و هرگونه جریانات ضد حزبی در داخل جنبش کارگری مبارزه می نمود و با شجاعت بی نظیر و اصرار و ابرام بیسابقه‌ای از حزبیت مدافعه میکرد.

بطوریکه میدانیم در این کشمکش در راه حزبیت لنین بعداً فاتح گردید.

حادثهٔ دوم. در دوره سالهای ۱۹۱٤–۱۹۱۷ در بحبوحهٔ جنگ امپریالیستی بود، هنگامیکه کلیه یا تقریباً کلیه احزاب سوسیال دموکرات و سوسیالیست سر مست میهن پرستی عوامی شده به خدمت امپریالیسم میهنی کمربستند. این دوره‌ای بود که بین الملل دوم پرچمهای خود را در مقابل سرمایه خم کرده بود، هنگامی بود که حتی اشخاصی از قبیل پلخانف، کائوتسکی، گد و سایرین نیز در مقابل موج شوینیسم بپا نماندند. لنین در آنموقع یگانه یا تقریباً یگانه کسی بود که بیك مبارزهٔ قطعی علیه سوسیال–شونیسم و سوسیال–پاسیفیسم دست زده خیانت گدها و کائوتسکی‌ها را بر ملا میساخت و بر چهرهٔ این «انقلابیون» بناسبت بی ثباتی و دو دلی آنان داغ باطله میزد. لنین میفهمید که پشت سر وی یك اقلیت ناچیزی است، ولی اینموضوع برای او دارای اهمیت قطعی نبود، زیرا او میدانست که یگانه سیاست صحیحی که آینده از آن آنست، سیاست انترناسیونالیسم پیگیر است، زیرا او میدانست که سیاست اصولی یگانه سیاست صحیح است.

بطوریکه میدانیم در این کشمکش در راه انترناسیونال جدید لنین فاتح در آمد.

«سیاست اصولی یگانه سیاست صحیح است». – این همان فرمولیست که لنین بکمك آن با یورش، دژهای «ناگشودنی» را میگشود و بهترین عناصر پرولتاریا را بسوی مارکسیسم انقلابی جلب می کرد.

ایمان به توده‌ها

تئوریسین‌ها و پیشوایان احزاب، که از تاریخ ملل مطلعند و تاریخ انقلابها را از ابتدا تا انتها زیر و رو کرده‌اند، گاهی بیك بیماری نا شایستی مبتلا میباشند. نام این بیماری ترس از توده‌ها، ایمان نداشتن باستعداد خلاق توده‌ها است. در این زمینه گاهی یك نوع اشراف منشی در پیشوایان نسبت بتوده‌هائیکه از تاریخ انقلابها بی اطلاعند ولی برای شکستن کهن و آوردن نو فرا خوانده شده‌اند،

بروز میکند. ترس از اینکه جنبش خود بخودی ممکنست طوفانی بر پا نماید و تودهها ممکنست خیلی چیزهائی را که نباید در هم بشکنند، تمایل به بازی کردن رل دایهٔ مهربانی که کوشش میکند تودهها را از روی کتاب درس بدهد ولی مایل نیست از آنها تعلیم بگیرد ـ اینست پایه و اساس این نوع اشراف منشی.

لنین کاملا نقطه مقابل اینگونه پیشوایان بود. من انقلابی دیگری را نمیشناسم که مثل لنین به نیروی خلاقه پرولتاریا و صلاحیت انقلابی غریزه طبقاتی او اینقدر ایمان عمیق داشته باشد. من انقلابی دیگری را نمیشناسم که بتواند منتقدین از خود راضی «هرج و مرج انقلاب» و «اعمال هرزه و خود سرانهٔ تودهها» را با بی اعتنائی لنین شلاق کش نماید. بیاد دارم که چگونه لنین ضمن صحبتی در جواب تذکر یکی از رفقا در بارهٔ اینکه «بعد از انقلاب باید نظم عادی بر قرار شود»، با لحنی مسخره آمیز متذکر شد: «جای بدبختی است اگر افرادی که آرزو دارند انقلابی باشند، فراموش کنند که عادیترین نظمها در تاریخ همان نظم انقلاب است».

بی اعتنائی لنین نسبت به تمام آن کسانیکه سعی میکردند از بالا به تودهها نگاه کنند و به آنها از روی کتاب درس بدهند از این جا است. اندرز دائمی لنین یعنی تعلیم گرفتن از تودهها، پی بردن بکنه اعمال آنها و بررسی دقیق تجربه عملی مبارزهٔ تودهها ـ از اینجا سر چشمه میگیرد.

ایمان به نیروی خلاق تودهها ـ اینست آن خصوصیت فعالیت لنین که به او امکان داد بکنه جنبش خود بخودی پی ببرد و آن را بمجرای انقلاب پرولتاریائی هدایت کند.

نابغه انقلاب

لنین برای انقلاب زائیده شده بود. و حقیقتا" نابغه انفجارهای انقلاب و بزرگترین استاد رهبری انقلابی بود. او هرگز خود را

آنقدر آزاد و شاد حس نمیکرد که در عصر تکان‌های انقلابی حس میکرد. منظور من در اینجا ابداً این نیست که هر تکان انقلابی بطور یکسان مورد پسند لنین بود، یا او همیشه و در هر شرایطی طرفدار انفجارهای انقلابی بود. ابداً. منظور من در این مورد فقط این است که فراست داهیانه لنین هیچگاه مانند زمان انفجارهای انقلابی کامل و واضح بروز نمیکرد. در روزهای تحول انقلابی او بتمام معنی میشکفت، روشن بین میشد، جنبش طبقات و پیچ و خمهای احتمالی انقلاب را از پیش حدس میزد، گوئی همهٔ اینها را در کف دست خود میبیند. بیهوده نیست که در محافل حزبی ما گفته میشود «ایلیچ قادر است در امواج انقلاب مانند ماهی در آب شنا کند».

وضوح «حیرت آور» شعارهای تاکتیکی و شجاعت «سرگیجه آور» نقشه‌های انقلابی لنین از اینجا است.

دو واقعهٔ جالب توجه بخصوصی را بیاد میاورم که مشخص این خصوصیت لنین است.

واقعهٔ اول. در دورهٔ آستان انقلاب اکتبر بود، هنگامیکه میلیونها نفر از کارگران، دهقانان و سربازانیکه در اثر بحران پشت جبهه و جبهه بستوه آمده خواستار صلح و آزادی بودند؛ هنگامیکه امراء ارتش و بورژوازی از نظر مصالح «جنگ تا آخرین لحظه» در صدد تهیه یك دیکتاتوری نظامی بودند؛ هنگامیکه کلیه باصطلاح «افکار عمومی»، کلیه باصطلاح «احزاب سوسیالیست» بر ضد بلشویکها ایستاده بودند و آنها را «جاسوسان آلمانی» خطاب میکردند؛ هنگامیکه کرنسکی تلاش میکرد حزب بلشویکها را جبراً بقبول وضعیت مخفی وادارد ــ و تا اندازه‌ای موفق باین عمل شده بود ــ؛ هنگامیکه ارتش‌های ائتلاف آلمان و اتریش که هنوز هم مقتدر و با انضباط بودند علیه ارتش‌های خسته و از هم گسیخته ما قرار گرفته بودند، و «سوسیالیست‌های» کشورهای اروپای باختری فارغ البال و با خاطری آسوده با دولتهای خود برای «جنگ تا پیروزی کامل» ائتلاف کرده بودند...

آیا معنی بر پا کردن قیام در چنین لحظه‌ای چه بود؟ معنی

بر پا کردن قیام در چنین شرایطی آن بود که تمام هستی در معرض برد و باخت گذاشته شود. ولی لنین باکی نداشت از آنکه ریسك بکند، زیرا او میدانست و با نظر تیز بین خود میدید که قیام ناگزیر است، که قیام پیروز خواهد شد، که قیام در روسیه مقدمات پایان جنگ امپریالیستی را فراهم میسازد، که قیام در روسیه تودههای زجر دیده باختر را بجنبش می آورد، که قیام در روسیه جنگ امپریالیستی را بجنگ داخلی بدل مینماید، که قیام جمهوری شوراها را ببار میاورد، که جمهوری شوراها تکیه گاه جنبش انقلابی در سراسر جهان خواهد گردید.

بطوریکه میدانیم این پیش بینی انقلابی لنین بعدها با دقت بینظیری بحقیقت پیوست.

واقعهٔ دوم. در اولین روزهای پس از انقلاب اکتبر بود، هنگامیکه شورای کمیسرهای ملی سعی میکرد ژنرال عاصی دوخونین سر فرمانده را وادار به متوقف ساختن عملیات نظامی و افتتاح باب مذاکرات برای متارکه با آلمانها نماید. بیاد دارم که چگونه لنین، کریلنکو (سرفرمانده آینده) و من برای مذاکرات با دوخونین بمرکز تلگراف ستاد کل در پتروگراد رفتیم. لحظه هولناکی بود. دوخونین و ستاد سر فرمانده از اجرای فرمان شورای کمیسرهای ملی مطلقاً سر باز زدند. فرماندهی ارتش تماماً در دست ستاد سر فرمانده بود. و اما در خصوص سربازان، معلوم نبود که ارتش ۱۲ میلیونی تابع باصطلاح سازمانهای ارتش، که علیه حکومت شوروی تحریك شدهاست، چه روشی اتخاذ خواهد کرد. بطوریکه میدانیم در خود پتروگراد در آنهنگام یونکرها برای شورش آماده میشدند. علاوه بر آن کرنسکی جنگ کنان بطرف پتروگراد میامد. بیاد دارم که چگونه پس از مختصر مکثی در پای بی سیم چهرهٔ لنین با ضیائی غیر عادی درخشیدن گرفت. کاملاً مشهود بود که او دیگر تصمیم گرفته است. لنین گفت: «برویم بمرکز رادیو، این دستگاه بما کمك خواهد کرد: ما بوسیلهٔ فرمان مخصوصی ژنرال دوخونین را معزول

و بجای او رفیق کریلنکو را بسر فرماندهی منصوب میکنیم و مستقیماً بدون توجه به هیئت فرماندهی به سربازان پیام میفرستیم تا ژنرال‌ها را محاصره کنند، عملیات نظامی را موقوف نمایند، با سربازان آلمان و اتریش ارتباط حاصل کنند و کار صلح را بدست خود بگیرند.

این «جهشی بود به تاریکی». ولی لنین از این «جهش» باکی نداشت، بالعکس او به استقبال آن میرفت، زیرا او میدانست که ارتش طالب صلح است و با بر طرف کردن همه و هرگونه موانعی در راه صلح، آنرا بدست خواهد آورد، زیرا او میدانست که چنین طریقهٔ استقرار صلح برای سربازان اتریش ـ آلمان بیهوده نخواهد گذشت و تمایل بصلح را در تمام جبهات بدون استثناء بسط و توسعه میدهد.

بطوریکه میدانیم این پیش بینی انقلابی لنین هم بعدها بطرزی کاملاً دقیق بحقیقت پیوست.

فراست داهیانه، استعداد برای درک سریع و پی بردن بمفهوم درونی حوادث قریب الوقوع ـ این همان خاصیت لنین است که باو کمک می کرد تا در باورهٔ روشی که میبایست در سر پیچ‌های جنبش انقلابی اتخاذ نمود استراتژی صحیح و خط مشی روشنی تعیین کند.

در تاریخ ۱۲ فوریه سال ۱۹۲٤ در شماره ۳٤ روزنامهٔ «پراودا» بطبع رسید.

ی. و. استالین. جلد ٦ کلیات، ص ۵۲ـ٦٤

---

* «ایسکرا» در یازدهم دسامبر سال ۱۹۰۰ بتوسط لنین تاسیس شد و اولین روزنامه مارکسیستهای انقلابی سراسر روسیه بود. «ایسکرا» در خارجه چاپ میشد و مخفیانه در روسیه انتشار می یافت. «ایسکرا»ی لنینی در سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۳ در کار تهیه و ایجاد حزب مستقل پرولتاریای روسیه نقش تاریخی عظیمی بازی کرد. «ایسکرا» پس از کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه ،

در نوامبر ۱۹۰۳ بدست منشویکها افتاد (از شماره ۵۲) . برای مشخص نمودن "ایسکرا"ی سابق لنینی ، "ایسکرائی منشویکی را "ایسکرای نو" می نامیدند .
(توضیح از "آثار منتخبه لنین" ، چاپ مسکو ، ۱۹۵۰ – جلد اول ، کتاب اول ، صفحات ۸۲۶ – ۸۲۵) .

■■ حزب استولیپینی – یا حزب کارگر استولیپینی – این نامی بود که در دوران ارتجاع که پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه حکمفرما بود ، بطور استهزاء به منشویکهای اتحلال طلب می دادند که موظفه میکردند باید از حزب مخفی پرولتاریا دست کشید و یک حزب "علنی" ایجاد نمود که در چهارد هم ژوئیه استولیپینی کار کند – استولیپین نام رئیس شورای وزیران وقت بود . (توضیح از همانجا ، صفحه ۸۲۶) .

در "دارگاه شاه"

لالائی برای . .

"اشتباه دولت وقت (حضرتی) عدم توجه بماهیت امپریالیسم امریکا بود . امریکا تمام سهم نفت عربستان سعودی را بخود اختصاص داده بود و در مورد ایران هم نقشه مشابهی داشت . این بود که مسائل به آن روز کشید که نباید بکشد . ابتدا شوارتسکف آمد ایران و بعد شاهزاده خانم ایرانی و . . . زاهدی و شعبان جعفری باهم کودتا کردند . دیکتاتوری نظامی دوباره باشدت بیشتر از اسه یافت . شکنجه و تیرباران قهرمانان آغاز شد . دکتر حسین فاطمی با ۴ درجه تب بعد از تحمل شکنجه های طاقت فرسا بپای چوبه دار برده شد . کریم پور شیرازی زنده زنده سوزانده شد . روزبه از قهرمانان شرافتمند تیرباران گردید . از آن پس سیل ستمکاران از ایالات متحده بایران سرازیر شد . تمام کمکهای خارجی بجز تجاوز چیزد یگری نبود .
یکی از آقایان دادرسان خواهید ه است (خنده حضار) . . . "

از آخرین دفاعیات مسعود رجوی

۱۹ بهمن

در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ جنبش نوین انقلابی با غرش گلوله های قهرمانان سیاهکل در کشورمان تولد یافت و همزمان با آن ، ناقوس مرگ رژیم سرسپرده امپریالیسم در ایران بصدا در آمد . این تنها ما نبودیم که صدای این ناقوس را شنیدیم ، بلکه غریو آن در گوش امپریالیسم جهانی و ارتجاع داخلی طنینی خوفناک داشت . اعدامهای بی در پی ، شکنجه های وحشیانه ، زندانهای طویل المدت نمایانگر خشم هیستریک و دلیل روشنی ست بر آخرین تلاش مذبوحانه این بیمار در حال احتضار . دشمن کور باطن بکبار دیگر در "محاسبات" خود دچار اشتباه شد . اعدامها شکنجه ها دربند کشیدنها و آزار هزاران تن از مردم وطنمان نه تنها پیشگامان قهرمان خلق ما را بوحشت نیفکند ، بلکه بدر انتقام از این جانیان مغرور را در دلها پاشید و نهال انقلاب را بارورتر کرد . دشمن ابلهانه پنداشته بود که با شکنجه های فاشیستی و کشتار وحشیانه قهرمانان سیاهکل "قائله خواهد خوابید" و همه چیز تمام خواهد شد ، ولی با امید ان گذاشتن صدها قهرمان افتخار آفرین دیگر از "سازمان چریکهای فدائی خلق" ، "سازمان مجاهدین خلق ایران" ، "سازمان آزادیبخش خلقهای ایران" ، "گروه آرمان خلق" و گروههای متعدد دیگر ، این آرزوی خام به یاسی مرگ آلود مبدل گردید ؛ و صدای ناقوس همچنان بی وقفه و بلاانقطاع هرچه تمامتر ، رژیم منفور و سرسپرده ایران را تشییع میکند .

ما بخاطر بزرگداشت این روز بزرگ : یک لوح افتخار ، اطلاعیه ای از چریکهای فدائی خلق که بدست ما رسیده بود و شعر در ستایش از قهرمانان سیاهکل را منتشر می کنیم .

خاطره دلاوران سیاهکل این بنیانگذاران جنبش نوین انقلابی ایران جاودانه باد!

۱ ــ رفیق علی اکبر صفائی فراهانی

۲ ــ رفیق احمد فرهودی

۳ ــ رفیق شعاع اله مشیدی

٤ ــ رفیق هادی بنده خدا النگرودی

٥ ــ رفیق عباس دانش بهزادی

٦ ــ رفیق جلیل انفرادی

۷ ــ رفیق رحیم سماعی

۸ ــ رفیق مهدی اسحاقی

۹ ــ رفیق ایرج نیری

۱۰ــ رفیق علی محدث قندچی

۱۱ــ رفیق محمد هادی فاضلی

۱۲ــ رفیق اسماعیل معینی عراقی

۱۳ــ رفیق غفور حسن پوراصل

۱٤ــ رفیق ناصر سیفدلیل صفائی

۱٥ ــ رفیق اسکندر رحیمی

بیـــانیـــه

سازمان چریکهای فدائی خلق

بمناسبت سالگرد آغاز جنبش مسلحانه در ایران

در تاریخ ۲۰ بهمن ۵۲ مرکز ستاد ژاندارمری کل کشور که محل تجمع مستشاران نظامی امریکا و مرکز توطئه چینی رژیم دست نشانده شاه برعلیه دهقانان ایرانیست، با سه انفجار پیاپی که توسط یک واحد از "چریکهای فدائی خلق" انجام گرفت، بلرزه درامد و بساط توطئه گران رژیم و اربابان نظامی امریکائی انان برهم ریخت.

این عملیات بپاس بزرگداشت خاطرهٔ جنبش سیاهکل که در ۱۹ بهمن ۴۹ آغاز گردید صورت گرفت و بار دیگر حماسه های پرشکوه نبرد های سیاهکل و خاطره دلاوریهای رزمندگان آن زنده گردید.

۱۹ بهمن ۵۲ مقارن است با آغاز چهارمین سال جنبش نوین انقلابی در ایران. سه سال پیش در چنین روزی سکوت و خفقان سیاسی حاکم بر میهن ما با شلیک گلوله های رزمندگان "دسته جنگل" در کوهستانهای پربرف البرز درهم شکست و نقطه عطفی تاریخی در مبارزات خلق ما ایجاد گردید. مبارزات سیاسی خلق ما که پس از کودتای ننگین امپریالیستی ۲۸ مرداد ۳۲ دچار رکودی وصف ناپذیر گردیده بود، میبایست مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته و تغییری اساسی در خط مشی آن ایجاد میشد. کوشش در جهت بکار بستن شیوه های پیشین مبارزه سیاسی در عرض ۱۷ سال همگی با شکست مواجه شده بود و ادامه کار بشیوه های قبلی و تشکیل گروههای سیاسی منفعل و بیعمل چیزی جز فرصت طلبی نمیتوانست محسوب گردد و مبارزینی که صادقانه در جستجوی راه حلهای واقعا انقلابی بودند بخوبی ضرورت این مسئله را درک میکردند که شیوه مبارزه در ایران می باید تغییر بنیادی نماید. از اینروی در اواخر دهه ۴۰ پیشروترین و انقلابی

ترین فرزندان خلق ما که تاآنموقع در گروههای سیاسی بفعالیت در اشکال کلاسیک اشتغال داشتند ، پس از یکدوره طولانی تحقیق وبررسی عملی ونظری در مورد شرایط حاکم ایران ، صادقانه ازمشی سیاسی خودانتقاد کرده وخط مشی مبارزه مسلحانه را در جهت ایجاد رابطه باخلق وبمیدان کشیدن انان ــ که تنهاراه پایان بخشیدن به بن بست سیاسی موجود در جامعه ایران بود ــ در پیش گرفتند وعملا در صدد اجرای آن برآمدند . بدنبال این سمت گیری نوین ، سازمانهای مسلح پابعرصه وجود گذاشتند و به تدارک عملیات سیاسی ــ نظامی در سطحی که امکانش را داشتند پرداختند . بالاخره در سه سال پیش در روز نوزدهم بهمن ۱۳۴۹ اولین خیزش نوین انقلابی توسط پیشروترین فرزندان خلق تحقق یافت . در این روز بزرگ ، رزمندگان انقلابی با نیروی ایمان وارادهای که ملهم ازقدرت خلق است در مقابل دشمن تادندان مسلح قد علم کردند وپرچم مبارزات نوین خلق را برافراشتند .

سه سال پیش در چنین روزی برطبق یک طرح تدارک شده ، یکی از مراکز نظامی دشمن در شهرسیاهکل گیلان ازجانب چریکهای وابسته بسازمان " چریکهای فدائی خلق " مورد حمله مسلحانه قرارگرفت و بدینسان آتش نبرد مسلحانه اززیرخاکستر سالها حقارت وتسلیم سربیرون آورد و نقطه پایانی برافسانه " ایران جزیره ثبات وآرامش " که رژیم شاه خائن ادعایش را میکرد ، نهاده شد .

طرح عملیات حمله بمرکز ژاندارمری سیاهکل که مورد نفرت عمیق اهالی روستائی منطقه سیاهکل ودیلمان بود و نشانه بارز ستمگری رژیم دست نشانده در منطقه محسوب میگردید ازده ماه پیش از آغاز عملیات دقیقا مورد بررسی قرارگرفته وتدارکات اطلاعاتی ونظامی لازم برای اجرای عمل فراهم شده بود و بمناسبت هماهنگی این عمل باشاخه های شهری سازمان چریکی ، روز ۱۹ بهمن در نظرگرفته شده بود .

بدینسان عملیات تهاجمی گروه جنگل " طبق طرح پیش بینی شده در شامگاه روز ۱۹ بهمن آغاز گردید . ورفقای " دسته جنگل " پس از تصاحب یک اتوبوس ویخش اعلامیه

توضیحی در بین مسافرین روستائی آن ،خود را بشم رسیاهکل رسانید ه وپاسگاه راند
ارمری ،این مرکزستم بد هقانان رامورد حمله قرارد اد ند و پس ازاعد ام مسئول پاسگاه
موجود ی اسلحه‌خانه انجارابنام خلق پرافتخارایران تصاحب نمود ه وبسمت جنگـل
عقب نشینی کرد ند .برطبق طرحهای پیش‌بینی شد ه " د سته جنگل " میبایست ضمن
احترازازاقد امات مقابله جویانه د شمن ، بعد ازاجرای عملیات فوق ،ازمنطقه خارج
شد ه و خود رابکوهستانهای البرزمرکزی میرسانید و انگاه برای عملیات بعد ی خـود
راآماد ه میساخت .ولی د رآخرین روزهای قبل ازعملیات سیاهکل ،رفیق صفائـــی
فرماند ه " د سته جنگل " طرح ماند ن د رمنطقه و شناسائی د ه روزه د رمنطقه عملیات
راپیشنهاد نمود . طبق این طرح که به اقد امات مقابله جویانه د شمن بهای کمی
د اد ه شد ه بود ،رفقاد رمنطقه باقی ماند ه وبرای عملیات بعد ی‌که قراربود چند مـاه
بعد د رآن نواحی انجام شود ،د ست بشناسائی تاکتیکی میزد ند و سپس ازمنطقـــه
خارج میشد ند . فرضیهٔ رفیق صفائی آن بود که د شمن د رآغاز بیش‌ازیک گـروهان
ژاند ارم برای عملیات تعقیب وپی جوئی ،اعزام نخواهد د اشت و یك چنین واحد ی
نمیتواند مزاحمتی برای عملیات شناسائی " د سته جنگل " فراهم آورد . ولی برخلاف این
فرضیه ،د شمن که ازحمله بپاسگاه سیاهکل بطرزبیسابقه‌ای وحشت زد ه شد ه بود با
تمام امکانات خود وارد اقد ام شد . زند ه قوای ژاند ارمری‌ازاقصی نقاط کشور توسط
ستاد کل ژاند ارمری د رتهران به سیاهکل خواند ه شد ند و تحت نظارت ستاد ی کـه
مستشاران امریکائی د رآن عضویت د اشتند بعملیات پرد اختند . د هها هلیکوپتـــر
نظامی ساخت امریکا د راطراف منطقه بپرواز د رآمد ند . هزاران مزد وربسیج ند ند تا
باهشت رزمند ه انقلابی بمقابله بپرد ازند !! . . .

بهرحال " د سته جنگل " باباقی ماند نش د رمنطقه د چاریك اشتباه تاکتیکی بزرگ شد
که انحراف ازاصل اساسی " تحرك مد اوم " تلقی میشد و همین امرسبب شد که " د سته
جنگل " برخلاف انتظارش باقوای متمرکز د شمن روبروشود و قبل ازاینکه ازتمرینات و

تدارکات چند ین ماهه خود بهره کافی بگیرد و در ناحیه محدودی خود را با دشمن درگیر سازد .

بدین ترتیب چند روز پس از حمله بپاسگاه سیاهکل ، رزمندگان جنگل با پیشقراولان دشمن درگیر شدند و آنها را درهم کوبیده و بعقب جنگل عقب نشستند ولی همین درگیری علیرغم اینکه در آن پیروزی نصیب مبارزین گردید ، موجب شد که موضع تقریبی " دسته جنگل " برای دشمن مشخص شود و این بار دشمن با قوائی بسیار از زمین و هوا بمحاصره دست زد و چند روز بعد نبرد های اصلی سیاهکل آغاز گردید که تا اواخر بهمن و اوایل اسفند ادامه داشت . ورفقای " دسته جنگل " در منطقه تحت محاصره متوالیا بجنگ و گریز اقدام میکردند تا اینکه در اوایل اسفند نبرد نهائی در اطراف کوه کاکوم رگرفت . این نبرد ها تماما در شرایطی بسیار دشوار و در سرمای ۱۵ الی ۲۰ درجه زیر صفر صورت میگرفت و " دسته جنگل " علی رغم تمام دشواریهای طاقت فرسا به نبرد ادامه میدادند تا فریاد رزمندگیشان هر چه بیشتر سراسر کشور برسد و توده های خلق را از مبارزه ای که توسط پیشگامانش آغاز گشته است باخبر سازد . در آخرین ساعات از آخرین روز نبرد در حالی که اکثر افراد " دسته جنگل " مجروح و گرسنه و سرمازده از پا در آمده بودند ، رفقای فراموش نشدنی رفیق مهدی اسحاقی و رفیق رحیم سماعی هنوز آخرین سنگر را ادار ه میکردند و همچنان آتش مرگ برمزدوران دشمن میریختند ، وآنگاه که گلوله هایشان باتمام رسید با نارنجکهای ضامن کشیده خود را بصف دشمن زده و چند ین مزدور را به هلاکت رسانیدند . بدینسان درخشانترین صحنه از حماسه دلاوران جنگل آفریده شد و حماسه نبرد های سیاهکل در تاریخ مبارزات خلق ما جاودانه گشت .

اگرچه " دسته جنگل " از لحاظ نظامی دچار شکست تاکتیکی گردید ، اما از لحاظ سیاسی تاثیرات وسیعی در سراسر کشور ایجاد نمود و نقطه آغازی برای حرکت نوین نیروهای انقلابی ایران گردید و همین امر بود که اساسا مورد نظر مبارزین سیاهکل قرار داشت .

رفقای ما در جستجوی پیروزی نظامی و شکست قوای دشمن ، با آن نیروی اندک خود

نبودند ، بلکه قصدشان پایان بخشیدن بوضع اسفبارمبارزات ایران بود . آنان نیک میدانستند که احتمال شهادت همگی افراد دسته جنگل در هرلحظه ازحیات مبارزاتی شان وجود دارد ولی علی رغم این مسئله آنان مبارزه مسلحانه راآغازنمودند زیراآنچه که درآنزمان بعنوان اساسی ترین هدف مطرح بود ، سنت گذاری این شیوه ازمبارزه واثربخشی سیاسی وسیع وتبلیغ سراسری مبارزه مسلحانه چریکی بود . درواقع رزمندگان سیاهکل درتحقق این هدف خود بموفقیت چشمگیری دست یافتند ونبرد دلیرانه آنان وقاطعیت وایمانشان به مبارزه‌ای که آغازکرده بودند فضای سیاسی میهن ما رادگرگون کرد بویژه آنکه شعله های نبرد رهائی بخش خلق که درسیاهکل افروخته شد ، هرگز خاموش نگردید وجنبشی که درجنگلهای گیلان آغازشده بود بانبرد های سایرنیروهای چریکی دراقصی نقاط کشور پشتیبانی شد و همچنان ادامه یافت .

اساسانخستین پیشگامان جنبش مسلحانه ازعملیات نظامی خود اهداف سیاسی مشخصی راتعقیب میکردند و ضمنانتایج نظامی محدودی نیزمورد نظرشان بود .

عملیات " دسته جنگل " نتایجی درحد مسلح کردن افراد " دسته جنگل " باسلاحهای مدرنی که ازدشمن درعملیات بدست میاوردند و ایجاد ذخایری ازاسلحه ومهمات برای ادامه عملیات ومسلح کردن افراد جدیدی که بانان میپیوستند ، میتوانست داشته باشد .

اهداف سیاسی مورد نظر عبارت بودند از :

۱ــ شکستن فضای خفقان بار مبارزات خلق ما .

۲ ــ بازگردانیدن امید وایمان نسبت بمبارزات ضد امپریالیستی ــ ضد ارتجاعی در اقشارگوناگون خلق تحت ستم ایران .

۳ــ نشان دادن شیوه نوین پیکارانقلابی برعلیه دیکتاتوری نظامی ــ پلیسی که با ائتلاف بمتجاوز امپریالیسم جهانی هرنوع مبارزه‌ای راوحشیانه سرکوب میکرد .

۴ــ طرح عملی استراتژی وتاکتیک مبارزه مسلحانه که تنها شیوه پیکاربرعلیه امپریا ــ

لیسم عارتگروه وامل دست نشانده اش بود .

بنابراین عملیات چریکی در مرحله اول اساسا خصلت تبلیغی داشت و تاثیربخشی سیاسی وسیعی پس از ۱۷ سال سکوت وخفقان در نیروهای پراکنده خلق ما ایجاد می نمود و همین اثرگذاری وآغازیروسه مبارزات نوین در شکل گروهی میتوانست سرآغازی برای شکل گیری مبارزات متشکل و وسیع نیروهای خلق و نقطه شروعی برای مبارزات آزادیبخش خلق ما باشد .

نتایجی که عملیات " دسته جنگل " وبدنبال آن ادامه مبارزات مسلحانه توسط چریکهای فدائی خلق در سراسر کشور بالاخص در مرکز و شمال کشور بجای گذاشت درخشان بود. موج سیاسی وسیعی سراسر کشور را فراگرفت و آگاه ترین اقشار خلق بندای رزمجویانه ئی که از جنگلهای سیاهکل برخاسته بود پاسخ مثبت دادند و صدها رزمنده از گوشه و کنار ایران خیلی زودتر از آنچه که انتظار میرفت ، سلاحهای برزمین افتاده رزمندگان سیاهکل را برسر دست گرفتند و بپیکار طولانی ودشواری که آغاز شده بود پیوستند . پس از نبرد سیاهکل ، اعملیات " چریکهای فدائی خلق " وبدنبال آن عملیات سایر سازمانها وگروههای پرافتخار چریکی نظیر " سازمان مجاهدین خلق ایران " ، " سازمان آزادیبخش خلقهای ایران " ، " گروه آرمان خلق " وغیره بار دیگر امید وایمان بمبارزه در دلها زنده گردید و سایه تاریک حقارت وتسلیم از چهره ها زدوده شد . آگاه ترین عناصر خلق دریافتند که دشمن علیرغم ادعایش قدرت مطلقه نبوده ومیتوان با اتکاء به نیروی ایمان وقاطعیت انقلابی مبارزه را آغاز کرد وباتکیه بدستاوردهای عملی آن به متشکل ساختن صفوف خلق پرداخت و بپراکندگی سیاسی در اقشار خلق پایان بخشید از همین روی گروههای بسیاری بمبارزه روی آورشدند و خون شهدای بسیاری خاک میهن غارت شده ، ما را رنگین کرد . امروز پس از سه سال که از آغاز مبارزه مسلحانه میگذرد ما شاهد اوج گیری بیسابقه در مبارزات خلق خود هستیم . تنها در یکسال گذشته دهها گروه مخفی که بمطالعه وبررسی اسناد جنبش نوین انقلابی ایران وتدارک

مبارزه مسلحانه پرداخته بودند ،تحت پیگرد پلیس قرارگرفتند و هزاران مبارز درارتباط با چنین فعالیتهائی دستگیرشدند و تحت شکنجه قرارگرفتند ولی فشارهای شدید بهیچوجه نتوانسته براامواج مبارزاتی که ازپی هم میایند فائق شود . زندانهای رژیم بصورت یك آموزشگاه انقلابی درآمده است و مبارزین جوان در این زندانها بارموز کار انقلابی آشنا میشوند ودرسهای عملی وآموزنده بسیاری درارتباط باسایرمبارزین می آموزند وهمین امردرآینده ازنظرتامین کادربرای مبارزات وسیعترخلق مانقش موثری ایفاء مینماید .زندانهای سیاسی میهن ماعلی رغم فشارهای غیرانسانی وفاشیستی رژیم درچهاردیواری سیاهچالها وسلولهای انفرادی ودرتحت بدترین شرایط خفقان ،آرمان خلق راپاس داشته دلیرانه درمقابل فشارهای دشمن مقاومت کرده و برشد اگاهیها وقابلیتهای خود ودیگران مبرد ازند و میکوشند هرچه بیشتر تجارب مبارزاتی نوین رادرسطح وسیعتری پخش نمایند .یك چنین برخورد وروحیه ای درزندان درتاریخ مبارزات میهن ما بیسابقه است .

درسال گذشته خبردرگیری سه گروه مسلح بامزدوران دشمن درجراید اعلام شده است وچندین مورد نیزپنهان نگه داشته شده واعلام نگشته است . افرادیکه بامبارزین درگیریهای پلیس باگروههاومحافلی که یامسلح شده یادرآستانه مسلح شدن هستند نشانده هنده گسترش بیسابقه فضای سیاسی کشوروروی آوردن عملی آگاه ترین وانقلابی ترین فرزندان خلق بسوی مبارزه مسلحانه است . گروههائی که بمبارزه مسلحانه روی آورده اند همراه باتحمل ضربات نخستین که برای جذب تجربه انقلابی یك ضرورت بشمارمیروند درکوران عمل انقلابی آبدیده شده و راه خود راهمچنان ادامه میدهند . . .

گروه مارکسیستی رفیق نادرشایگان که اولین برخوردهایش بادشمن دراواخربها ۲ صورت گرفت و ضمن این درگیریها رفیق شایگان ،رفیق روسنا و رفیق عطائی بادهها مزدوری که برای دستگیرینان بسیج شده بودند شجاعانه نبرد کرده و سه

شهادت رسیدند ، همچنان بمبارزات خود در صفوف جنبش مسلحانه ادامه میدهد
مبارزات گروه رفیق گلسرخی و رفیق دانشیان علیرغم ضعف پاره ای از عناصر مرد که
ترسکارانه میدان را در صف خلق خالی کرده بودند همچنان پابرجاست . تهاجمات
قهرمانانه این دو رفیق به بورژوازی وابسته ایران و امپریالیسم جهانی در دادگاههای
نظامی و دفاع از مبارزات نوین خلق ایران و همچنین دفاع از آرمان طفرنمون مارکسیسم
لنینیسم ، در افکار عمومی تاثیر عمیقی بخشیده است .

اخیرا دشمن خبر اعدام شش تن از رزمندگان جوان نهاوند را اعلام داشت . افراد
این گروه جریکی که با الهام از عملیات مسلحانه سازمانهای پیشگام مسلح فعالیت خود
را آغاز نموده بودند موفق باجرای عملیات چشمگیری در منطقه نهاوند شدند و توانستند
حمایت اهالی منطقه را به اهداف خود جلب نموده و فضای منطقه را کاملا سیاسی
نمایند . بهمین جهت دشمن پس از دستگیری رفقای گروه نهاوند از دادن هرگونه
اطلاعی در مورد آنان خودداری نمود و حتی خبر تشکیل دادگاههای مسخره نظامی
را اعلام نداشت و تنها به انتشار خبر اعدام این رزمندگان دلیر اکتفا کرد . اینک در
منطقه نهاوند همه خاصه و عام از " عباد خدا رحمی " و سایر رزمندگان گروه نهاوند
یاد میکنند . اهالی منطقه این جوانان پاکباز را خوب میشناسند و از اینرو مبارزات و نام
آنان تاثیر عمیقی در سراسر منطقه ایجاد نموده است .

امروز جنبش مسلحانه ایران با برخورداری از سه سال تجربه پیکارهای خونین انقلابی
همچنان راه خود را بسوی پیروزی می گوید و پیش میرود . جوانه های مبارزه بشکلی
مستمر و در حال رشد و شکوفائیست و با آنکه در سال گذشته سازمانهای مسلح پیشتاز
متحمل خسارت اقدامات سیاسی ـ نظامی بر اساس استراتژی مبارزات طولانی مشغول
بکار خود بوده اند و از حجم عملیات خود بر علیه دشمن کاسته بودند ، جوشش انقلابی
در سطح جامعه کاملا مشهود بوده است و گذشته از درگیریها و عملیاتی که از جانب
تحت سازمانهای خرده بورژوازی صورت گرفته است ، برخوردهای مختلفی که در سراسر

کشور از جانب گروههای نوخاسته مسلح انجام یافته فضای مبارزات آزادیبخش خلق را روشنائی ویژه ای بخشیده است ، و بار دیگر نشان میدهد که مبارزات ما چگونه در زیر شدیدترین ضربات همچنان بگسترش خود ادامه میدهد و رژیم دیکتاتوری فاشیستی شاه علی رغم تمام تلاشهای جنایتکارانه اش موفق با محاء فعالیت انقلابیون در عرصه میهن ما نگشته است . این امر بخوبی بیانگر این واقعیت است که مبارزات نوین یک نیاز اجتماعی در میهن ما بوده و از همین روی مورد حمایت خلق قرار گرفته و فرصت آنرا یافته است که خود را تثبیت نماید . امر تثبیت جنبش مسلحانه قطعا بدون برخورداری از حمایت خلق در شرایط خفقان باری که شاید در سایر کشورهای جهان بیسابقه باشد ، امکان نداشت .

جنبش ما در رابطه با این واقعیات اکنون بمرحله ای رسیده است که میتواند بمیان توده های خلق که در دو دهه اخیر از هر نوع تجربه مبارزه سیاسی بر علیه رژیم محروم بوده اند منتقل گردد . امروزه عناصر بیشرو خلق عملا از مبارزه مسلحانه حمایت میکنند و این امر انرژی لازم را برای اجرای مراحل استراتژیک بعدی که همان توده ای کردن هرچه بیشتر مبارزات نوین رهائی بخش خلق است ، تامین مینماید .

سازمان ما در رابطه با تثبیت خود امکان آنرا یافته است که تجارب نظامی و تشکیلاتی خود را هرچه بیشتر در خدمت رشد آگاهی و گسترش مبارزات طبقه کارگر ایران قرار دهد . ما همچنان میکوشیم دوش بدوش سایر سازمانهای واقعا انقلابی ایران مبارزات ضد امپریالیستی و دموکراتیک خلق را اعتلا بخشیم و هرچه بیشتر این مبارزات را در جهت مترقی تری سوق دهیم . ما هر نوع مبارزه واقعی و عملی را که حول محور عمل مسلحانه صورت بگیرد و نتیجه اش رشد آگاهی مبارزاتی خلق باشد تائید میکنیم و تا حد امکان از آن حمایت می نمائیم .

اما قویا معتقدیم که تشکیل گروههای اپوزیسیون که فقط باتخاذ مواضع سیاسی صرف اکتفا میکنند و از عمل انقلابی بدورند ، در جهت مبارزات واقعی خلق ما نیست . این

گروههاکه بخاطرجدائی ازعمل انقلابی تنهاکارشان حملات ایدئولوژیک بیکدیگر میباشد باید درخط مشی خود تجدید نظرنموده وحداقل اینکه باتخاذ مواضع صرف اکتفانکرده ودرجهت تئوریهائی که ارائه میدهند گام عملی بردارند . البته مامعتقدیم که هرآینه این گروههادرجهت اجرای خط مشی خودگام عملی بردارند خیلی زود در مدتی کمترازچند ماه متوجه خطاهای نظری خود خواهند شد و درنحوه کارخود مسلما تجدید نظرخواهند نمود و برای همیشه نظریات الگووارودگماتیستی خود راکه باعث بهدررفتن انرژی مبارزین میگردد ، بدورخواهند افکند .

بنظرما " تنهاملاک حقیقت عمل است " وتنهاجمع بندی عملی تجارب انقلابی درشرایط ویژه میهن ماست که میتواند برشدعامل ذهنی درمبارزات ما کمک نماید وگرنه هرنوع مقایسه الگووار بدون توجه بفاکتهای موجود درجامعه ایران ، برخوردی غیرمتعهد وغیرانقلابی ویابهتربگوئیم ضد انقلابیست .

تمام کسانیکه صادقانه میخواهند بمبارزات خلق ایران یاری رسانند میبایست خود رابرای مبارزه ای دشواروطولانی آماده نمایند . انقلاب رهائی بخش خلق مابخاطر شرایط ویژه ایکه درآن رشد میکند نیازبرهروانی دارد بسیارمقاوم وانقلابیونی بسیار صادق وپاکباز . مبارزین خلق مااینک بخوبی این تجربه رادرک میکنند وخود رابرای نبردی دشواروطولانی آماده میسازند . پیکارانقلابی میهن ماازسایرکشورهائی که ویژگیهای ایران راندارند بمراتب دشوارترمیباشد ، واین بدلیل آنست کهامپریالیستها درایران منافعی چندگانه دارند . امپریالیسم جهانی ودرراس آن ایالات متحده امریکاعلاوه برمنافع ناشی ازسرمایه گذاری وسیع واستثمارنیروی کارطبقه کارگرما ، دارای منافع وعلایق اساسی دیگری نیزدرایران هستند .

امپریالیستهابرای حفظ سریلهای استراتژیک خود درخاورمیانه واقیانوس هند و همچنین بمنظورحراست وکنترل منابع عظیم انرژیکه درزیرابهای خلیج فارس وسواحل شمالی آن نهفته است ، ازهرتلاشی برای جلوگیری ازمبارزات خلقهای منطقه خود داری

نخواهد کرد و ایران در این میانه نقش اساسی را ایفاء مینماید . امپریالیستها که منافع حیاتی خود را از جانب جنبش رهائی بخش خلق ایران در خطر می بینند ، این روی بیشترین امکانات مادی و بیشترین دستاوردهای خود را از جنگهای ضد انقلابی در اختیار رژیم ایران قرار میدهند و با تکنولوژی عظیم نظامی و مستشاران نظامی خود رژیم ایران را در مقابل انقلابیون تقویت مینمایند . امپریالیستها بخوبی میدانند که جنبش رهائی بخش خلق ایران نقش اساسی در سرنوشت انقلاب منطقه دارد ازاین روی برای امحاء آن از هیچ کوششی فروگذار نخواهند کرد . امپریالیسم جهانی وارتجاع منطقه امروزه اتحاد سیاهی تشکیل داده و میکوشند با تمام قوا از رشد نیروهای انقلابی در سطح منطقه جلوگیری نمایند . رژیم شاه در این اتحاد سیاه امروزه نقش عمده ای برعهده گرفته و بیک " واسطه اعمال قهرضد انقلابی در منطقه تبدیل شده است . در سال جاری رژیم وابسته بامپریالیسم شاه با طاهرسازی در این زمینه که موضوع "ملی و مستقل" ! دارد و بابهانه های ساختگی از قبیل حفظ امنیت خلیج فارس وتنگه هرمز وبمنظور حفظ منافع امپریالیستی به وسیعترین تدارکات نظامی دست زده است . خرید سه میلیارد دلار اسلحه امریکائی توسط رژیم شاه واعزام ۱۱ هزار سرباز ایرانی بکشور عمان برای مقابله باجنبش آزادیبخش " ظفار " نشانه بارزیک توطئه امپریالیستی بر علیه مبارزات خلقهای منطقه است . در سال گذشته رژیم شاه با اضافه درآمدی که ازطریق جنگهای ظاهری وعوام فریبانه ازکمپانیهای نفتی بدست آورده است ، در زمینه توسعه تاسیسات نظامی وپلیسی بطرزبیسابقه ای سرمایه گذاری کرده است و بدین ترتیب اضافه پرداختهای کمپانی های نفتی امریکا در جهت حفظ وحراست از غارتگری خود آنها در منطقه خلیج بمصرف میرسد و شاه بمثابه بهترین آلت اجرای مقاصد امپریالیستی ، نقش پاسداری ازاین غارتگری را برعهده گرفته است . ضمنا منابع عظیمی ازاین پرداختهای بیشمار نفتی ازطریق شرکتهای مقاطعه کاری امریکائی که تمام ساختمانهای نظامی توسط آنها مقاطعه شده است بجیب کمپانیهای امریکائی

بازمیگردد و در این میان خلق زحمتکش ایران است که میبایست با راین مخارج سرسام آور را تحمل نماید .گذشته از این شاه خائن این نوکر سپرد ه استعمار نوین با انعقاد قرارداد های اقتصادی با کشورهای امپریالیست وتقاضای هرچه بیشتر برای سرمایه گذاری در ایران ،نیروی کار طبقه کارگر ما را بهمراهی تمامی منابع زیرزمینی میهن ما در ازاء حق دلالی مختصری ،بخارجیان واگذار نموده و خود به نگهبانی از این غارتگری نشسته است .

خلق مبارز ایران ! همانطوریکه بیان داشتیم ما برای رهائی از قید ستم امپریالیسم و ارتجاع راهی دشوار وطولانی در پیش داریم ودر این راه قربانیهای بسیار خواهیم داد ولی جنبش آزادیبخش خلق ما علیرغم تمام دشواریها راه خود را بسوی پیروزی باز خواهد کرد و همراه با سایر جنبشهای آزادیبخش منطقه ، نقش خود را در نابود ی دستم امپریا ـ لیستی در ایران وسراسر منطقه ایفاء خواهد نمود . ما از تمام نیروهای اصیل وواقعا انقلابی ایران دعوت میکنیم که صفوف خود را متشکل تر نموده و در زیر پرچم واحد ی گرد هم آیند .

* درود بی پایان به رزمندگان جنبش سیاهکل *

* برافراشته باد پرچم سرخ جنبش ۹ بهمن *

* برقرار باد اتحاد تمام نیروهای انقلابی ایران *

* پیروز باد مبارزات ضد امپریالیستی تمام خلقهای منطقه *

بهار پنجاه و یک

باگل ها وپرچم هایت
ای بهار
امسال
ازسرزمین ما بگذر

بهار
باگیسوی افشان بهمن ها
شادمانه وارام
دربازمان های برف
پیش می اید

پیش می اید
می ماند
وبابرگ های کبوده
به پنجه هاپیش می نگرد :

پنجه های بهار

روی بازمان های برف زمستان پنجاه
خونین است

ای بهار
گل های سرخت را
در خانه مردم میفروز
تنها شاخ وبرگ هایت را
در خون برادران بگیر
تا بهار گل سرخ
شانه سوگواران را
باعشق عشق دیوانه وار
بلرزاند

بهار
باچشم گریان برگ ها
در گلبن های خون می پیچد

در ریخا خون
در ریخا گلبن ها
روی بهار می گردم
با دامنی ازعشق وفریاد
اه . . .
چگونه جمع کنم این لاله پرپر را

بهار
برکرانهٔ ی سیمینه رود
می گرید

بهار
روی بینالود
خم می شود
وجرعه های خونین اشك
روی صخره ها
شعله ورترین گل‌هاست

سلام، بهارمیهن گلگون
سلام ، مادرگریان من
بهارسرخ ، سلام

چنین که بهار چنگ درگیسو می زند
وپریشان می کند براب
هق هق کنان وسوگوار
انهمه گیسو را . . .

اه . . .
گیسوی کنده ی بیدبُن ها را ببین
انشفته روی گریه های سپید رود

سلام ، مادر دلاور من

ای بهار سوگوار

سیزده گل روی سپیده

سیزده برادر روی چیتگر

و نود و یک سرباز

سیزده دهان سرخ سرود خوان

صد و هشتاد و دو گلوله

سیزده دیوار خمیده ی گل

خورشید تکان می خورد

برگ ها تکان می خورند

رود خانه ها تکان می خورند

مشت ها بر دیوارها می کوبند

صدا در میهن مغلوب می گردد

زیر نگاه سربازان

سیزده جگاوک خون بال می زنند

روی دیرک های خونین می چرخند

روی دیرک های خونین می نشینند

و روی فلات پر می کشند

زنده باد صدای زمستان چهل و نه

پوینده باد آن دست
که تفنگ روی کتاب نهاد

در خیابان فریاد می زنیم
در کارخانه فریاد می زنیم
پشت میله ها فریاد می زنیم
در خانه فریاد می نویسیم

روی دیوار فریاد می نویسیم
فریاد می زنیم
وقلب خود را چون لخته ای خون بالا می اوریم

آزادی چیست ؟
خیابانی بانکه های درشت افتاب ؟
بارانی که روی کارخانه می کوبد ؟
دلخستگانی باهیاهوی فردای کار
که درقهوه خانه های غروب چای می نوشند ؟
گل های دود که برلب ها می سوزد
ودرپنجه ها خاکسترمی شود ؟
ستاره ای که روی خستگی کارگران می تابد ؟
چشم گریان مادران
که جامه زندان فرزندان به اتك می شویند ؟
خستگان زمین ، میلیون ها

که روی مزارع دروشده ایستاده اند
بازنان وفرزندان گرفتار
وبرگ های وام رادربادتکان می دهند؟

آزادی چیست؟
بهارسوگوار وطن
برگشته از پشت دیوارهای زندان
سرگشته در پایتخت کشتار؟

صدای گلوله
صدای محاصره
صدای باروت
صدای سوختن نوشته هاونام ها
صدای شلیك روی دیوار
صدای شلیك ازپنجره
صدای مرگ درخیابان
صدای "زنده باد . .
صدای خون

باخون و درد می رود
گلزارمن

بهار
دیوانه وار و مبهوت
فرومی ماند
نه می گرید
ونه می نالد
تنها آشفته وار پیش میرود
در گورستان های پایتخت
روی این بابویه می گردد
روی بهشت زهرا می گردد
اه . . . مگرانجا
ریخته در گودال
کیستند ان لاله های پرپر؟
کیستند ان بدن های تکه تکه شده ؟
باخونچال هایی در قلب ودر گلو
که ناگهان
بهار
به خود می پیچد
جگر به قیّه می رود
می چرخد ومی خراشد
می خراشد باناخن سوزان خارین ها
در واگویه های دلخراش
رخساره ی خونین را :

دریغا آوازخون تو
دریغا صدای تو در کوهسار
بی بهره ازاسمان وگل‌ها
بی بهره ازرود خانه و ماه
بی بهره ازسلام و بدرود
بی بهره ازبهارمیهن
شهید من

بهار
گردگودال‌شهیدان می‌چرخد

ارام ، مادرسوگوارمن
سر برشانه ام بگذار
ازخون گلبن های نیزاران
اتش‌های صاعقه سرمی‌کشند

شخم بهاره ی ما
امسال
نه باخیش بود
نه بادست
شخم بهاره ی ما
امسال

با سرنیزه بود

چه شیاری در خون برادران افتاد
که درختان بید حتی
در مجید یه وادرین
گل‌های سرخ آورده اند
و در کنار اشک
مردم
تکه تکه
گل می دهند
سرنیزه ها شسته
اما
در افتاب بهاری
برق می زند

بخواب برادر گلگون
بخواب
قبیله برادران تو
اتش قلب ترا روی شب می کوبند
سلول ترا به دوش می کشند
زخم ترا به خیابان می برند
وخون ترا

روی اعتصاب کار و دانش
می گردانند

بدرود ، بهارخونین
بدرود

صدای حریق
صدای طولانی سوت
صدای گلوله در قلب روز
برادران تو
باچمدان شبنامه ونارنجك
درشهر می گردند
وازچهارراه ها می گذرند

بدرود ، بهارخونین
بدرود

دربرگ های بهارپنجاه ویك
گلشن های خون ناب می خورند
صدمادرسوگوار
باجامه های مشکی
برتربه های دادرسی

سرمی کوبند
صد پدر سوگوار
با نوارهای سیاه
در بازار می گردند
کوزن جوان
با شاخ های خونین
بر دیوار شهر اعلان می کوبد
واز کوچه ها صدای گلوله می اید

رهاکنید
رهاکنید شانه وبازویم را
رهاکنید مرا
تا ببینم . . .
من این گل را می شناسم
من این گل را می شناسم
من با این گل سرخ
در قهوه خانه ها نشسته ام
من به این گل سرخ
در میدان راه اهن سلام داده ام
آ . . . ی
من این گل را می شناسم

دستانش در گیسوش بود
بر شاخه ی نارنگ
در کودکی
در گندم زار می چرخید
در جوانی
در گلوله ها

با این دهان خونین
من این گل را می شناسم

در چشم هایش
شعله و خنجر داشت
و در قلبش
زنبق و
چشم آهویی
که جرعه جرعه
می گریست

روی بهارینجاه ویک
سیصد گوزن سرخ
بر دیوارش می کوبند

صدای گلوله
صدای محاصره
صدای باروت
صدای "زنده باد ..."
اه ...
بردارید
ان پرنده رابردارید
خون روی خیابان پرپرمیزند

باخنجرخشمی
بردل می‌کوبم
تیغه درخون می‌چرخانم
تابذرنرا
ای گلبن تیرباران
درخونچاله دل بکارم

سعید سلطانپور

به نقل‌ازمجموعه شعر "آوازهای بند" سروده سعید سلطانپور
ازانتشارات "پویا" ـ چاپ‌حیدری ـ تهران .تابستان ۱۳۵۱

پیام

به: شاعران وطنم

این شعر بمناسبت دومین سالروز حماسه سیاهکل، برای علی اکبر صفائی فراهانی و گروهٔ جانباز سیاهکل سروده شده است.

فریاد دستهای خاموش
در شب، طنینی دیگر دارد.
من،
فریاد دستهای برادران سیاهکلی ام را
در مونیخ
در مونته ویدئو
در سیدنی
در آدیس آبابا
در جاکارتا
شنیده ام.

*

فریاد دستهای خاموش
در شب، طنینی دیگر دارد.
درد من این نیست:
مفعولِ فاعلاتِ بحرِ مضارعِ مثمنِ محذوف

یك جایش می لنگد

در نیاز ارد بد ورسرم چرخ می خورد

یك جای قلبم آتش گرفته است

درد من ،

آه !

بیدردی نیست

ای شمایان

که دردتان

همه بیدردیست .

*

فریاد دستهای خاموش

در شب ، طنینی دیگر دارد .

فریاد دستهای خاموش

باورکنید

در شب

فریاد است

خاموشی نیست .

انوشه

فرانکفورت ــ ۱۹ بهمن ۱۳۵۱

اندیشه چه‌گوارا

"اندیشه چه گوارا" نوشته میکائیل لووی Michael Lowy یکی ازچند کتاب جالبیست که درباره "چـــه" وبررسی آثاراو نوشته شده است .

فصل سوم این کتاب تحت‌عنوان "جنگ انقلابی" یکی از مهم‌ترین فصول آنست . ما "جنگ چریکی" رااز بخش دوم فصل‌سوم کتاب مورد بحث (صفحات ۹۸– ۸۷) به فارسی ترجمه کرده ایم .

کتاب "اندیشه چه گوارا" درسال ۱۹۷۰ توسط انتشارات فرانسوا ماسپرو منتشرشده است .

جنگ چریکی

۱ــ اجتناب ناپذیربودن مبارزهٔ مسلحانه .

"کسیکه جنگ اجتناب ناپذیری را در یک کشور علم می کند جنایتکاراست ،ولی کسیکه جنگ اجتناب ناپذیری راعلم نمی کند نیز جنایتکاربشمارمیرود" . چه گواراکه این شعار(خوزه) مارتی رابربالای نوشتهٔ خود تحت عنوان "جنگ چریکی ،یک شیوه قرارداده است ،قدرت راعتقادعمیق و تزلزل ناپذیرخود را ــ درزمینه اینکه: تنها راهی که قادراست خلقهای محروم امریکای لاتین (ونیزسراسرجهان) راازقید قیمومت نجات دهد ،راه مبارزهٔ مسلحانه است ــ بخوبی نمایش می دهد .

چرا ؟ درچه گوارا ابداً تحسین رمانتیکی ازاسلحه یا غربت زدگی زمان "سیرا ــ ماسترا" وجودندارد .اصل اجتناب ناپذیربودن مبارزهٔ مسلحانه درواقع ، از جامعه شناسی انقلاب اوسرچشمه می گیرد :نظربااینکه انقلاب یک انقلاب سوسیالیستی است ،نمی تواند جزازطریق جنگ انقلابی به پیروزی برسد : "در(قارهٔ) امریکا ، راه رهائی خلقها ــ که راه سوسیالیسم خواهد بود ــ تقریباد رتمام کشورها بوسیله اسلحه به انجام خواهد رسید" (۱) .درواقع ، اگرانقلاب درامریکای لاتین فقط "ناسیونال ــ دموکراتیک" میبود ،می توانست بروی قشرهائی ازبورژوازی ونیز بخشهائی ازدستگاه دولتی و بویژه بروی جزئی ازارتش حساب کند ؛ ودراینحال می توانست ازطریق انتخابات یا کودتای نظامی تحقق پذیرگردد .بنابراین ،بنظر احزاب چپ سنتی که یک انقلاب دموکراتیک ــ بورژوائی رانشانه گرفته اند ،کاملا موجه ومنطقی جلوه می کند که اتحادهای انتخاباتی یاتوسل به نظامیان را بعنوان واقع بینانه ترین استراتژی ها تلقی نمایند .دردورنمای اینان ، برپاکردن مبارزهٔ مسلحانه بوسیله پیشتازان انقلابی ،نمی تواند جز "حادثه جوئی" اشتباه آمیز

چیز دیگری جلوه گرشود .

برعکس ، در کلیه دکترین نظامی ـ سیاسی "چه" ، بروی تعریف دقیق خصیصهٔ سوسیالیستی انقلاب تکیه میشود که بر پروبلماتیک (۲) دیگری بنا شده که همانا پروبلماتیک لنینیستی نابودی دستگاهٔ نظامی ـ سیاسی دولت بورژوا میباشد . مسئله برسر اینست که "چگونه می توان دستگاهٔ سرکوب حکومت اولیگارشیک را درهم شکست" . زیرا ("چه") که یك انقلاب سوسیالیستی را نشانه گرفته است ، چنانکه باید و شاید میداند که شکست وتارومار کردن کامل ارتش ، "تفرقه انداختن" در بین آن ، "جلب افراد" آن ، "مضمحل کردن" آن ، "نابود کردن روحیهٔ" آن از شرایط واجب و ضروری این انقلاب بشمار میروند (۳) .

سوء ظن ریشخند آمیز "چه" در زمینهٔ "راههای مسالمت آمیز" از هیچگونه "دگمی" سرچشمه نمی گیرد ، بلکه از یك تحقیق عینی و واقع بینانه ناشی می شود : حتی اگر یك جنبش توده ای واقعی (یعنی سوسیالیستی) بتواند قدرت را از طریق یك پروسهٔ انتخاباتی ـ امکانی با توجه به خصیصهٔ معیوب این پروسه ، بسیار مبهم ومشکوك جلوه می کند ـ بدست آورد ، بسرعت بر اثر یك کودتای نظامی کم وبیش خونین واژگون خواهد گردید . زیراکه از دیرباز ارتش بعنوان ضامن نهائی وتعیین کنندهٔ رژیم کاپیتالیستی شناخته شده است . بدینگونه "چه" از ورای یك تجزیه وتحلیل تاریخ جدید امریکای لاتین بهمان نتیجه ای میرسد که مارکس ولنین از ورای تجربهٔ کمون پاریس و انقلاب روسیه به آن رسیده بودند : انقلاب زحمتکشان باید ماشین نظامی ـ سیاسی بورژوازی را درهم بشکند . "چه" این اصل را نه تنها از مطالعه کلاسیك های مارکسیست ، بلکه همچنین از تجربهٔ تلخ شخصی خود در گواتمالا ـ که در سال ۱۹۵٤ جنبش مردم آن مورد خیانت ارتش قرار گرفت و کشور از نو به مزدوران یونایتد فروئیت (United Fruit) سپرده شد ـ و نیز از تجربهٔ پیروزمندانهٔ

خود در کوبا ــ در آنجائیکه انقلاب به پیروزی رسید و ارتش ارتجاعی "باتیستا" را بطور کامل تار و مار کرد ــ یاد گرفته بود (٤) .

مسئلهٔ ارتش در امریکای لاتین ــ در آنجائیکه کودتای نظامی همچون یک بیماری مسری خطرناک پیدا می کند ــ یک مسئله اساسی بشمار میرود . "چه" بدون تعارف و ترحم ، ارتش امریکای لاتینی را همچون قشری انگل و مزیت طلب معرفی می کند ، " سرِ قابل رویت استعمارگران گوناگون " ؛ و او عاری از هرگونه توهمی در زمینهٔ جوانمردی و فضیلت ارتشیان "مترقی" است . "ما اختصاصا توجه را بسروی کودتای نظامی جلب می کنیم . آیا نظامیان چه چیزی را می توانند به دموکراسی واقعی عرضه کنند ؟ چه پاکی و درستی از کسانی میتوان انتظار داشت که همواره از ابزار تسلط طبقات ارتجاعی و انحصارطلبان امپریالیسم بوده اند ، (چه پاکی و درستی) از قشری (انتظار می توان داشت) که موجودیتش بیمن سلاحهائیست که در اختیار دارد و اندیشه اش جز این نیست که مزیت های خاص و استثنائی خود را حفظ کند ؟ "(٥) . قدر مسلم این کلام "چه" به این معنا نیست که نظامیان نتوانند همچون مبارزینی منفرد و مجزا از محیط اجتماعی خود ، در نیروهای توده ای ادغام شوند .

در نتیجه ، مسئلهٔ ارتش برای او با خشکی و خشونت در عبارت زیر خلاصه می شود : " اگر قبول کنیم که دشمن برای باقی ماندن بر قدرت مبارزه خواهد کرد ، باید نابودی ارتش ظالم و ستمگر را مورد توجه قرار داد " . و برای نابود کردن آن باید قادر شد که یک ارتش توده ای را در مقابل آن گذاشت (٦) . و اضافه کنیم که پس از سال ۱۹٦٥ یعنی پس از دخالت قوای امریکا در جمهوری دومینیکن ، برای او اظهر من الشمس شد که جنگ توده ای دنباله دار (طولانی) ، راه منحصر بفرد ممکن است ــ نه تنها برای درهم شکستن ماشین نظامی اولیگارشی محلی ، بلکه همچنین برای مقابله کردن با

در حالت نظامی امپریالیسم . در این محتوای است که باید منظور "چه" را از نقش جنگ چریکی ، بعنوان شیوه ای محسوس و پرتوان در ساختمان ارتش انقلابی خلق درک کرد . در صفحات آینده سعی خواهیم کرد که پاره ای از شمول و انطباق های سیاسی تئوری گواریستی جنگ چریکی را بررسی نمائیم ــ تئوری ئی که عمیقا "کلوزه ویتزین" (۷) است ، زیرا که این تئوری جنگ چریکی را بمثابهٔ تداوم سیاست انقلابی بوسیله اسلحه تلقی می کند .

۲ ــ جنگ چریکی برای چه ؟

منابع تئوری جنگ چریکی "چه" کدامند ؟ قبل از هرچیز منابع اسپانیائی (وانگهی اسپانیا منبع ومنشاء جنگ چریکی جدید بشمار میرود) و او در سال ۱۹۵۵ در مرکز یک نوشته های مربوط به استراتژی نظامی جنگ داخلی اسپانیا را مورد مطالعه قرار داد ؛ یکی از بهترین شاگردان افسار تنش جمهوری خواهان (اسپانیا) ، "ارماندو بایو Armando Bayo " ــ که چریکهای کوبائی را قبل از حرکتشان تعلیم میداد ــ بشمار میرفت . او آثار "کلاسیک" مائو تسه تونگ را بعدها ، در سال ۱۹۵۸ در سیرا ماسترا کشف کرد . پس از پیروزی (انقلاب کوبا) ، از نزدیک بمطالعه ـ جریان پارتیزانهای یوگسلاوی ، ناسیونالیستهای الجزایری و انقلابیون ویتنامی پرداخت با اینهمه مسلما منبع اصلی اش ، تجربیات جنگ چریکی کوبا است که در آن زندگی کرده است .

چرا از نظرگاه "چه" ، جنگ چریکی روستائی برای ساختن ارتش توده ای مطمئن تر و واقع بینانه تر جلوه میکرد ؟ در نوشته هایش مجموعه ای از دلایل اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و نظامی را مشاهده می کنیم که نقش برتری را که او برای جنگ چریکی (روستائی) در پروسهٔ کلی جنگ انقلابی قائل است ، مورد توجیه قرار می دهد .

۱ ــ از نقطه نظر اقتصادی : در کشورهای توسعه نیافته ، با اقتصاد ارضی ، در آنجائی

کهاکثریت جمعیت درروستاها زندگی می کنند ، انقلاب قبل ازهرچیز یك انقلاب ارضی است که درروستاهاوکوهستانهاجریان می یابد وبعد هابه شهرفرود می اید ــ ودر اینجاست که انقلاب سوسیالیستی می شود (۸) . اگراین دلیل رابه تنهائی وبطور مجزا مورد توجه قرار دهیم ، مکانیستی جلوه خواهد کرد : ماخیلی خوب میدانیم که در روسیه تزاری ، عالی ترین نمونهٔ کشورارضی ، درسال ۱۹۱۷ یك انقلاب پرولتاریائی شهری رخ داده است . . .

۲ ــ ازنقطه نظراجتماعی : ظلم وستم وحشتناك وفوق استثماری که روستائیان ــ این نفرین شدگان روی زمین ــ قربانی آنند ، سبب می شود که درنتیجه اینان ــ که چیزی ندارند تاازدست بدهند و موقعیت اجتماعی شان قابل انفجاراست ــ " یك نیروی عظیم انقلابی قدرتمند" راتشکیل دهند (ازاعلامیه هاوانا ــ ۱۹۶۱) .

" چه " درچنین تجزیه وتحلیل نقش قشرهای مختلف طبقه روستائی ، اظهارمیدارد که نه تنها پرولتاریای کشاورزی بلکه همچنین خرده روستائیان فقیر ، پایگاه اجتماعی جنگ چریکی رادرروستا تشکیل می دهند . درواقع ، " سربازانی که اولین ارتش چریکی روستائی مارا تشکیل دادند ، بخشی ازاین طبقه بودند که میل تغریبا تمام جمعی خود را برای تملك زمین نشان می دادند ــ که به بهترین وضعی نمایشگرروحیه ای نظیر روحیهٔ خرده بورژواهاست . . . " (۹) .

۳ ــ ازنقطه نظرسیاسی ــ نظامی : بنظر" چه " ، طغیانهای شهری ، مسدود و متراکم درمحدودهٔ شهرها ، معمولا سرانجام به شکست انقلابیون و قتل عام مردم منتهی می گردد ؛ جنبش انقلابی درآینده نخواهد توانست فعالیت خود راازسربگیرد مگراینکه مانند چین ، پس ازشکست درشهر ، دست ویای خود رابطرف روستا جمع کند ، وجنگ چریکی (روستائی) رادنبال کند . ارتش توده ائی قادربه درهم شکستن ارتش اولیگارشی ، بطورخود بخودی تولد نمی یابد : باید مندرجاًودرجریان یك جنگ

دنباله دار آنرا برپا داشت . باری ، یك چنین مبارزهٔ مداوم و طولانی ، بدشواری می تواند درجای دیگری جز روستا ــ که سست ترین حلقهٔ زنجیرنیروی سرکوب بشمار میرود ــ به سرانجام برسد (۱۰) .

۴ــ ازنقطه نظر استراتژی نظامی : روستا مساعدترین میدان برای یك جنگ توده ای بشمارمیرود : روستا ، ایمنی بیشتر ، میدان مانور ، راههای بازگشت ، مخفی گاههای خارج ازدسترس نیروهای سرکوب ، کشش وفرزی بیشترعملیات را به پیشاهنگ مسلح عرضه میدارد .

اما درمورد جنگ چریکی شهری ؛ " چه " ، علی رغم اهمیت فوق العاده ای که برای آن قائل است ، بنظرمیرسد که نقش آنرا کمترازحد واقع جلوه داده است . زیراکه آنراهمچون یك محصول درجه دوم جنگ چریکی روستائی تلقی می کند ــ " جنگ چریکی درمنطقه شهری هرگزنمی تواند به تنهائی بروزکند " ــ ، و بویژه آنرا به خرابکاری محدود می کند (۱۱) . درتاریخ جدید مبارزهٔ مسلحانه درامریکای لاتین ، جنگ چریکی شهری ــ توپاماروها دراروگوئه ، سازمانهای مختلف دربرزیل ، ارژانتین وگواتمالا ــ نقشی بس پرمعناترازآنی راایفاء کرده است که " چه " درنوشته های خود ــ باتعمیم بیش ازحد دادن مورد کوبا ــ پیش بینی کرده بود .

ازطرف دیگر ، باتوجه به دشواریهای پیش امده درجنگ چریکی روستائی درپرو ــ و دربولیوی . . . ــ این فکرپیش می آید که او به ایمنی هائی که روستا درمقابل شهر به پیشاهنگ انقلابی مسلح عرضه می کند ، بیش ازحد واقع بهاء داده است .

۳ ــ جنگ چریکی همچون " کاتالیزور " سیاسی .

جنگ انقلابی نمی تواند بدون وجود پاره ای شرایط عینی و ذهنی گسترش یابد و به پیروزی برسد .

شرایط عینی درامریکای لاتین ازنوع ساختمانی (Structurel) ــ ازقبیل :

فقرتوده ها ، استثمار ، توسعه نیافتگی ، روابط اجتماعی ناعادلانه و غیره ـ و یا اوضاع احوالی (conjoncturel) ـ ازقبیل : بحرانهای اقتصادی ، رژیمهای استبدادی ، فقدان راههای قانونی مبارزه ـ می باشند . " چه " ، در جنگ چریکی اوضاع واحوال سیاسی استبدادی را بمثابه Sine qua non (١٢) برای توسعهٔ مبارزهٔ مسلحانه معرفی می کند . " وقتیکه حکومتی با انتخابات عمومی ـ چه با تقلب در آراء و یا نه ـ قدرت را در دست می گیرد و حداقل صورت ظاهر یک رژیم مشروط را حفظ می کند ؛ در اینحال ، تنها یک جنگ چریکی نمی تواند شکوفان گردد ، زیرا تمام امکانات مبارزه از راه قانونی مسدود نشده است " (١٣) . ولی " چه " ، در نوشته های بعدی خود اهمیت کمتری برای ظاهر قانونی یا غیرقانونی رژیم های اولیگارشیک حاکم قائل شده است .

اما در مورد شرایط ذهنی ، دو شرط اساسی و مکمل هم وجود دارد که در جریان مبارزه عمق بیشتری خواهند یافت :

ـ آگاهی لازم به تغییر انقلابی رژیم ؛

ـ آگاهی به امکانات این تغییر .

قدرت اولیگارشیک ـ از میان شرایط دیگر ـ در قیقاب روی فقدان این شرایط پایه گذاری می شود : بروی از خود بیگانگی ایدئولوژیکی توده های عامه و ـ یا ـ بروی ترس و وحشت شان از قدرت ارتش حکومت بورژوا .

اشتباه امید واریهای خوش بینانه در پیروزی صاعقه آسا که سرنشینان " گرانما " (١٤) در دسامبر ١٩٥٦ در سر می پروراندند ، از بی اطلاعی آنان در نقش دومین شرط عینی ریشه می گرفت : خلق گویا به لزوم یک تغییر آگاهی داشت ، ولی چیزی که کم داشت اعتماد و یقین در امکانات خود بود (١٥) .

این بهیچوجه بمعنای آن نیست که احزاب و رهبران انقلابی باید با دستهای حلقه

کرده بروی سینه منتظربخته شدن و رسیدن تمام این شرایط باقی بمانند. علیه یک چنین انفعالیت نشو کائوتسکی ئی ـ تیول بخشهای وسیعی ازچپ سنتی در امریکای لاتین ـ «علیهٔ» فرصت طلبی انقلابیون یا شبه انقلابیونی که بی عملی خود را بدینگونه توجیه می کنند که در مقابل ارتش منظم هیچ کوششی امکان پذیر نیست ـ بگذریم از کسانی که منتظرند تا کلیه شرایط عینی و ذهنی بشیوه ای مکانیکی کاملا آماده شود، بی اینکه در راه تسریع کردن آنها اندیشه ای بخود راه دهند " ـ "چه" ، بروی درس مهمی که انقلاب کوبائی تعلیم می دهد تکیه می کند :

ـ نیروهای توده ای می توانند در یک جنگ برعلیه ارتش پیروزشوند .

ـ نباید منتظرماند که کلیه شرایط برای آغازکردن انقلاب فراهم و آماده شود، کانون شورشی می تواند در ظاهرشدن آنها سهیم شود (۱۶) .

به زبان دیگر، جنگ چریکی باعملیات سیاسی ـ نظامی خود ازچهرهٔ حکومت نقاب را کنارمیزند ـ وادارش می کند که چهرهٔ برهنهٔ استبداد خشن خود را به نمایش بگذارد ـ و درعین حال ،آسیب پذیربودن وضعفش ، ونیز مصونیت و آسیب ناپذیر بودن جنگ چریکی را نشان میدهد . بدینگونه شعورانقلابی وشوروهیجان مبارزه جویانهٔ توده های ملی را برمی انگیزاند ،و موجبات ریشه گرفتگی وشکفتگی دومین شرط ذهنی ـ یعنی اعتقاد به اینکه پیروزی برستمگران امکان پذیراست ـ رافراهم میکند (۱۷).

بااینهمه ، "چه" ، ابدا یک "ولونتاریست" نیست و بروشنی تائید می کند که تنها نیروی محرکه کانون چریکی برای جمع آوری کلیه شرایط لازم انقلاب کافی نیست؛ برای اینکه اولین کانون بتواند تاسیس شده و زیربای خود را مستحکم کند ، باید پیشاپیش پاره ای ازشرایط اقتصادی ،اجتماعی ،سیاسی و ایدئولوژیکی وجود داشته باشد ـ شرایطی که او با یک تجزیه وتحلیل مشخص ازموقعیت مشخص ،معین می کند (۱۸) .

موضع "جه" ، بطورد قیق موضع د یالکتیك مارکسیستی است که ازحد ماتریالیسم مکانیستی ـ "شرایط ، پروسهٔ تاریخی رابطورمنجز تعیین می کنند" ـ و د رعین حال پنداره گرائی مجرد ـ که اراده را قاد رمتعال می شناسد ـ تجاوزمی کند: عمل پیشاهنگ انقلابی منتج ازشرایط معلوم وخلاق شرایط تازه می باشد .

برای این نقش د رسطح آگاهی توده های ملی ، جنگ چریکی بمثابه عامل کاتالیزور عمل می کند . این عنصرکوچك خارجی که د ر "یك محیط مناسب" وارد می شود ، متبلور وقطبی کرد ن آن محیط راسبب میگرد د . واحد چریکی همچنین نقش سیاسی تعیین کنند ه ای را نه تنها د رمنطقهٔ مستقیما مورد هد فعملیات قرارگرفته ، بلکه د رسطح کامل کشوری ـ یاقاره ای ـ ایفاء می کند . "جه" ، د ر "یاد داشتهای روزانه بولیوی" بتاریخ ۳ ژوئن ۱۹۶۷ ، نتیجه سیاسی بد ست امد ه د رکشوری که اولین پیروزیهای جنگ چریکی د رآن صورت گرفته مورد بررسی قرارمید هد واضافه میکند : "خیلی کم بایك چنین صراحتی امکان کاتالیزه کرد ن جنگ چریکی مشاهده شد ه است" (۱۹) .

جنگ چریکی بیمن وظیفهٔ "کاتالیزه" کنند ه و فعالیت سیاسی ـ نظامی خود ، کم کم می تواند حمایت روستائیان رابخود جلب کرد ه وسرآخر بنظر توده های ملی شهر و روستا ، بعنوان ترجمان مسلح مبارزهٔ طبقاتی شان و گزینش سیاسی مشخص برای تصرف قدرت جلوه گرشود . برای د رك کرد ن این پروسه ، باید ساختمان پیوندهائی که واحد چریکی وخلق ـ وقبل ازهمه د رروستا ـ رابهم حلقه میزند ، ازنزدیك مورد بررسی قرارداد .

٤ ـ واحد چریکی و خلق .

تئوری جنگ چریکی "جه" ، بوسیله باصطلاح ارتودوکس ها ، همچون الحاد بلانکیستی ، باکونیستی ، ماجراجویانه محکوم شد ه است . محوراین محکومیت بر

نـوهمی استواراست که باند کوچکی ازمردان قهرمان ومصمم می خواهند انقلاب کنند قدرت رابدست گیرند و خلق راآزاد کنند ،ومی خواهند پیروزیهای معجزه آسای یك گروه از Bravados (شجاعان) ازنوع سه تفنگدار آهن قراضه فروش راجانشین مبارزات توده ای نمایند .

باری ، دریافت "جـه" بهیچوجه بدینگونه نبود . اودر" راهنمای جنگ چریکی" خود مفهوم لغوی واژهٔ اسپانیائی (Guerilla یعنی جنگ کوچك) را رد می کند واعلام میدارد که جنگ چریکی یك نیمچه جنگ ، جنگ یك گروه اقلیت علیه یك ارتش قدرتمند نیست . بلکه برعکس ، جنگ تمامی خلق علیه تسلط ستمگرانـه است . درمقاله خود تحت عنوان "جنگ چریکی ، یك شیوه" ازاینهم صریح تـر دریافتش راازجنگ چریکی بیان می کند :"کسانیکه می خواهند به جنگ چـریکـی بپردازند ،مبارزه توده هارافراموش می کنند ــ مثل اینکه باد ونوع مبارزهٔ مخالف هم طرف هستند ــ قابل انتقاد می باشند :مابایك چنین موضعی مخالفیم . جـنگ چریکی ،یك جنگ خلقی یعنی مبارزه توده هاست . بدون حمایت مردم به جنـگ چریکی پرداختن ،بمعنای پیش رفتن بطرف یك فاجعه اجتناب ناپذیر می باشد . واحد چریکی ،پیشاهنگ مبارزخلق است . . .که باید درمبارزهٔ خود موردحمایـت توده های روستائی وکارگران مناطق وقلمروئی که درآن گام می گذارد ،قرارگیرد .در صورت عدم این شرایط ،نمی توان به جنگ چریکی مبادرت ورزید." این نه تنهـا تعلیمات انقلاب کوبا بلکه تعلیمات کلیه جنگهای توده ای وبویژه جنگ انقـلابـی خلق وبنام می باشد ــ که ازدیدگاه "جـه" ، کامل ترین نمونه "اتحاد" ارگانیك" بین پیشاهنگ مسلح وخلق جلوه می کند ؛اتحادی که درآن "جنگ چریکی جـز ترجمان مبارزهٔ توده ها چیزدیگری نیست" (۲۰) .

مسلما این همچنین تعلیمات انقلاب چین است : درآوریل ۱۹۵۹ "جـه" در ضمن مصاحبه ای بایك روزنامه نگار چین توده ای اعلام میدارد که درهنگام جنـگ

چریکی کوبا ، " بادقت " نوشته های نظامی " مائو " رامورد مطالعه قرارداد وازآنها " چیزهای زیادی آموخته است ". احتمالا نه تنها نمای استراتژیکی این نوشته ها بلکه همچنین بعد سیاسی آنهانیز توجه اش رابخود جلب کرده اند : تجزیه وتحلیل پیوند های موجود بین واحد چریکی وتوده های روستائی (۲۱) .

قبل ازهرچیز ، این خلق (درروستا یعنی روستائیان) است که بهترین مبارزان رابه واحد چریکی عرضه می کند ؛ کسانی که میدان عملیات ، ساکنان وآداب و رسوم منطقه رابخوبی می شناسند ، وبه سختی های زندگی درکوهستان عادت کرده اند . بنحوکلی تر ، خلق ، " قلب جنگ چریکی " است که درپشت سرهرعملیاتی قرار دارد ؛ همکاری نامرئی است که در : من رازیرنظرمی گیرد ، اطلاعات رامنتقل می کند ، وظیفهٔ تهیهٔ آذوقه وخواربار رابعهده می گیرد ، حمایت موثر ، مساعدت و همکاری بیدریغ خود رابه مبارزان عرضه میدارد (۲۲) .

توده های روستائی این نقش تعیین کننده رادرصورتی ایفاء میکند که جنگ چریکی بمثابهٔ ترجمان مبارزهٔ طبقاتی شان جلوه گرشود . برای رسیدن به این نتیجه باید که عملیات مسلحانهٔ چریک همچون بازتاب اعتراض اجتماعی خلق علیه ستمگران والهام توده های روستائی ــ که می خواهند رژیم مالکیت ارضی راتغییر دهند ــ بوده باشد . وبه زبان دیگر ، اینکه باید که خلق معنای سیاسی جنگ چریکی رادرک کند وآنرا جنگ خود تلقی نماید .

بهمین علت است که " چه " ، بی آنکه ازابعاد اختصاصاً نظامی بهیچوجه غافل بوده باشد ، بروی اهمیت کارسیاسی که باید بوسیله پیشاهنگ انجام شود تکیه می کند و جنگ انقلابی راهمچون " یک عملیات عظیم سیاسی ــ نظامی که جنگ چریکی فقط جزئی ازآنست " تعریف می کند . پیشاهنگ به موازات عملیات نظامی باید به اعتلای یک کار توده ای شدید مبادرت ورزد ، انگیزه ها و هدفهای انقلاب ،

پیروزیهای جنگ چریکی ، دلایل هرعملیات راتوضیح دهد ،وکارگران ودهقانان را به مبارزات توده ای موثر دعوت کند :

"سوء قصد و تروریسم کور نباید مورد استعمال قرارگیرد . ارجح اینست که کارتوده ای کرد ، ایده ال انقلابی رادر ذهن ها حک نمود ، وآنرابمرحله پختگی رساند تادرلحظه موعود ،توده ها بتوانند باکمک ارتش شورشی بسیج شده و کفه ترازو رابطرف انقلاب خم کنند . دراین راه ، نباید ازسازمانهای توده ای کارگری و روستائی ــ که ایده ال انقلابی رادرصفوف خاص خود گسترش می دهند ــ غافل ماند . باید به خواندن وتوضیح دادن انتشارات توده ای مبادرت ورزید . . . "(٢٣) .

بااین تفاصیل مشاهده می کنیم که تصویر اپینالی (٢٤) ازیک "چه" ماجراجوی رمانتیک ،یک نوع دارتانیان (٢٥) سرخ که جنگ چریکی را همچون یک نبردتن بتن "سه تفنگدار" مآبانه برعلیه محافظ شاه تلقی می کند ،تاچه حد ساختگی ومخدوش می باشد . . . علی رغم تمام توجهٔ شدید و باریک بینانه ای که درزمینهٔ مسائل اختصاصا نظامی و استراتژیکی نشان می دهد ،گوارا به روشنی خصیصهٔ کلی ،نظامی ــ سیاسی ،جنگ خلقی ، و اهمیت اساسی ترویج وتبلیغ وسازمان توده ای برای مبارزهٔ انقلابی را درک کرده بود .

وانگهی ،عملیات سیاسی جنگ چریکی بهیچوجه درتبلیغات "کلاسیک" خلاصه نمی شود : همچنین "تبلیغات بوسیله عمل" رانیز شامل میگردد ــ یکطرف بوسیله خودعملیات مسلحانه که آسیب پذیربودن ارتش جبّار رانشان می دهند ؛ طرف دیگر بوسیله اجرا"کردن تدابیری باخصلت انقلابی درمنطقهٔ تحت نفوذ خود ازقبیل : مصادره ،تصرف وتقسیم زمینها برای دهقانان ،سازمانهای تعاونی ،استقرار یک دادگاه و مدیریت اداری و اتحاد وانتشارقوانین انقلابی وغیره .

کم کم بدینوسیله واحد چریکی همچون یک قدرت منتخب درنقطه مقابل قدرت مستقره

همچون یک حکومت قانونی تازه در مقابل قانون دولت قرار می گیرد : قدرت و حکومت قانونی انقلابی که در جهت منافع و با الهام از توده های ملی عمل می کند ، و دستگاه سرکوب طبقات حاکم را از کار می اندازد .

با اینهمه ، رابطه بین جنگ چریکی و توده روستائی ابداً یک رابطهٔ یکجانبه ، مکانیک ، یکطرفه ، " از بالا به پائین " نیست . در تماس با زندگی ، با مسائل مبارزهٔ روستائی ، " چه " مشاهده می کند " یک انقلاب در روح و فکر ما عمل می کند " ، و به نقش این تجربه در شکل گیری ایدئولوژی جنگ چریکی اشاره می نماید . در جریان جنگ چریکی پروسهٔ دو طرفه بودن دیالکتیکی بین پیشاهنگ و توده ها برپا و استوار می گردد : " در اینهنگام . . . یک همگامی و همراهی واقعی ـ بین این رهبران که در عمل ، اهمیت اساسی مبارزهٔ مسلحانه را به خلق تعلیم می دهند ؛ و خلق که در مبارزه رشد می کند و بنوبه خود لزوم پراتیک را به رهبران نشان میدهد ـ ایجاد میگردد . این همراهی و همگامی بین چریک و خلق خود ، در بنیاد گذاری تدریجی (مبارزه) ظاهر می شود که کم کم خصیصه های انقلابی جنبش را تشدید می کند و ابعادی ملی به آن عرضه می کند " (۲۶) . در واقع ، تشریک مساعی نزدیک بین جنگ چریکی و روستائیان یکمرتبه و در کل ارائه نمی شود . بلکه این تشریک مساعی بتدریج و در عمل نظامی ـ سیاسی که در طی آن ، جنگ چریکی توده ای و خلق انقلابی می شود ؛ و هر دو ، یک " بلوک " نسبتاً متجانس را تشکیل می دهند ، ایجاد می گردد . از این لحظه ببعد ، جنگ چریکی عملاً شکست ناپذیر می شود و می تواند بشدت دست به حمله بزند ، روحیهٔ ارتش حکومت بورژوا را از بین ببرد و این ارتش را ناپودکند .

اگر راست است که هستهٔ جنگ چریکی از همان ابتدا نمی تواند یک " جنبش توده ای " بوده باشد ، در اینصورت آیا بمنظور تهیهٔ مقدمات آغاز مبارزه مسلحانه ، نباید در میان توده های ملی شهر و روستا به یک مقدار کار سیاسی مبادرت ورزید ؟ برپا داشتن یک

شبکهٔ سیاسی ـ نظامی حمایتی، پناهگاه و تامین آذوقه وخواربار ـ در شهرها ودر میان روستائیان ـ آیاحتی شرط ادامه حیات خود هسته بشمارنمیرود؟ آیا جنگ چریکی ازهمان ابتدا نباید باسیارزات طبقاتی موجود درپاره ای ازمناطق پیوند پیدا کرده وبه آنهاملحق شود؟ پاسخ به این سئوالات ـ که پس ازتراژدی بولیوی در ۱۹۶۷ باپیرحمی مطرح شده است ـ و سئوالات بسیار دیگر رانه تنها درنوشته های "چه"، بلکه همچنین باید درتجربیات مشخص بدست آمده بوسیله پیشاهنگان جدید انقلابی که امروزه درامریکای لاتین ـ و جاهای دیگر ـ مبارزه می کنند، جستجو کرد.

ترجمه از: افراشته

حواشی

(۱) مصاحبه باتلویزیون C.B.S در سپتامبر ۱۹۶۴ ـ چاپ شده در Gambini تحت عنوان El Che Guevara، صفحه ۴۲۶

(۲) Problematique عبارتست از: مجموعهٔ مسائل مربوط به یك موضوع معین و معلوم. م

(۳) متون سیاسی، صفحات ۶۷و۸۵ ـ متون نظامی، صفحه ۱۱۵ (توضیحاً اضافه کنیم که متون نظامی و سیاسی چه گوارا، دومجموعه ازنوشته های مهم اوست درزمینهٔ مسائل مربوط به جنگ چریکی ومبارزه مسلحانه. ترجمهٔ فرانسوی کلیات آثارچه گوارابوسیله فرانسوا ماسپرو درشش جلد انتشاریافته است. رفرانسهای نویسنده، دراین نوشته همه جابه این چاپ بویژه به جلدهای اول وسوم آن ـ متون نظامی و متون سیاسی ـ متوجه است. م).

(۴) متون سیاسی، صفحات ۶۹و۷۵

(۵) متون نظامی، صفحه ۱۵۶

(۶) متون سیاسی، صفحه ۸۳

(۷) Clausewitizienne متاثـــر از کلوزه ویتز. کارل فون کلوزه ویتـــز Karl Von Clausewitz ژنرال و تئوریسین پروسی است (۱۷۸۰ – ۱۸۳۱) که در "بورگ Burg" تولد یافته است. اویس از مبارزه با ناپلئون بـه تاسیس "اکادمی جنگ برلن" پرداخت. رساله او تحت عنوان "درباره جـنگ" تاثیر عظیمی در رد کترین ستاد ارتش آلمان و بعد ها در خلق ارتش شوروی باقی گذاشت. لنین و مائو، از تعلیمات او استفاده کرده و برای تئوری های او ارزش و احترام خاصی قائل بوده اند. م

(۸) متون نظامی، صفحه ۱۴۵

(۹) متون سیاسی، صفحات ۶۷ و ۷۱ – همچنین با اعلامیهٔ افشاگرانهٔ رئیـــس جمهور کلمبیا، کارلوس له راس رستره پو (Carlos Lleras Restrepo) در سال ۱۹۶۶ مقابله شود: "من گمان می کنم که خـرده مـالکـی (Minifundia) بمـراتب خطـرناک تر از بزرگ مالکی (Latifundia) می باشد. این مالکیت های بیش از پیش محقر، برای تامین معاش یك خانواده کافی نیست؛ و مسئلهٔ نیمچه مالکی با قوانین تحمیل شده برارث و بـا انفجار قوی از دیاد نسل، لاینقطع وخیم تر خواهد شد... و طبقهٔ "مالکان پرولتر" را بوجود میاورد که درآمد شان از درآمد کارگران مزارع نیشکر نیز کمتر است". نقل از نوشته N. Gall تحت عنوان "میراث چه گوارا" در مجله Esprit (چاپ پاریس)، سپتامبر ۱۹۶۹ صفحه ۲۱۵ و همچنین مراجعه شود به اعلامیه های رهبر "نیروهای مسلح شورشی گواتمالا" سزار مونتس (Cesar Montes) در زمینهٔ موفقیتهای خیره کننده ای که جنگ چریکی در میان نیمچه مالکان روستائی به افلاس افتاده بدست آورده بود.

(۱۰) خاطرات (جنگ انقلابی)، صفحات ۱۷۴ – ۱۷۳ و متون نظامی، صفحات ۱۵۸ – ۱۵۷

(۱۱) متون نظامی ، صفحات ۱۵ـ ۵۰

(۱۲) اصطلاحیست لاتین بمعنای شرط ، شرطی که بدون آن هیچ امری ممکن و مقدور نخواهد بود . همچنین بمعنای حتمی وضروری . مثلا می گویند شرط یا شرایط فلان امر.م Sine Qua Non

(۱۳) متون نظامی ، صفحه ۲۸

(۱۴) Granma نام کشتی ئی بود که فیدل کاسترو بهمراه ۸۲نفر در سال ۱۹۵۶ به سواحل کوبا پیاده شد که بسرعت بوسیله رژیم باتیستا سرکوب وتار ومار شدند وازجمع ۸۲نفری فقط ۱۲نفرزنده ماندند .

گرانما ، پس ازپیروزی جنبش در ژانویه ۱۹۵۹ بعنوان ارگان جنبش انقلابی کوبا درآمد . این روزنامه درحال حاضر ارگان مرکزی حزب کمونیست کوباست .م

(۱۵) متون سیاسی ،صفحات ۶۷و۱۳۱ـ متون نظامی ،صفحات ۱۵۴ـ ۱۵۳ و ۱۶۵

(۱۶) متون نظامی ، صفحه ۲۷

(۱۷) متون نظامی ،صفحه ۱۵۵ ـ متون سیاسی ،صفحات ۲۳۹و۲۷۸

(۱۸) متون نظامی ، صفحه ۲۷

(۱۹) یادداشتهای روزانه بولیوی ،صفحه ۲۱۲ ـ همچنین مراجعه شود به اعلامیه E.L.N (ارتش رهائی بخش ملی) خطاب به معدنچیان بولیوی ، درآنجائی که "چه" می نویسد : جنگ چریکی" به هزینهٔ ارتش دشمن بیش ازپیش قوی تر خواهد شد ،همچون یك عامل کاتالیزور در خدمت شوروهیجان انقلابی توده ها درخواهد آمد ،تا اینکه موقعیت انقلابی خلق شود ـ موقعیتی که درآن قدرت حکومت فقط بایك ضربه موثر ،دریك زمان مناسب واژگون خواهد گردید" ـ Selected Works صفحه ۱۸۶

(۲۰) متون نظامی ،صفحه ۱۳۲ ، ونیز ـ Prologo á"Guerra del

Pueblo,Ejercito del pueblo"de Giap,in pensa-miento Critico,nº 33,octobre I969,P 25o

(۲۱) Selected Works ، صفحه ۲۱۸

(۲۲) متون نظامی ،صفحات ۱۲۱، ۱۴۰، ۷۹، ۸۸ و ۵۰ـ خاطرات (جنگ انقلابی) ،صفحات ۱۲۲، ۱۶۹، ۲۰۰ وغیره

(۲۳) متون نظامی ،صفحات ۱۶۲ـ ۱۶۱ ، ۳۴ ، ۸۹، ۹۱، ۹۲ ـ وانگهی میدانیم که "جه" ، درتابستان ۱۹۵۸، باستون خود بهنگام اشغال ایالت "کاماگوئه" ، باسند یکاهای کارگری وروستائی منطقه تماس برقرارکرده و حتی شرکتهای محلی کارگران کشاورزی راتاسیس نمود . رجوع شود به نامه "جه" به "فیدل کر تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۵۸ ،منتشره در مجله Maquis ،شماره اول ، میلانو، ۱۹۶۹ ،صفحه ۵۲

(۲۴) L,image d,Epinal . "اپینال" شهریست در ۳۶۶ کیلومتری جنوب شرقی پاریس ، این شهر دارای مناظرو چشم اندازهای زیباست . مضافا اینکه ازقرن هیجدهم به اینطرف ، این شهر به صورتگری وتصویرسازی ملی شهرت ومعروفیت پیداکرده است ؛ ازاین نظر درزبان فرانسه ، "تصویر اپینال" ،مترادف است بایك تصویر زیبای ودل انگیز .م

(۲۵) D,Artagnan کاپیتن تفنگدار در دربارلوئی چهاردهم پادشاه فرانسه بود ، وبعدها به درجه مارشالی ارتقاء یافت . اوبوسیله رمان الکساندر دوما "سه تفنگدار" معروفیت پیداکرد .م

(۲۶) متون نظامی ، صفحه ۵۰

اشاره

جوانکی که کامیون رامیراند ، پیرمرد رامی بیند که ازکوچه بیرون می اید وبه او اشاره میکند . جوانك کنارمیزند ونگه میدارد وازتوی اینه ماشین به مرد ها نگاه میکند : مرد هاکم نشده اند . مرد سرتراشید موقوی هیکل توی اتاق کامیون ایستاده است ویکریزفریاد میزند . دیگران به فریاد های او یکصد اجواب میدهند . انکه بیرق بدست دارد بافیافه خشنود چوب بیرق رابه سینه چسبانده است . دیگران دستهای لاغرواستخوانی خودرا مشت کرده اند وتکان میدهند . پیرمرد ازکوچه بیرون امده است و با عصبانیت عصایش رابطرف جوانك تکان می دهد وبه مرد های توی اتاق کامیون اشاره میکند .

مرد خوش پوش ویاپیون زده ایکه کنارجوانك نشسته است وبه جلوخیره شده ، برمیگردد وخیره خیره به جوانك نگاه میکند وباخشونت می پرسد :

" چرا ایستاده ای؟ "

جوانك پیرمرد رانشان میدهد . مرد به پیرمرد نگاه میکند وشانه بالا میندازد ومیگوید :

" من صلاحیت ندارم که ترا راهنمائی کنم . هرجورد ستوراست رفتارکن . "

جوانك ملتمسانه می گوید :

۲خرمن چه گناهی کرده ام ؟ ازمن پرسیدند بیکاری ،گفتم اره .گفتند کارنان واب داری میخواهی ؟گفتم اره .گفتند کامیون هم که میتوانی برانی ؟ گفتم اره .گفتند بپربالا واینهاراد ورشهربچرخان ."

مرد خوش پوش سرش راازشیشه بیرون می اورد وبه پشت سرش نگاه میکند وسگوید :

" ساکت شده اند ، مسئولش توئی ."

جوانك لرزان می گوید :

" من انهارا باید دورشهربگردانم ، مسئول فریاد زدن ونزدن انهاکه نیستم."

مرد خوش پوش باخشونت جواب میدهد :

" تونقصیرکاری ، چراماشین رانگه داشتی ؟"

جوانك می گوید :

" اخر . . ."

پایش راازروی ترمزبرمی دارد وماشین رابحرکت درمی اورد . مرد بابد خلقی می گوید :

" حالادیگرفایده ندارد ، نگه دار ."

به مرد های عقب کامیون اشاره میکند وی گوید :

" ساکت شده اند ، گردانیدنشان نتیجه ندارد ."

جوانك کامیون رانگه میدارد وپیاده میشود . خیابان شلوغ است . اتومبیل ها واتوبوسها پیاپی می ایند وازکنارانها می گذرند . رهگذرها گاهی چند لحظه درنگ میکنند ومشکوکانه بمرد های توی اتاق کامیون نگاه میکنند ودوباره تند تند براه می افتند . چند پسربچه کنارخیابان ایستاده اند وبرای

مرد ها دست تکان میدهند . مرد ها با صورتهای افتاب سوخته و بدنهای تکیده و لاغر و لباسهای پاره توی کامیون بیحرکت ایستاده اند و به پیرمرد نگاه میکنند . پیرمرد از میان بچه ها می گذرد و بطرف کامیون می اید و با خشم عصایش را بطرف جوانک تکان میدهد و صداهای غریبی از دهان خود در می اورد . جوانک با صدای خفه ای می گوید :

" پدر من تقصیری ندارم ، من فقط راننده کامیون هستم . "

پیرمرد دستهای لاغر و لرزان خود را در هوا تکان میدهد و به مردی که گردنش میان میله های اتاق کامیون خفت افتاده است ، اشاره میکند . مرد به خرخر افتاده است . زبانش از حلق درامده و لیزابه سفیدی از گوشه دهانش جاری است . فشار مرد ها توی اتاق کامیون او را به میله ها چسبانده است . پیرمرد لنگان لنگان خود را به اتاق کامیون میرساند و سعی میکند که او را نجات دهد . مرد ها توی اتاق کامیون ساکت و بهت زده به او زل زده اند . دهانشان ابلهانه بازمانده است . پیرمرد فریاد می کشد و با عصا انها را عقب میراند و میخواهد مرد را از جا بلند کند .

مرد خوش بوش و پاپیون زده از توی کامیون بیرون می اید و لبخند زنان به طرف پیرمرد میرود و با خوشروئی با او سلام میکند . پیرمرد را کمک میکند تا سر مرد را از میان میله ها بیرون میکشند . دوستانه میگوید :

" واقعا که قلب مهربانی دارید پدر . جای تاسف است که مثل شما امروز کم پیدا می شود " لبخندی میزند و مردم رهگذر را نشان میدهد :

" به اینها نگاه کنید . انگار نه انگار که چیزی دیده اند . "

دستش را به چند رهگذر که کنار خیابان درنگ میکنند و به مرد های توی اتاق کامیون نگاه میکنند ، اشاره میکند . رهگذرها اشاره او را نادیده

می گیرند وباعجله براه می افتند . مرد قاه قاه می خند د ومی گوید .

" پد رد ید ید ، ازسایه خود هم می ترسند . "

پیرمرد بابد گمانی اورابراند ازمیکند وباصد ای غریبی اوراکنارمیزند وعصایش تهد یدکنان تکان میدهد .

مرد دوستانه د ست به پشت اومیزند وسرتکان میدهد ومی گوید :

" می فهمم می فهمم پدر . . . حق باشماست . ادم نباید باهمنوعانش چنین رفتارکند وانهارامثل گوسفند توی کامیون بریزد ودرشهربگرد انند . "

له ، شرافتمند انه نیستکه ازوجود این بیچاره ها برای منظورهای خاصی استفاد ه شود . د ون شان مقام والای انسان شرافتمند است . انسان امروزی بارسنگینی بد وش د ارد . برای اومسئله زمان ومکان مطرح است و باید جهت گیری کند وهوشیارباشد که مباد اوظیفه انسانی ومسئولیت اجتماعی خود راازیاد ببرد . زیراهمه سعی وکوشش یك مشت اقلیت فاسد وسود جو انست که انسانهای شرافتمند راازحقیقت باطن مسائل ووقایع بد ورنگه د ارند وبهروسیله ممکن بکوشند که انهارا تطمیع وخشنود کنند وهمکاری انهارا د رراه مقاصد خود بکارا ند ازند . امّاانسانهای بید اروشرافتمند هرگزتن بهمکاری انهانمید هند وباتجهیزهمه قوای خود باهمه نیروعلیه د ستگاه زوروستم برمی خیزند وتاسرحد جان د راین راه پیش میروند وبا اقد امات مثبت خود وبااستفاد ه د رست ازوقایع وحقایق وتاثیرید یرفتن ازاوضاع واحوال جامعه ، حرکت تاریخ راسریعترمیکنند ود رحال وایند ۀ همنوعان خود تاثیرمی گذ ارند وفرهنگ قومی وبومی راغنی تروبارورترمیکنند .

مرد شرافتمند بخوبی اگاه است که هرچیزوقتی ارزش واقعی خود راپیدا میکند که انسانی تر باشد . چون اگرغیرازاین بود انسان هم مانند بسیاری

ازجاندا ران امروزفقط بصورت فسیل د رموزه هایابعنوان حیوانی که نسل
ان روبانقرا ض روبود ی است د رباغهای وحش بنمایش گذ اشته میشد . بله
پد ربابد انسان بود وانسانیت راستایش کرد . پد رحق باشماست ، کاملا
حق باشماست . "
مرد هاتوی کامیون شروع میکنند برای اود ست زد ن وهوراکشید ن . مرد به
طرف انهابرمی گرد د وبانهاتعظیم میکنند ومی گوید :
" متشکرم ، بسیارمتشکرم . "
وسرجوانان راننده د اد میزند :
" پسرها ، ان کیسه رابیار . . . "
جوانان کیسه ای راازجلوکامیون بیرون میاورد وبد ست اومید هد .
مرد د ست توی کیسه میکند وتکه های نان خشک رابیرون میاورد ومشت
مشت میان مرد های توی کامیون پخش میکند .
جنب وجوشی میان مرد هاپید امیشود . یکد یگرراکنارمیزنند وبهم فشار
می اورند وهرکد ام برای بد ست اوردن تکه های نان د ست پیش میاورند
مرد خوش پوش بامهربانی می گوید :
" جانم عجله نکنید ، به همه نان میرسد . اند ازه همه هست . "
جوانان راننده به د رکامیون تکیه د اد ه است وبیصد اگریه میکند . پیرمرد
ساکت شد ه است وبه مرد های توی کامیون نگاه میکند .
مرد خوش پوش بامرد چهارشانه ای که بطرف انهاامد ه است د ست میدهد
وپیرمرد رانشان میدهد ومی گوید :
" اقاراکمک کنید وبمنزل برسانید . "
د ست پیرمرد رامی گیرد ومحکم میفشارد و بطوررسمی ، مود بانه میگوید :

" ازاشنائی تان بسیارخوشوقتم . بامید دیدار . "

باسرخد احافظی میکند وتند بطرف درکامیون میرود . جوانك راننده گریان برمی گردد وسرمرد هاتوی کامیون فریاد میزند . مرد ها به جنب و جوش می افتند وبهمد یگرفشارمید هند ویکی ازانهاتعادل خودراازدست میدهد ومی افتد وسرش میان میله های اتاق کامیون گیرمیکند . فریاد های مرد سرتراشیده وقوی هیکل بلند میشود ودیگران بفریاد های اوجواب میدهند وهورامی کشند . پسربچه هادکنارخیابان برایشان دست میزنند . پیرمرد عصایش رانکان میدهد وصداهای غریبی ازدهانش بیرون می اید . مرد چهارشانه بازوی اورامی گیرد وبامهربانی می گوید :

" پدرمن ، جانم ، منکه نمی توانم بفهمم توچه میگوئی . بیخودی خودت راخسته نکن . تکیه بده به من ، راه بیفت . من یك کلمه حرفهای ترا نمی فهمم . "

جوانك پشت فرمان می نشیند . ماشین راروشن میکند وراه می افتد وازجنب مرد چهارشانه که زیربازوی پیرمرد راگرفته است می گذرد . مرد چهارشانه بلند بلند حرف میزند . مثل اینست که مطلب بامزه ای برای پیرمرد تعریف میکند وقاه قاه میخندد وپیرمرد رابجلومی برد .

جمال میر صادقی

زمستان ۴۸

این داستان ازسال اول شماره اول (شهریورماه ۱۳۵۲) ماهنامه " یکمن " ـ چاپ تهران نقل شده است .

فرانتس‌فانون درچند کلمه

۱۹۲۵– درجزایرآنتیل‌فرانسه تولد یافت . تحصیلات خود راد رمارتینیك و سپس درفرانسه دنبال‌کرد .

۱۹۴۴– درارتش‌فرانسه به خدمت اعزام شد ودورهٔ خدمت وظیفه خود راد راروپا به انجام رساند . پس‌ازپایان جنگ ، تحصیلات خود راد ررشته پزشکی وروانپزشکی درلیون دنبال‌کرد . بادستگاه " رونئو Roneo " ، روزنامه ای رابنام " تـوم تـوم " ، برای دانشجویان سیاه پوست انتشارداد .

۱۹۵۱– رساله دکترای خود راد ررشته پزشکی به پایان رساند .

۱۹۵۲– کتاب خود تحت‌عنوان " پوست سیاه ، نقاب سفید " رادرپاریس‌انتشار داد .

۱۹۵۳– بازنی‌فرانسوی ازدواج کرد . به ریاست بخش‌روانپزشکی بیمارستـــان " بلیدا– ژوان ویل " درالجزایر منصوب شد .

۱۹۵۴– آغاز انقلاب الجزایر .

۱۹۵۶– به مبارزان شورشی کمك وياری رساند .

فانون ازمقام خود دربیمارستان "بلیدا– ژوان ویل" استعفا داد . دراولین کنگرهٔ هنرمندان و نویسندگان سیاه پوست دریاریس‌شرکت‌جست . به دبیری روزنامه F.L.N " المجاهد " گماشته شد .

۱۹۵۸– ۱۹۵۷– درکنگره های افریقائی " باماکو " و " کوتونو " شرکت کرد .

۱۹۵۹– درمرزالجزایر و مراکش ، براثرانفجاریك بمب بشدت مجروح شد . در پاریس کتاب او : " سال پنجم انقلاب الجزایری " منتشرشـــد .

۱۹۶۰ــ بعنوان سفیر G.P.R.A (حکومت موقت انقلابی الجزایر) در "غنا" برگزید شد. برای مطالعهٔ راههای رساندن اذوقه و مهمات به الجزایر ازطریق مرزهای جنوبی، به کشور "مالی" سفرکرد. ازنقشه ای که برای ربودن او طرح شده بود، جان سالم بدربرد. به بیماری سرطان خون مبتلا شد، برای انجام معالجات پزشکی به اتحاد جماهیرشوروی اعزام شد.

۱۹۶۱ــ "نفرین شدگان روی زمین" درماه دسامبر درپاریس انتشاریافت. در بیمارستانی درواشنگتن، چراغ زندگی فانون خاموشی گرفت. جسد او را به الجزایر منتقل کرده درهمینجا به خاک سپردند.

۱۹۶۲ــ الجزایر به استقلال رسید.

*

فانون درزمان حیات خود، دوکتاب ومقداری نوشته ومقاله انتشارداد. این دو کتاب عبارتند از:

ــ "پوست سیاه، نقاب سفید" بامقدمه "فرانسیس ژانسون". ازانتشارات Seuil. پاریس ــ ۱۹۵۲

ــ "نفرین شدگان روی زمین" بامقدمهٔ ژان پل سارتر. ازانتشارات F.Maspero پاریس. ۱۹۶۱

اولین مجموعه مقالات ونوشته های اوتحت عنوان: "سال پنجم انقلاب الجزایری" درسال ۱۹۵۹ درانتشارات Francois Maspero نشریافت. این کتاب بوسیله Haakon Chevalier باپیشگفتاری از Adolfo Gilly تحت عنوان Studies In Dying Colonialism درسال ۱۹۶۵ درانتشارات Monthly Review Press درنیویورک به انگلیسی ترجمه وانتشاریافت.

جلد دوم مقالات ونوشته های او پس ازمرگش جمع آوری وتحت عنوان: "برای انقلاب

افریقائی " در پاریس در سال ۱۹۶۴ توسط Maspero منتشرشد .

در زیر پاره ای ازمقالات وکتابهائی راکه در بارهٔ زندگی وآثارفانون می توان اطلاعاتی در آنها بدست آورد ، نقل می کنیم :

R. BARNARD : *Frantz Fanon*, « New Society », 275, 4 janvier 1968.

S. DE BEAUVOIR : *La Force des Choses*. Paris. Gallimard. 1963.

J. M. DOMENACH : *Les Damnés de la terre*. « Esprit ». Avril 1962.

P. GEISMAR et P. WORSLEY : *Frantz Fanon : Evolution of a Revolutionary*. « Monthly Review ». Mai 1969.

I. L. GENDZIER : *Frantz Fanon : In Search of Justice*. « Middle East Journal ». 1966.

P. M. GOTTHEIL : *Fanon and the Economics of Colonialism*. « Review of Economic and Business », vol 7, n° 3. Automne 1967.

G. K. GROHS : *Frantz Fanon et les problèmes de l'indépendance*. « La Pensée » 107. Février 1963.

M. PABLO : *Les Damnés de la terre*. « Quatrième Internationale » 15. 1962.

S. ROHDIE : *Liberation and Violence in Algeria*. « Studies on the Left » Mai-juin 1966.

P. STAMBOULI : *Frantz Fanon face aux problèmes de la décolonisation et de la construction nationale*. « Revue de l'Institut de Sociologie », n° 2-3, 1967.

M. STANILAND : *Frantz Fanon and the African Political Class*. « African Affairs » Janvier 1969.

A. ZOLBERG : *Frantz Fanon : A Gospel for the Damned*. « Encounter ». Novembre 1966.

A. et R. ZOLBERG : *The Americanization of Frantz Fanon*. « The Interest », n° 9, 1967.

*

آنچه در زیر می خوانید ، ترجمهٔ فصلی ازکتاب جالب " داوید کات David Caute " است که دربارهٔ زندگی وآثارفرانتس فانون نوشته است .

داوید کات که تحصیلات خود را در " آکسفورد " و " هاروارد " به انجام رسانیده است ، مولف آثارمتعدد بیست ازجمله : " کمونیسم و روشنفکران فرانسوی ۱۹۶۰–۱۹۱۴ " (۱۹۶۴) ، " احزاب چپ اروپائی " (۱۹۶۵) .

کتاب مورد بحث دربارهٔ فانون ، در سال ۱۹۷۰ تحت عنوان " Fanon " Modern

Masters "درلندن ،ازطرف Wm Collins Sons And C° Ltd

نشریافته است .

ترجمهٔ فرانسوی این کتاب درهمین سال ۱۹۷۰ درسری انتشارات Les Maitres Modernes بوسیله Seghers منتشرشده است .

مامطلب زیر راازفصل چهارم کتاب مذکور تحت‌عنوان : "الجزایر" انتخاب و به فارسی ترجمه کرده ایم . امیدواریم که درفرصت های آینده بتوانیم فصول دیگر ازاین کتاب بویژه فصول ششم وهفتم آنرا تحت‌عناوین : "انقلاب و خشونت" و "قانون زنده" بخاطراهمیتی که دارند ،دراختیارشمافراردهیم *

---

* ترجمه این فصل ازکتاب داویدکات مدتها قبل‌صورت گرفته بود ،ولی انتشار اولین شمارهٔ مجله به ملاحظاتی مدتی بتاخیرافتاد .

اخیراً ازورای نشریاتی که ازداخل بمارسیده است متوجه شده ایم که کتاب مورد بحث ، توسط رضابراهنی به فارسی ترجمه ومنتشرشده است . ماهنوز ترجمهٔ فارسی این کتاب راندیده ایم . فقط امیدواریم که سانسورچی های‌سازمان امنیت انرامانند هرکتاب‌جالب دیگر قصابی نکرده باشند .

مطالعه این کتاب رابه رفقای داخل وهموطنان عزیزتوصیه می کنیم .

الجزائر

در مدت زمانی کوتاه ، فرانسه جمهوری چهارم ناگزیرشد که مواضع استعماری خود را در هند وچین در تونس ، ودر مراکش رها کند . ارتش فرانسه با شکست خود در " دین بین فو " عمیقا تحقیرشده بود وافسرانش بشدت مصمم شده بودند که به این سیر عقب نشینی ها خاتمه بدهند . الجزایر بعنوان نقطهٔ پایان عقب نشینی ها انتخاب شده بود . از سال ۱۸۳۰ الجزایر بفرانسه تعلق داشت ، و استعمار تا اعماق این کشور اثر گذاشته بود . صرفنظر از جنگ اندا ختن شدید فرانسه بر اقتصاد این کشور ، وازجمله بر نفت صحرا ، بیش از یکمیلیون مستعمره نشین یا " پاسیاه " (۱) در الجزایر زندگی میکردند ، به کار وکشت زمین اشتغال داشتند . الجزایر بعنوان " جزئی انفکاک ناپذیر از خاک فرانسه " تلقی میشد .

شورش در سال ۱۹۵۴ اعازشد . " مندس فرانس " نخست وزیر وقت فرانسه اعلام داشت که این شورش بزودی در هم شکسته خواهد شد . پیروزی احزاب چپ در انتخابات ۱۹۵۶ چونان بارقهٔ امیدی در زمینهٔ سازش یا مصالحه خود نمائی کرد . ولی در اواخر سال ۱۹۵۷ " گی مولە " نخست وزیر سوسیالیست ، تحت فشار ماقوق افراطیون " الجزایر فرانسه " ، جنگ را تمام وکمال ــ باید رقــه کنندگان آن : خشونتها ، جنایات ، شکنجه هاکه قسمت اعظمی از مردم الجزایر از قربانیان آن بشمار میرفتند ، ودامنه آن تا خاک فرانسه کشانده شد ــ دنبال کرد . وهمین جنگ ، گور جمهوری چهارم را کند ؛ وچیزی نمانده بود که یك رژیم دیکتاتوری نظامی یا فاشیستی بر کشور فرانسه سایه افکند .

بدینگونه بود که قانون با خشونت آشنائی یافت . تفسیرهایش در زمینهٔ جنگ در رد وجلد جمع آوری وانتشار یافته است : " سال پنجم انقلاب الجزایری " و " برای انقلاب افریقائی " .

در ژوئن ۱۹۵۷ ، " لاکوست " ، وزیر مقیم الجزایر ــ کسی که قانون استعفانامه اش را خطاب بــه اوارسال داشته بود ــ به هنگ دهم چتربازسرهنگ " ماسو " دستور داد که وظیفهٔ برقراری امنیت در الجزیره را عهده دار شود . چتربازان ، افرادی را ماموریکردند که کارگران طرفدار F.L.N (جبههٔ رهائی بخش ملی) را دنبال کنند ، وقتیکه فضــــلهٔ (۲) را برای رفتن بسرکار ترك میکردند بوسیله چتربازان دستگیرمیشدند . این شیوه مانند سایر روشهای مرکوب ، موثر واقع افتاد ؛ و

جبهه رهائی بخش ملی (F.L.N) ناچار شد که بروستاها روکند وتلاش خود را وقف جنگ چریکی نماید. براساس این محتوی وزمینهٔ وقایع ملموس ومشخص است که قانون دریافتهای تئوریکی عنوان شده در "نفرین شدگان روی زمین" را تکمیل وتنظیم کرده است.

قانون باریشخند مشاهده میکند که فرانسویان خیلی زود بکشف بزرگی نائل آمدند: نطفهٔ F.L.N درخارج بسته شده وهزینه های آن نیز بوسیله بیگانگان بویژه بوسیله شورویها ومصریها تامین میگردد. البرکامو در سال ۱۹۵۸ اعلام داشت که نباید اجازه داد که الجزایر بدست امپریالیسم جدیدی بیفتد. او اطمینان میداد که F.L.N در جستجوی نابودی یک میلیون ودویست هزار اروپائی (مقیم الجزایر) وتحقیر کردن میلیونها فرانسویست. اگر موضعگیریهای افسران حرفه ای را در الجزایر مورد توجه قرار دهیم، این اعلامیه کامو میتواند نیم بند جلوه کند. اکثریت این افسران ادعا میکردند که در یک جنگ مقدس شرکت کرده اند؛ در نبرد جدیدی برعلیه توطئه های ماتریالیست، همگانی ومنحوس که انهدام ونابودی تمدن غربی را مورد نشانه قرار داده است تاکتیک "مصالحه گرانه" شان کمتر از ایدئولوژی شان مستبدانه نبود. همانطوریکه قانون نشان میدهد در آغاز می کوشیدند که هستهٔ شورشی را از قسمت "سالم" یا بی آزار جمعیت جدا کنند، استراتژئی که امریکائی ها هنوز در ویتنام بمورد اجراء در می آورند. همچنین وعده میدادند که در آینده یک برنامه اصلاحات اقتصادی واجتماعی را پیاده کنند، وجای تردیدی نیست که بعضی از آنها صادقانه در جستجوی راهی برای اجرای این برنامه بودند؛ ولی سیاست اقتصادی در الجزایر در کنترل نظامیان نبود بلکه در دست قدرتمندان فرانسه ـ الجزایری قرار داشت. همچنین با یک مقدار موفقیت ارتش سعی کرد که از رقابت موجود بین F.L.N و "سازش گران" M.N.A بهره برداری کند. ارتش فرانسه قتل وعامهائی برپا داشت ومسئولیت انجام آنها را به F.L.N نسبت داد. قانون نمونه هائی از کشتار وحشتناک "ملوضه" و "واگرام" را بدست میدهد (در "ملوضه" تمام جمعیت مرد بالاتر از ۱۵ سال دهکده ـ در حدود ۳۰۰ نفر ـ قتل عام میشوند. در واقع، این دهکده در حیطه نفوذ M.N.A ـ جنبش ملی الجزایری ـ قرار داشت؛ و F.L.N از طرف M.N.A ونیز از طرف فرانسویان بعنوان مسئول این کشتار دستجمعی معرفی گردید). بعلاوه، برای جدا نگه داشتن جمعیت از ارتش ملی رهائی بخش، آنها را بطور دستجمعی تبعید میکردند: در سال ۱۹۵۹ در حدود دو میلیون عرب ـ یعنی یکچهارم کل جمعیت ـ مجبور شدند که برای

دورماندن ازتسری نفوذ چریکها ونیز محفوظ بودن ازعملیات انتقامی شان ــ که در واقع ، پدران، فرزندان ، برادران یاهمسرانشان بوده اند ــ دهکده هایشان رارهاکنند . دراین ایام ، یك فضای محروم کردن ازحقوق، و وحشت برهمه جاسایه افکن بود؛ بدون تمیز وتشخیص ، خشك وتر قربانی " جاده صاف کنی " هامیشدند . آدمکشان رابه دهکده هایی که حمله زده میشد پایگاه گروههای مبارز درآنجاقرار دارد، یا خیلی ساده به این دلیل که ساکنان آنها الجزایری بودند ، گسیل می داشتند . این شیوه های فاشیستی ارعاب و وحشت که توسط واحد های نظامی سفید پوست اعمال شده است ، امری مبرهن و مشهوراست .

درکلانتری های پلیس شهری ودرمراکززندانهای نظامی ، تخم وترکهٔ شکنجه های جدید ــ مانند رمان " طاعون " کامو (که صحنه آن در " اوران " ORAN قراردارد) موشها ازفاضل آبها خارج میشوند ــ مثل مور و ملخ ول میخوردند و ازدیاد نسل می کردند . اکثریت قربانیان عربها بودند ، ولی اروپائیان طرفدار استقلال الجزایرنیزدراین امر مستثنی نبودند . موریس اودن Maurice Audin استاد ریاضی در دانشکده الجزیره ، بیست وپنج ساله ، در " البیار " ، درجریان شکنجه خفه شد . یك کمونیست دیگرفرانسوی مقیم الجزایر ، " هانری الك " (Henry Alleg) درکتاب خود تحت عنوان " سئوال " (۱۹۵۸) ، شواهد وحشتناکی درزمینهٔ شکنجه هائی که متحمل شده است ، ارائه می دهد . دیگر احدی در امنیت نبود . زبان " محمد سعنة " ، دفتردار " محکمه " ــ دادگاه شرعی الجزیره ــ را با آتش سوزاندند . مقدارزیادی آب صابون رابازور به یك دخترجوان بنام " جمیله بویا شا " خوراندند ــ اوتهم بود که دریك رستوران دانشگاهی بمب گذاشته است ــ وسپس باد هنهٔ بطری به اوتجاوزکردند . پدرهفتاد ویکساله اش رابادستگاه های برقی شکنجه می دادند ، وهر بارکه شکنجه راآغازمی کردند جلادان بهم می گفتند : " به عربهانباید رحم کرد " . درهمین زمان ، دانشجویان الجزایری که درپاریس تحصیل می کردند ، مورد تعقیب قرارمی گرفتند آنهارابه کوچه " سوسه " یامحل های دیگرپلیس می بردند و بنحووحشیانه ای شکنجه میدادند. وکلا به دشواری رضایت می دادند که دفاع ازالجزایریهارابعهده بگیرند ، وکسانیکه به این امرتن درمی دادند باخطرحملات انتقامی مواجه میشدند . فرماندهی عالی نظامی ووزارت جنگ درپاریس ، بطورمنظم ، راه هرنوع تلاش برای انجام بررسی های بی نظرانه رامسدود می کرد .

در حالیکه کمیسیون های بررسی که توسط حکومت فرانسه تشکیل می شد، ازنظر اعراب دارای هیچ گونه ارزش ومفهومی نبود . پس ازهفت سال وحشیگری ، حتی یك فرانسوی بخاطر قتل یك الجزایری توسط دیوان محاکمات فرانسه محکوم شناخته نشده است .

قانون ، ازهمه اینها بدقت یادداشت برمی داشت و ازهمین جاست که کم کم متوجه دلیل تباین واختلافی می شویم که قانون دورهٔ اول را ازقانون دورهٔ بعدی جدا می کند .

قانون« دئو نتولوژی" (۳) که در رابطه به قانون تدریس شده بود ــ و اوگمان میکرد که بوسیله تمام پزشکان فرانسوی محترم شمرده خواهد شد ــ دریك سطح وسیع مورد تخطی وتجاوزقرار می گرفت . زیرا درگرماگرم لجام گسیختگی جنگ استعماری ، ارزشهای تمدن ، معناومفهوم خود راازدست می دهد . سیمون دوبووار و وکیل مدافع تونسی خانم "ژیزل حلیمی" (٤) هردو شواهد قانون را ــ مبنی براینکه پزشکان فرانسوی پس ازاینکه شخصاً درجلسات شکنجه شرکت می کردند ،اعمال شکنجه رامورد انکارقرارمی دادند ــ تائید کرده اند . بعلاوه ،کتاب هانری آلك" ، روایت قانون را ــ مبنی براینکه دکترها میزان "اصول حقیقت" را: مبین میکردند ــ به اثبات رسانیده است . این اصول که دارای خواص هیپنوتیزکننده است ، درعین حال برای مدتی طولانی می تواند تعادل روحی شخص رابرهم بزند . پزشکان موظف بودند بین دو جلسهٔ شکنجه ، قربانیان رابحال بیاورند . روان پزشکان وظیفهٔ تهیهٔ مقدمات شوك الکتریکی رافراهم می کردند . "وقتی که انسان رادرتکنیك ودراسلوب اروپائی جستجومی کنم ؛ تداومی ازنفی انسان ، بهمنی ازجنایت می یابم ." (٥)

قانون برای اینکه اثرات شکنجه را بروی سیستم عصبی و سلامت فکری ــ چه شکنجه شدگان وچه شکنجه دهندگان ــ نشان بدهد ، چند نمونه خاص رابرمی شمرد . یك بازجوی پلیس اروپائی که درجلسات متعدد شکنجه شرکت کرده بود ، بیش ازپیش خشن ومستبد شده بود ؛ بنحویکه زن وفرزندان خود رانیزبباد چوب وکتك می گرفت . دراینوقت ، اوبرای معالجه خود به بیمارستانی مراجعه کرد که قانون ریاست آنرابعهده داشت : "چون اوتنی خواست که از شکنجه دادن دست بردارد (حتی فکرکردن به آن بنظرش بیمعنی می نمود) ، صاف پوست ــ کنده ازمن خواست که اوراکتك کنم که بدون ندامت وجدان ، بدون اختلال وآشفتگی دررفتار، وباآرامش خیال بتواند میهن پرستان الجزایری راشکنجه دهد ." (٦) سارتر درمقدمه خود

برکتاب "سئوال" نوشته "آلك" اشاره می کند : "این جلد است که "سیزیف" می شود (۲) ، وقتی که بازجوئی را آغازکرد باید تا به آخرپیش برود ."

فانون چنین ارزیابی می کرد که طبقات متفاوت قربانیان شکنجه ــ که برای معالجه باومراجعه کرده اند ویااودرجریان وضع آنها قرارگرفته است ــ بانوجه به شیوه های متفاوت شکنجه های اعمال شده قابل تقسیم بندی می باشند (اوقالبا این رابطه متقابل رانشان میدهد بی انکه دلیلی ارائه دهد) . یك طبقه مشتمل برکسانی هستند که قربانی شکنجه های کمترظریف و تصفیه شده بوده اند مانند بازورحوراندن مقدارزیادی آب کثیف یا آب صابون . قربانیان شکنجه بوسیله دستگاه های برقی در دسته دیگری طبقه بندی میشوند . داخل کردن بطری درمقعد ، یك شکنجه رایج بود ؛ وسیزشکنجهٔ "بیحرکت ماندن" (قربانی باکمترین نشانهٔ جنبش ومحرکت، ضربات لگد یاشلاق دریافت می داشت) . فانون اطمینان می دهد میهن پرستانی که واقعا در جریان پاره ای ازاسرارطعیان قرارداشته اند ، بعدازتحمل شکنجه ها ، هرگزخود رامجبور نمی دیدند که برای انجام معالجات (پیزشکان امراض روانی) مراجعه کنند . وحشت زدگی واختلال روانی نصیب کسانی بود که هیچگونه اطلاعات محرمانه ای رادراختیارنداشتند . ازنظر فانون ، اجرای شکنجه درالجزایر انگیزه هائی عمیق تراز جستجوی اطلاعات داشته است ؛ شکنجه بعنوان علامت بیماری سادیك جنون نژادپرستی بیشترقابل توضیح است (تابعنوان جستجوی اطلاعات) . باید در آن ، یکی ازارکان دنیای استعماری راشاهده کرد .

فانون مانند (امه) سزر ، بین استعمارو هیتلریسم تشابه ای راشاهده می کرد . مواردی پیش می آمد که انسان به اثبات حقیقتی رهنمون می شود قبل ازاینکه کاملا به آن اعتقاد پیداکرده باشد . فانون می داست که درالجزایر ، فرانسویان تکنیك هائی راکه قبلا درهند وچین بمورد آزمایش گذاشته بودند و پرتقالیائی ها در "گینا" بمورد اجرا درآورده بودند ، باشرایط محلی انطباق می دهند . در ۱۹۵۵ در "گینا" ، چهل وهشت هزارزندانی افریقائی وجود داشت که محاکمه نشده بودند . "دانکن مك فرسون" (Duncan Mc Pherson) یکی از معاونان کلانتریلیس ، شهادت داد که شرایط زندگی در اردوگاههای کاراجباری (در گینا) بدترازهمه آنهائی بوده است که خود اودرچهارسال ونیم بعنوان زندانی ژاپونی ها (درزمان جنگ دوم) شناخته است[۸] ! ضربات باطوم ، شکنجه هاوقاص المصوکردنها که رایج بسیار

بازده الجزایری را اسقد رکتک زدند — ۱۹۶۶ در سال "حولا" گاه "اردو" رسوائی "می رفتند که با

که جان دهند — می بایست به اعلی درجه خود برسد . ازدیدگاه فانون، هر "رسوائی" ، هر "مورد

خاص" که در پاریس بالند ن ، در وجدان ها ولوله می پاشید ، جز این نبود که شاهدی در

زمینهٔ فقدان ظرفیت و استنکاف مداوم روشنفکر اروپائی در درک ماهیت واقعی استعمار بدست

دهد .

ولی آیا در الجزایر ، اروپائیان شمعد دخوش قلب — آزادیخواه ، رادیکال ، دوستدار ملت

الجزایر — وجود نداشت ؟

فانون پس از سال ۱۹۵۶ به شهر تونس آمد ، در اینجا در نشریات الجزایر آزاد و در رورنامه F.L.N.

"المجاهد" بهمکاری پرداخت . بنابراین باید بدرستی توجه داشت : بسیاری از مقالاتی که او

در جریان جنگ الجزایر نوشت ، نوشته هائی بود که در این شرایط خاص بقلم کسی که بوسیله

الجزایریه فرزندی پذیرفته شده بود ، وخطاب به الجزایریها نوشته شده است . در یک مقاله

به تاریخ دسامبر ۱۹۵۷ اویک کمین F.L.N. وقتل عام ده غیرنظامی اروپائی را در "سقامودی"

موجّه جلوه داده ، اعلام میدارد که در تحت یک رژیم استعماری ، در الجزایر ، فرانسویان

بیگناه وبیطرف نمی تواند وجود داشته باشد : "هرفرانسوی در الجزایر زورمی گوید ، تحقیر

می کند ، فرمانروائی می کند . . . هرفرانسوی در الجزایر در حال حاضر یک سرباز دشمن تلقی

می شود . تاوقتیکه الجزایر استقلال خود را بدست نیاورده است ، باید این نتیجه گیری منطقی

راپذیرفت . " در حالیکه هنوز بیشترینک بروی زخم می پاشید ، اضافه می کرد : "هر فرانسوی

در الجزایر ، یک شکنجه گر تلقی می گردد . " (۹) موضعی که فانون در اینجا می گیرد بشدت با

موضعی که در پاریس در یک مقاله چاپ شده در مجله سارتر "Les Temps Modernes"

در سال ۱۹۶۰ گرفته است ، در تضاد می باشد : "عالیا اینطور وانمود شده است که F.L.N. هیچ

فرقی بین اعضای مختلف جامعهٔ اروپائی مقیم الجزایر قائل نیست . کسانیکه این اتهامات را

انتشار می دهند ، افرادی بی اطلاعند . وسیاستی که از مدتها پیش بوسیله جبهه رهبر در

اروپائیان در پیش گرفته شده سبب گردیده است که حمایت مداوم صدها وصدها زن و مرد

اروپائی را به واحد های ما وبه سلول های سیاسی ما به ارمغان بیاورد . "(۱۰) دکترهای شمعد در

به جریکهای روزمندهٔ "ارتش رهائی بخش ملی" کمک کرده اند . کارمندان عالیرتبه اورای هویت

نظامی مورد نیاز بلشویکها را در اختیارشان قرار دادند. کشاورزان ساده به کمیته‌های واحد حزبی اجازه دادند که اسلحه و مهمات خود را در طویله‌هایشان مخفی کنند (فانون، تعمداً در اینجا، نقشی را که تحویل و تهیه بدی توانست ایفا کند، از یاد می برد). او یکبار دیگر این نقطه نظر را در "نفرین شدگان روی زمین" تائید می کند: "در هرد و طرف، سدهای خون، پیش داوری های نژادی از بین رفته بود." ولی برهان قاطع در وحدین در همینجاست. از نقطه نظر عینی اگر بخواهیم موقعیت استعماری را در مجموعش بعنوان تسلط نظامی قوای بیگانه مورد توجه قرار دهیم، خلق در بند نمی تواند بخود اجازه دهد که به تمایز و تفکیک دست بزند. نباید نگه دارد که تظاهرات گاه گداری نوع دوستی و کمک فهرمانانه خلع سلاحش کند. باید با بیرحمی و سبعیت دلی براه خود ادامه دهد. تا وقتیکه نیرو دارد، در غرب باید رفتار "بهگسر تویاس" (۱۱) را مورد سرمشق قرار دهد.

ولی احزاب چپ فرانسه با آن روحیهٔ ۱۷۸۹ و با سنت بزرگ ژاکوبین (۱۰) خود چه می گفت؟ از هرچه بگذریم در انتخابات ۱۹۵۶ اتحاد احزاب چپ پیروزی بدست آورده بود که صلح را در الجزایر برقرار کند. جواب (به این توقع) روشن است: احزاب چپ به ماموریت خود خیانت کرده بودند. فانون نمی توانست جزعت برای اعضای حزب سوسیالیست، رادیکال ها، و جناح چپ M.R.P. (۱۲) — که اتحادشان در آن شرایط خود را برای به گوشها رساندن یک سخن، گرم کننده در رابطه با یک الجزایر مستقل، فاقد لیاقت نشان می داد — احساس دیگری داشته باشد. اما در مورد بخشهای محلی الجزایری این احزاب، فانون اثبات می کند که اینها خود را با شعارهای ارگان های حد بران احزاب متروپل در لحوتر مینمود ند(۱۱) و تعمداً ارشاهد و ایکه ... نشا تنها و منحصر بفرد، مسئله استقلال ملت الجزایر است، شانه خالی می کردند. اما آیا همین استناد به حزب کمونیست با پنج میلیون رای کارگر و کشاورز — که در همه حالات از پیام ضد امپریالیستی مارکس و لنین حزب خود حمایت می کردند — نیروزاست؟

در سال ۱۹۱۵ طغیان هائی در ایالات الجزایری "کنستانتین" موضوع بحث حزب کمونیست مجارات علم کنندگان این طغیان را درخواست کرد و شدیداً علیه تقاضای استقلال مردم آن موضع گرفت. ولی کمی بعد، تحت تأثیر (این حزب) بطرف هند و چین معطوف گشت، و از سال ۱۹۱۱ بعنوان پیشقراول مخالفت بسالت آمیز با جنگ علیه هوشی مین و ویتنام در آمد. "موریس

تورز" بنام حزب خود ، درود برادرانه ای خطاب به باراندازانی می فرستاد که ازبارکردن اسلحه ومهماتی که به مقصد هندوچین حرکت می کرد ، خودداری می نمودند . درهمین حال توصیه شده بود که درحمل آنها ازطریق راه آهن خرابکاری شود . هو (شی مین) پیام تشکروسپاسگذاری ارسال داشت : اتحاد مورد تحسین قرارگرفته بوسیله لنین مابین پرولتاریای متروپل و خلقهای دربند استعمار بصورت یك واقعیت درمی آمد .

تازه قرارداد صلح درهندوچین امضاء شده بود که جنگ درالجزایر اغازگشت . بلافاصله تغیر جهت گیری (حزب کمونیست فرانسه) نمایان واشکارگردید . درهندوچین ، شورشیان کمونیست بشدت بوسیله شوروی و چین حمایت می شدند . جنگ هندوچین تدابیرخاص برای بسیج عمومی رابدنبال نداشت و بهمین خاطر کارگران جوان سنگینی بارعملیات وتلفات آنرابر دوش خود احساس نمی کردند . مضافا ، هندوچین یك کشوردوردست بود ؛ درحالیکه فرانسه و الجزایر دردوطرف مدیترانه قرارداشتند و تقریبا به جنگ تن به تن پرداخته بودند . تعداد بیشماری ازاعراب برای کارکردن به فرانسه می آمدند . کارگران فرانسوی آنهارامی شناختند و باتحقیرباآنهارفتارمی کردند . عنوان "بادیه نشین" غالبا برای تحقیراعراب اعتصاب شکن بکار می رفت . حتی فقیرترین خانواده های فرانسوی ، اقوامی مقیم الجزایرداشته اند ــ که اینها مانند اقوام خود (درفرانسه) تهیدست بودند و جزاستعمارکنندگان بشمارنمی رفتند . "البر کامو"ی بسیارهوشمند اظهارمی فرمود : "من ازخانواده افرادی ساده ام که هرگز کسی را استعمارنکرده اند" .

حزب (کمونیست) مردد ماند . به ابهام وجناس لغوی متوسل شد . شعارهائی بنفع برقراری "صلح" ــ نه استقلال ــ علم کرد . درمارس ۱۹۵۶ نمایندگان کمونیست ، به اختیارات تام ــ که عملا دست حکومت رابرای انجام هرنوع عملیاتی کاملا بازمی گذاشت ــ رای موافق دادند . امه سزر ، خشمگین ونفرت زده ازحزب کمونیست استعفاداد ودرنامه ای به موریس تورز نوشت : "چیزی که دلخواه منست اینست که مارکسیسم وکمونیسم به سیاهان خدمت کند ، نه اینکه سیاهان به خدمتگذاری مارکسیسم وکمونیسم درآیند" . برای قانون نیزاین لحظه تعیین کننده بود لحظهٔ "بریدن" ازاروپا . درسال ۱۹۵۷ (موریس) تورزبه نفع استقلال سخن می گوید . ولی سال بعد ، باعکس العمل (وظهور) گلیسم ، دوقدم به عقب شروع می شود ؛ وتوجهات مرسوم در

رستاخیز سات خلق فرانسه در قبال تروریسم F.L.N در فرانسه ؛ و دیگر حرفی از استقلال در میان نمی آید . در سال ۱۹۶۰ "تورز" به فشارهای گروه های چپ غیرکمونیست چنین پاسخ می دهد که تایکوت کردن جنگ امری ابلهانه است و کمونیستها نمی خواهند که با این جنگ ابداً کاری داشته باشند زیرا که این جنگ ، جنگ (بین دو) ارتجاع است .

اولین شوکی که فانون (فیلا) دریافت کرده بود اکنون به خشم شدید ، به دل بهم خوردن مبدل شده بود .

این کوکتل مونوف است که بطور زمانی در هریک از اشارات وکنایاتش نسبت به حزب کمونیست فرانسه منعکس می شود . ولی بهمین حد کفایت نمی کند ، تحقیرش تمام روشنفکران چپ فرانسوی را در بر می گیرد : آیا اینها در مقابل اتهام خیانت ، پیشانی خم نکرده اند ؛ و در مقابل تهدید به بمب گذاری و تروریسم گروه های مافوق راستی دچار وحشت نشده اند . فانون تائید می کند که آنها شکنجه را محکوم کرده اند ، زیرا که در روحیهٔ جوانان فرانسوی اثرات بد می گذاشت و از آنها موجوداتی ساده یک تحویل می داد ؛ نه اینکه در حقیقت دلشان برای الجزایریها ــ که فرانسیان واقعی آن شکنجه ها بشمار میرفتند ــ سوخته باشد . "ژرژ ارنو" Georges Arnaud کتابی در رسنهٔ اعدام "جمیله بو هیرد" (Djamila Bouhired) نوشته است . ولی آیا این تنها گذشته ایست که روی دست ملت الجزایر مانده است ؟ سیمون دوبوار یادآور میشود که فانون علی رغم تحسینی که برای سارتر قائل بود ولی " فراموش نمی کرد که سارتر یک فرانسویست و او را سرزنش می کرد که باندازه کافی ادای دین نکرده است . " وتصور می کرد " که سارتر با اعلام اینکه با پایان جنگ کلمه ای نخواهد نوشت ، افکار عمومی را مغلوب خواهد کرد . ما نتوانستیم او را از اشتباه بدر آوریم .

در فانون وجود داشت : یک فانون رئالیست که به روشنفکران فرانسوی فشار می آورد که با نشان دادن نکبت نتایج جنگ بروی هزینه زندگی ، مالیاتها و محدودیت آزادی های عمومی در فرانسه ، یک دوره افکار عمومی را امکان بدهند ؛ و فانون دیگری وجود داشت که این خود خواهی ملی که همه چیز را برای خود می خواست محکوم می کرد ، فانونی که می خواست عقاید ذهنی خود ، دریافت خاص خود در زمینهٔ گسترده و وحدت این جنگ را با دوستان فرانسوی خود قسمت کند . او بخوبی می دانست که کسانی چون "اودن" (Audin) ، "آلک" و دوست خصوصی اش "فرانسیس

ژانسون" (Francis Jeanson) ـ که پلیس فقط در سال ۱۹۶۰ موفق شد که گروه مقاومت آنها را از هم متلاشی کند ـ بچه فداکاری ها و از خودگذشتگی هاتن در داده اند. او بخوبی می دانست که مطبوعات چپ بطور مرتب در محاصره پلیس قرار دارد و نشریاتشان جمع آوری می گردد. (او بخوبی می دانست) که جنبشهای اعتراض مدام در حال گسترش است و در محیط دانشجوئی دامنه اش روز به روز وسیع تر می گردد. و (او بخوبی می دانست) که از نقطه نظر نظامی، کارآیی ارتش فرانسه ـ بخاطر نشان ندادن حسن نیت و تبلیغ چپ روها در میان سربازان بسیج شده ـ روز به روز فلج تر می گردد. او همچنین بخوبی می دانست که علی رغم محیط ترور و وحشتی که O.A.S (۱۶) ایجاد کرده بود، باید از کلی شهامت جسمی و روحی برخوردار بود تا مانیفست شماره ۱۲۱ را امضاء کرد ـ امضاء کنندگان این مانیفست در سپتامبر ۱۹۶۰ متعهد شدند به فرانسویانی یاری داده، و آنها را مورد حمایت خود قرار دهند که فکر می کنند این وظیفه آنهاست که بنام ملت فرانسه، یاری و حمایت خود را به ملت ستم کشیده الجزایر تقدیم کنند. ولی این کسب معرفت و آگاهی تحسین انگیز تاثیر بسیار ناچیزی بروی جنگ داشت. روشنفکران ـ که هیچگونه تاثیری بروی احزاب سیاسی و ستاد فرماندهی آنها نداشتند ـ قادر نبودند که سنگینی بار مبارزه را از دوش "فلاقه" های (۱۷) روستائی "بلد" (۱۸) کم کنند. قانون اینهمه را بخوبی می دید، ولی نمی توانست قبول کند. کم کم مجبور شده بود که از فرانسه قطع امید کند، از امید به اعمال فشار اروپا دل بکند، و معتقد شود که خلق الجزایر جز بروی خودش نباید بروی احدی حساب کند، و هر پا به جلو توام با تحقیر شدنها و عذابهای باورنکردنی است. فقط یک چیز برایش روشن بود: چون خلق الجزایری خود را در این دایره تاریخی خشونت می یابد، او نیز در کنارش خواهد جنگید.

تعهدی تا این حد مطلق بهیچوجه قابل پیش بینی نبود. "پوست سیاه، نقاب های سفید" بهیچوجه دعوت به مبارزه را در بر نداشت، بلکه کوشش داشت که از طریق تحریک و وسوسه مجاب کننده به یک آشتی و سازش معقول برسد. قانون در آغاز مردی نبود که رسالت سیاسی خاصی را بعهده داشته باشد، بلکه پزشکی بود که مراقبت های خود را وقف بیماران می کرد. او در مرحله بعدی، به تروریست ها در بیمارستان و در خانه اش پناه می داد، دارو در اختیار سلول های تروریست می گذاشت و پرستاران عرب را تعلیم می داد. در آن مراحل اولیهٔ طغیان

قسمت اعظم سوء قصدهای تروریستی با شکست مواجه می گردید ، به این دلیل که تروریستها دارای صلاحیت ومهارت کافی نبودند و یا اینکه ترس برآنها غلبه می کرد . و سیمون دوبوار بما می گوید که قانون به " فدائیان " می آموخت که در موقع قرار دادن بمب چگونه اعصاب خود را کنترل کنند و یا در هنگام شکنجه از نظر جسمی و روانی چه رفتاری داشته باشند . تمام شاهدها تائید کرده اند که قانون از خشونت وحشت داشت . وبیش از خشونت ، از این دایرهٔ جهنمی قتل عام ها ، نقض عضو کردنها وضربات انتقامی وحشت داشت ـ که خود در آن درگیر شده بود . شاید بخاطر شهرتی که قانون در این راه کسب کرده بود می بایست بمنزلهٔ نوعی پاداش او را به جانب در پیش گرفتن خشونت رهنمون کند ـ خشونتی که نه تنها از نظر سیاسی لازم و بمثابه وسیلهٔ منحصر بفردی می نمود که قادر است زنجیرهای تسلط استعماری را پاره کند ، بلکه همچنین بمثابهٔ پروسهٔ ساختن نسل جدید اجتماعی واخلاقی خلقهای در زنجیر بشمار می رود . امواج خونی که خاک تشنهٔ کویر استعمار را آبیاری می کند برای حاصلخیز کردن زمین ملتی آزاد بکار می آید .

این تز که در " نفرین شدگان روی زمین " گسترش داده شده است ، قبلا در بررسی های قانون ودر مقالاتی که در دفاع از انقلاب الجزایری می نوشت به چشم می خورد . در " سال پنجم انقلاب الجزایری " به ما نشان می دهد که مبارزهٔ مسلحانه چگونه به رهائی سریع ودر عین حال به نوسازی ساختمانهای جامعه وطرز تفکر الجزایری منتهی خواهد شد . استفاده از رادیو را بعنوان مثال ذکر میکند : قبل از جنگ ، رادیو الجزیره ، نه تنها معرف صدای فرهنگ استعماری بشمار می رفت ، بلکه برنامه هایش احساسات (مردم) را جریحه دار می کرد . جامعه که تحت آمریت پدر و پاره ای از قواعد خشن قرار داشت شنیدن آن را منع کرده بود . ولی در سال ۱۹۵۶ " صدای الجزایر آزاد " بروی امواج شنیده شد . قانون به ما می گوید که شتاب مردم برای بدست آوردن رادیو چنان دامنه ای پیدا کرد که در ظرف بیست روز کلیهٔ موجودی انبارهای رادیو بفروش رسید . سرکوبی هر قدر که شدیدتر می شد ، قدرت و اقتدار " صدای الجزایر آزاد " بیشتر تائید می گردید ؛ ساختمان به محکمی بسته وسلسله مراتبی خانوادهٔ الجزایری متلاشی می شد . در حالیکه پسر در نهضت مقاومت به مبارزه می پرداخت ، در همین حال اعتقاد پدر به قدرت و آمریت خود درهم شکسته می شد ؛ تمامی توجه معطوف به این کانون جدید منافع هدف وغایت

رهائی بخشی ملی می گردید ــ که (همه چیز و ازجمله) عادت به اطاعت مطلق ازآمریت رئیس خانواده راتحت الشعاع قرارمی داد .

در اینهنگام در تولد زن الجزایری ازنوع جدید حضورمی یافتیم . زنهای عربی که اسلحه ، نارنجك، وپیام های F.L.N راحمل می کردند ؛ و به قواعد سنتی گوشه گیری و اطاعت تن درنمی دادند . زنها ، برای اولین بار بدون همراه از "اوران" به "کستانتین" یا به "الجزیره" سفرمیکردند ، درمنازل افراد ناشناس سکنی می گزیدند ، مبارزان رادرغیاب شوهران خود ، به خانه هایشان می پذیرفتند ؛ برحسب ضرورت تاکتیکی مبارزه ، گاهی ازلباسهای اروپائی و گاهی باز "حایك" ــ حجاب سنتی ــ استفاده می کردند . درعمل ابتکاراتی نشان می دادند ، شخصیت خودرا به ثبوت می رسانیدند ؛ درمقابل والدین خود ، ازنقطه نظرهای خویش دفاع می کردند . دختران جوان ، شوهران آینده شان رابشخصه انتخاب می نمودند . "زوج ، بصورت سلول اولیهٔ شهر ، هستهٔ بارور ملت درمی آید . . . یك ظهورناگهانی، منقارن وپرجوش وخروش یك فرد ، یك میهن پرست ویك شوهرمدرن به چشم میخورد ." (۱۹)

ماقبلا دیده ایم که قانون بکنش این رادارد که نظم کلی جریان عقیده ای راکه شرکت یاحمایت خودرابه آن عرضه می کند ، بایك حقیقت عوضی بگیرد . کشف ودستیابی الجزایریها به اشکال جدید وبیشترقابل اعتبار درروابط اجتماعی و خانوادگی ، برای او بمثابهٔ دنبالهٔ وقوف واگاهی مردم جزایراتنیل درجریان جنگ دوم جهانی و پذیرش کامل شرایط سیاه پوستی شان تلقی شده است [درحالیکه درجریان عمل تردیدهائی درزمینهٔ بُرد و گسترش این آزادی و رهائی ازقیود راپیدا می کنیم]. مسلم است که شواهد قانون درزمینهٔ خانوادهٔ الجزایری فاقد اعتبار و قدرت تجزیه وتحلیل جامعه شناسی می باشند . اوبین فلاح "یك "بلد" وخرده بورژوا های شهری هیچگونه فرق ونمایزی قائل نمی شود . دراینجاست که تذکر "ساموئل رودی مربست ودقیق جلوه می کند : "قانون ، بدون هیچگونه توجهی به تقسیم طبقات ، مبارزه برای استقلال الجزایر را باانقلاب اجتماعی قاطی کرده است ." (۲۰) ازطرف دیگر ، این نیزواقعیت داردکه قانون به دلایل تاکتیکی و تبلیغاتی ، کوشیده است که تصویری ازیك ملت متحد ویکپارچه بدست دهد ؛ واختلافات درونی بین شهر و روستا ، بین بورژوا و روستائی را ــ که در "نفرین شدگان روی زمین" به تفصیل درباره آنها سخن می گوید ــ بحداقل جلوه دهد . حتی باتوجه باین عامل، این

احساس بروشنی به انسان دست می دهد که موضع فانون تا ۱۹۶۰ – ۱۹۵۹ موضع یك لیبرالیسم رادیکال باقی مانده است ؛ وشرکت او در سوسیالیسم و در برنامهٔ یك انقلاب اجتماعی خیلی دیر در تعقیب مشاهداتش در زمینهٔ پروسه رهائی از استعمار در ورای "صحرا" ، و در قطر و کشورهای افریقای سیاه صورت پذیرفته است . در دسامبر ۱۹۵۷ او استعمار را بدینگونه تعریف می کند : "اشغال قلمرو یك دولت ، سرکوب مردم آن . همین وبس ." در سال ۱۹۶۰ قبول میکند که استعمار همچنین می کوشد که در جامعه بومی و اختصاصاً در شهرها سیستم سرمایه داری غربی و ارزشهایش را ریشه دار و استوار کند . در نتیجه ، اعطاء یك استقلال صرفاً صوری ، هیچ ربطی با شرایط یك رهائی واقعی از قید و بند استعمار ندارد .

یك رادیکالیسم لیبرال – تعریف بنحو آشکاری ناکامل است . فانون همچنین یك انقلابی ، یك ژاکوبن شدید اً معتقد به فضیلت خشونت بود . روشنفکری که ارج و اعتبار ندولوژی دیالکتیك مارکسیسم را می شناخت . و بویژه او سخنگوی مجاز نظریه ای در آمد که براساس آن – آزادی واقعی نمی تواند به یك هیات اجتماع ملی اعطاء شود ، بلکه این اجتماع باید آنرا با زور بدست آورد . بدینگونه دلیلی قابل توجیه جلوه می کند که کوششهای فرانسه برای مدرنیزه کردن خانوادهٔ الجزایری و از بین بردن چادر و نقاب ، با شکست مواجه شود : "این زن می آنکه دیده شود می بیند ، استعمارگر را با ناکامی روبرو می سازد . تقابل و معامله بمثل وجود ندارد" در زمینهٔ مسئلهٔ شرایط زندگی زن ، افکار فانون بیشتر به افکار لیبرال "غرب" نزدیك است تا به سنتهای عرب یا به رفتار جامعهٔ قبیله ای افریقایی . اما فانون این عقیده را رد می کند . بنظر او در یك فاصله کوتاه مدت ، یك چیز خوب و با ارزش اعطاء شده می تواند باندازه چیزی که شخصاً به چنگ آورده می شود ، خوب و با ارزش باشد . به عقیده فانون می توان مشاهده کرد که قدرت استعماری از فرهنگ مردم بومی حمایت کرده و به آن احترام می گذارد ، فقط به این هدف که بهتر بتواند آنها را تحت سیطره و تسلط خود نگه دارد . با اینهمه ، در مقولهٔ دیگر ، فانون کارفرمای فرانسوی که کارمند الجزایری خود را "بهمراه همسرخود" به مجلسی دعوت کرده است محکوم می کند ؛ و در این عمل تجاوز به قواعد آداب و رسوم را مشاهده می نماید . فانون این نکته را به صراحت بیان نمی کند اما میتوان پاسخ داد که رفتار استعمارگر باید برحسب موقعیتهای متغیّر مورد توجه و بررسی قرار گیرد . مثلا بریتانیای کبیر ، در مستعمره های خود در افریقای سیاه ، تاکتیك

حکومت غیرمستقیم راموردا ستفاده قرارمی داد . بدین معنا ازروسای سنتی ــ که آمریت وقدرت خود رابدلیل حمایت دولت بریتانیا حفظ می کردند ــ حمایت می نمود ، وارقابت های موجود در بین روستاها و شهرها به بهترین نحوی بنفع خود استفاده می کرد . برعکس ، تلاش وکوشش بمنظوریک ادغام کامل سیاسی باید باجستجوی کاملا مشابه ویکنواخت کردن برنامهٔ فرهنگی انطباق داشته باشد . به این مفهوم ، حق باقانون است : دعوتی که کارفرمای فرانسوی ازکارمندعرب خود " بهمراه همسرخویش " بعمل می آورد ، خیلی ساده این دورنمای " الجزایرفرانسه " رانشانه گرفته است .

تجربیات عملی پزشکی قانون باو امکان داده است که علایم یک مقاومت ازیک پیشرفت را ــ دررابطه باموقعیت استعمار ــ ازهم تمیزوتشخیص دهد . ویژیت های اجباری پزشک در " دوار " (۲۱) یادر هنگام جمع آوری مردم رابوسیله پلیس بهمراه داشت . بضافا اینکه درمراکزمستعمره سازی معمولا پزشکان درعین حال مالکان باغات انگور و کشتزارهانیز بشمارمیروند . اینها مستعمره نشین های واقعی راتشکیل می دهند ، حزبی ادغام شده ازیک سیستم بهم پیوسته بشمارمیروند که بند وبست های آن راارتش وپلیس تشکیل می دهند . " آدولفو حیلی " (Adolfo Gilly) روزنامه نگارارژانتینی تعریف می کند که ازیک معدنچی فقیربولیوئی پرسیده است که چرا پسرش را برای واکسن زدن به آمبولانس Inter American Health Service که درآن نزدیکی قرارداردنمی برد . معدنچی درحالی که دنبال کارش می رفت گفت : " از کجامی توان دانست که این " گرینگو"ها (۲۲) چه کثافت هائی رابه آدم تزریق نمی کنند تا بولیوی هایی فقیروابله بسازند وساده ترنتوانند آنهارااستعمارکنند . " (۲۳)

آینده الجزایر چه خواهد بود ؟ فانون می نویسد : " پس ازجنگ ، اختلاف وعدم انطباق بین خلق و کسی که تمایلات اورابیان خواهد کرد ، بوجود نخواهد آمد . " فانون که درتونس ــ در کنارحکومت موقت الجزایری درتبعید ــ زندگی می کرد ، ازکشمکش ها و مبارزات اشعاب های داخلی جنبش اطلاع کامل داشت ؛ ولی نمی خواست که آنهارا روی دایره بریزد وبرملا کند . او بشخصه خود راباطرزتفکر " بن خدا " ــ " سعد دحلب " نزدیک می دید ، ولی الجزایر هنوزدرواقع استقلال خودرابدست نیاورده بود که درژوئیه ۱۹۶۲ " بن بلا " باحمایت سرهنگ بومدین ویک قسمت ازارتش ، بن خدا راناگزیرکرد که قدرت و حکومت رارهاکند . یک

لیست و احد از کاندیداهای مجلس موسسان به مردم معرفی شد . بن بلا اعلام داشت که دموکراسی یک چیز لوکس می باشد که الجزایر امکان خرید آن را ندارد . قانون اساسی سال ۱۹۶۳ سیستم دولتی یکپارچه را مقرر و بصورت قانونی درآورد . علی رغم تدابیر شدید ملی کردن و مصادره کردن ، حکومت الجزایر سیاست همکاری نزدیک با فرانسه را دنبال کرد و در قلمرو عدالت ، تعلیم و تربیت ، مدیریت اداری و تکنیک ، قسمت مهمی از ساختمانهای رژیم استعماری دست نخورده باقی ماند . و بعد در سال ۱۹۶۵ یکبار دیگر بسمن حمایت ارتش ، بومدین ، بن بلا را از کار برکنار کرد .

قانون ماموریت نوسازی گرانهٔ مبارزهٔ مسلحانه را تمجید می کرد . در پایان جنگ ، از روی سه میلیون جمعیت کل ، بنا به بیلان F.L.N. بیش از یک میلیون قربانی جنگ ـ با محاسبه کسانیکه براثر فقر و گرسنگی مرده بودند ـ بروی دست ملت الجزایر باقی ماند . اکثر اروپائیان از کشور فرار کردند ، و در اواخر سال ۱۹۶۲ صنایع الجزایر متوقف شد ، جمع آوری محصولات امکان پذیر نگردید ، دو میلیون بیکار وجود داشت و چهار میلیون نفر دیگر " فاقد خوراک و وسایل معاش " اعلام شد . حکومت الجزایر راه دیگری جز این در پیش نداشت که در وابستگی به اقتصاد فرانسه باقی بماند ، به کمکهای آن روکند ، و به فرانسه اجازه دهد که آزمایشات اتمی خود را در " صحرا " ادامه دهد (۲۱) . قانون در بین روشنفکران الجزایری از ارزش و احترام خاصی برخوردار است . بومدین نیز مانند بن بلا افکار او در زمینهٔ طرفیت انقلابی طبقه دهقان را انعکاس می دهد . شهر الجزیره همواره بلواری دارد بنام " بلوار فرانتس فانون " و دانشگاهی بنام " دانشگاه فرانتس فانون " . ولی پس از پیروزی ، دهقانان الجزایری از نو خود را مزوی و متفرق و از هم پاشیده می یابند . از نو بطرف کشت و زرع کوچک انفرادی خود ، بطرف نبرد پایان ناپذیر و جاودانی خود بازگشته اند ـ تا وسایل زنده ماندن خویش را از دل خاک بیرون کشند .

مترجم : دهقان بهروزی

(۱) Pied-Noir کسی که در اصل اروپائی بوده ولی در الجزایر تولد یافته است، به این نام می خوانند .م

(۲) قصبة ، فقیرترین محله های شهر الجزیره در زمان استعمار فرانسه ـ بویژه در آغاز جنبش ، مهمترین کانون شورش مجاهدین الجزایری بشمار میرفت .م

(۳) Deontologie (که ازواژه های Deon ـ آنچه که باید انجام داد ـ و Onto ـ بمعنای نطق وخطابه ـ یونانی مشتق شده است) ، علمی ست که تکالیف و وظایف مورد عمل را بررسی می کند . " دئونتولوژی پزشکی " ، مجموعهٔ قوانین و مقرراتیست که روابط پزشکان بین خود ، وروابط آنها با بیماران شان را مشخص می کند .م

(٤) Gisèle Halimi وکیل مدافع تونسی الاصل فرانسوی است که در سطح جهانی شهرت دارد . مدافعات او ازافراد وگروه های چپ در فرانسه و عالب کشورهای جهان ، معروفیت دارد . او وکالت بعضی ازشخصیت های چپ فرانسه ازجمله سارتر رابعهده دارد .م

(٥) ازکتاب " نفرین شدگان روی زمین " صفحه ۲٤۰

(٦) ایضاهمان کتاب . صفحه ۲۰٤

(۷) Sisyphe (در اساطیریونان) ، پادشاه " کورنت " بود که پس ازمرگش بوسیله خدایان محکوم شده بود که تخته سنگ عظیمی راازکوه بالا ببرد ، وهمینکه تخته سنگ به قله میرسید از نو به دامنه کوه فرومی افتاد . اومحکوم بود که لا ینقطع اینکار راادامه دهد .

شکنجه گر که ازهمان آغاز ، یك انسان سالم وعادی نیست . وقتیکه شکنجهٔ انسان دیگری را آغازکرد ، مانند سیزیف محکوم به ادامه آنست . اگرشکنجه شونده ای دراختیارنداشته باشد افرادخانواده اش راشکنجه خواهد داد . سارتربعنوان یك فیلسوف ، و فانون بعنوان یك روانپزشك ، سرنوشت شوم و محتوم این جلادان مفلوك راتائید می کنند .م

(۸) Gangrene . باپیشگفتاری از P.Henerson ، لندن ، Calder Books ، ۱۹٥۹

(۹) " برای انقلاب افریقائی " ، صفحات ۷۸ و ۹۰

(۱۰) " سال پنجم انقلاب الجزایری "

(۱۱) Bigger Thomas نام قهرمان کتاب " Native Son " نوشته ریچارد رایت نویسنده سیاه پوست امریکائی (Signet Books ، ۱۹٦٤) است که مورد توجه شدید فانون در اثر

خویش ، " پوست سیاه ، نقاب سفید " قرارگرفته است . در این دوره اززندگی فانون (در دهه ۱۹۵۰ یعنی مدتی قبل و بعد انتشارکتاب " پوست سیاه ، نقاب سفید " در ۱۹۵۲) که روابط انسان سیاه وسفید را از دایرهٔ مسدود نژادی مورد بررسی قرارمیداد ، " بیگجر توماس " برایش یك شخصیت تحسین انگیز جلوه میکرد : این جوان سیاه پوست شیکاگوئی باد خنری شروتمند و دوست کمونیست او برخورد می کند . این دوجوان سفید پوست ، بیگجر رابه دوستی می پذیرند وبااورفتاری دوستانه وانسانی برقرارمی کنند . بطوریکه " دادیدکات " درکتاب خود دربارهٔ فانون اشاره می کند خوش قلبی وبخشندگی این دوجوان سفیدپوست ، افکاری راکه بیگجر در بارهٔ جامعهٔ سفید پوست برای خود ساخته بود درهم ریخته وبرآشفته می کند وعکس العمل های طبیعی دفاعی اوراتضعیف می نماید ؛ بنحویکه بیگجر دریك اقدام نیشه ارادی ، دخترجوان را به قتل رسانده وجسد ش را می سوزاند . فانون درکتاب " پوست سیاه ، نقاب سفید " عمل بیگجر راچنین توجیه می کند : " او نمی توانست ایمان واعتقاد به خود را جزد راقدامی پس خشن ــ که امکان فراموشی رابرایش فراهم می کرد ــ بازیابد "

البته فانون در دوسه سال آخرزندگی ــ کمی قبل ازنوشتن " نفرین شدگان روی زمین " ــ دیدی وسیع تری درزمینهٔ مسائل نژادی پیدا کرد ؛ دیگرمنشاء تحقیر ، تبعیض واستعمارسفید را تنها دررنگ پوست سیاه نمی دید . فانون دراین دورهٔ آخرزندگی بادیدی دیالکتیکی بامسئله نژادی برخوردکرد . دیگر تحقیرو تبعیض واستعمارسیاهان بوسیله سفید پوستان ، کله مسئله نبود بلکه جزئی ازیك کل و حلقه ای ازیك زنجیر بود . فانون " پوست سیاه ، نقاب سفید " این دشمن سرسخت تبعیض نژادی ، در " نفرین شدگان روی زمین " بصورت دشمن آشتی ناپذیر استعمارانسان ازانسان درآمد . جنگ الجزایر ووحشیگریهای استعمارگران فرانسوی درتکوین شخصیت فانون نقش تعیین کننده داشت و ازاین روشنفکرلیبرال مسالمت جو ، یك انقلابی ساخت ؛ به سوسیالیسم یا به نوعی ازسوسیالیسم رسید وایمان واعتقاد یافت که تنهاجواب سکون به خشونت استعمار و ارتجاع ، خشونت انقلابی است . م

(۱۲) Jacobin یا Jacobine دراصل نامی بود که سابقا درفرانسه به زنان و مردان مذهبی طرفدار آداب سن دومنیك داده میشد واولین معبد اینان درکوچه سن ژاك پاریس قرارداشت .

ونیز ، نام یك گروه جمهوریخواه است که در زمان انقلاب فرانسه جلسات خود را در معبد قدیمی ژاکوبن ها تشکیل می دادند . و همچنین ، طرفداران پرشور دموکراسی را "ژاکوبن" ها می نامند .

احزاب چپ فرانسه که خود را وارثان انقلاب کبیر فرانسه و پیروان پرشور ژاکوبینیسم (طرفداران عقاید دموکراتیك پیشرفته) قلمداد می کنند ، در مقابل جنبش خلق الجزایر، چنان رفتار خشن و غیر دموکراتیکی را در پیش گرفته بودند . م

(۱۳) M.R.P (جنبش جمهوریخواه توده ای) در زمان نهضت مقاومت فرانسه در سال ۱۹۴۴ بوجود آمد که دموکرات های مسیحی را بدور هم جمع میکرد . در حال حاضر حزبی به این نام در فرانسه وجود ندارد و طرفداران آن در احزاب دست راستی (نظیر گلیستها) ، سانتریستها و رادیکالها ، و یا در احزاب چپ مانند رادیکال های چپ و سوسیالیستها ادغام شده اند . م

(۱۴) غیر از احزاب راست ، احزاب چپ داخل کشور (متروپل) نیز در مستعمرات و کشورهای زیر سلطه دارای بخشها و شعبات می باشند . علی رغم اعمال فشارها و تقلبات حزب دست راستی حاکم بر فرانسه ، احزاب چپ (مانند کمونیستها ، سوسیالیستها و رادیکال های چپ) این کشورهای وابسته را طرف خود نمایندگانی به مجلس ملی فرانسه می فرستند ؛ اعضای انجمن شهر و شهرداران ازمیان دا و طلب های احزاب مذکور انتخاب می کنند . نمونه معروف در این زمینه ، امه سزر است که سالها نماینده حزب کمونیست مارتینیك در مجلس ملی فرانسه بود ، پس از استعفایش از حزب کمونیست همچنان (وهم اکنون نیز) بعنوان نماینده مستقل چپ در مجلس ملی فرانسه ، سمت نمایندگی مارتینیك را برعهده دارد . م

(۱۵) سیمون دوبووار : "قدرت چیزها" ، گالیمار ، پاریس ، صفحه ۶۲۲

(۱۶) O.A.S (سازمان ارتش مخفی) . یك سازمان فاشیستی بود که از طریق تروریسم میخواست از استقلال الجزایر جلوگیری کند که ظاهرا یکسال پس از اعلام استقلال الجزایر (در سال ۱۹۶۲) از بین رفت ؛ ولی زیر سرپوش احزاب دست راستی و مافوق راستی هنوز به اقدامات تروریستی خود ادامه میدهد ، و پلیس فرانسه علی رغم فعالیتش در موارد دیگر ، در این مورد قضیه را لاپوشانی می کند . تنها در شش ماهه دوم سال ۱۹۷۳ دهها تن از کارگران بیگانه الجزایر بقتل رسیدند و کنسولگری الجزایر در مارسی بایمب ناپود می شود و دهها کشته و زخمی دیگر بوجود می آید ، ولی پلیس تاکنون حتی یك تن

ازاین جنایتکاران رادستگیرنکرده است . همانطوریکه دستگیری جنایتکاران اسرائیلی ـ که رهبران فلسطینی رادرپاریس بقتل رسانیده اند ـ پشت گوش انداخته است . م

(۱۷) "فلاقه" (که جمع آن "فلاق" است) بمعنای قاطع طریق یا راهزن است . درهنگام جنگ الجزایر ،فرانسویان این نام رابه میهن پرستانی اطلاق میکردند که درراهها وجاده ها به کمین سربازان ارتش فرانسه باقی می ماندند .م

(۱۸) "بلد" ،شهرومنطقه است واصطلاحا به نقاط وآبادیهای دورافتاده نیزاطلاق میشود .م

(۱۹) ازکتاب "سال پنجم انقلاب الجزایری".

(۲۰) S.Rohdie:"Liberation And Violence In Al,eria", Studies On The Left,Mai-Juin 1966,P.66

(۲۱) دوار . بمعنای زاغه نشینی وغارنشینی است . یک نوع "محل سکونت" است بسیر محروم ترومفلوک تراز حاشیه نشینی . م

(۲۲) Grin,os نام تحقیرآمیزیست که درامریکای لاتین اختصاصا به امریکای شمالی ها داده میشود ، وچیزیست درحد "یانکی" که پس ازانقلاب کوبا ، درامریکای لاتین بیش ازپیش مورد استعمال قرارمی گیرد .م

(۲۳) A.Gilly .مقدمه بر" Studies In A Dying Colonialism ". صفحه ۹

(۲۴) دراینجا عبارت نویسنده مبنی براینکه :"الجزایر راه دیگری جزاین درپیش نداشت که ..." صریح و روشن نیست . وبخاطرهمین عدم صراحت و روشنی جای بحث راباقی می گذارد ؛ولاقل نظرخوشبینانه ای که درمورد این عبارت می توان داد اینست که بخاطر موجزنویسی ،استنتاج غیرواقعبانه ای بدست داده است .

حساب الجزایردرزمان استقلال راباید باطرزتفکررهبران آن جدانگه داشت . حساب واقعیت جامعهٔ الجزایری و طبقات متشکله آن ،وبویژه رهبران آنرا ـ که کم وبیش ،معرف ترکیب ساختگی این جامعه بودند و دیدسته ومحدودی ازمبارزه واستقلال داشته اند ـ باراهی که الجزایردر زمان استقلال می توانست درپیش بگیرد ،باید جدانگه داشت . مابه موانع و اشکالاتی که مثلا عامل مذهب درزمان استقلال می توانست درراه سوسیالیسم ایجاد کند ـ وارتجاع ، همواره چون لولوی سرخرمن ازآن استفاده می کند ـ بخوبی واقفیم .مسئله این نیست که رهبران

الجزایری به خاطرملاحظات خاص وازنقطه نظرتاکتیکی از "بلند پروازی" خود داری کرده و دست به عصا پیش رفته اند . تمام مسئله برسراینست که این رهبران تاکتیک واستراتژی یك مبارزهٔ ضد استعماری و ساختن یك جامعهٔ سوسیالیستی را یکی گرفتند ؛ودقیق تراینکه استراتژی شی نداشته اند ،فاقد "بلند پروازی" بوده اند ،دید محدود وبسته ای ازاستقلال داشته اند ؛ در کلمه : آنچه برای رهبران الجزایری (وخواه ناخواه ــ بخاطرفقدان رهبری درست ــ برای ملت الجزایر) اهمیت پیدا کرده بود ،استقلال سیاسی بود ؛نه استقلال بمعنای دقیق کلمه ،نه یك انقلاب اجتماعی و سوسیالیسم .

امروز وقتیکه به بیلان دوازده ساله استقلال الجزایری نگریم بااندوه باید اعتراف کنیم که بیش از یك میلیون قربانی (ازیك جمعیت نه میلیون نفری) ،تقریبا بخاطرهیچ فداشده اند .الجزایر پس ازدوازده سال هنوزبامشکلات عظیم اقتصادی روبروست .هشتصد هزارنفرازنیروهای فعال آن فقط درکشورفرانسه بکارمشغولند .این نیروی عظیم که می توانست چرخهای کشاورزی وصنایع الجزایررابگرداند ،بانیروی کارارزان به ارتقاء اقتصاد کاپیتالیستی فرانسه یاری می دهد .این کارگران که باانواع تحقیرهاوتوهین ها روبروهستند ،درمسافرخانه ها ،بیغوله هاوراغه هاچون "موش" می لولند .دسته دسته کارگران الجزایری درفرانسه کشته می شوند بی انکه حتی یکی از قاتلان آنها دستگیرشوند .مثل اینکه موشی کشته شده است (درست است که فرانسویان ،درگفت وگوهاومحاورات عادی خود بجای اینکه بگویند یك عرب و مخصوصا یك الجزایری می گویند Raton ــ توی موش ــ یعنی بدون هیچگونه شرمی در "فرهنگهای عامیانه" خود درمقابل کلمه Raton نوشته اند یعنی عرب" .مثلا به فرهنگ لغات عامیانه ای که مارسل کارر Marcel Carrere ــ که یکی ازمقامات عالی رتبه پلیس فرانسه است ــ تهیه کرده است می توان مراجعه کرد) ازیرا برای جامعهٔ فرانسوی ورژیم حاکم برآن ، یك الجزایری قابل ارزش واحترام نیست .اوفقط برای کارکردن ، مردکم گرفتن ،تحقیرشدن ودرزاغه هازندگی کردن خوب است ؛وگرنه مرگ وزندگیش چه اهمیتی دارد ؟ دون شأن پلیس ومقامات قضائی فرانسوی است که دراین راه ،وقت ونیروی خود راهدر دهند .

جواب "الجزایر راه دیگری جزاین درپیش نداشت که . . ." راباید درترکیب ساختمان الجزایر بویژه درترکیب رهبران وطرزتفکرآنها از "استقلال" جستجوکرد .آیاواقعاراه دیگری درمقابل

الجزایر وجود نداشت ؟ آیا مشکلاتی که در زمان استقلال در مقابل الجزایر وجود داشت مهیب تر و وحشتناک تر از مشکلات شوروی در ۱۹۱۷ ، چین در ۱۹۴۹ و کوبا در ۱۹۵۹ بود ؟ آیا الجزایر مسئلا بجای "همکاری" کردن با فرانسه ــ درست تر اینکه وابسته ماندن به آن ــ نمی توانست بـــا کشورهای سوسیالیست همکاری کند ؟ اینهم یك " راه ممکن " بود . شاید جواب داده شـود این نیز نوعی وابستگی است و وابستگی اقتصادی وابستگی سیاسی و ایدئولوژیکی را بدنبال می آورد : گویا یك نمونه است . ما به درستی این استدلال واقفیم ، ولی به این نکتهٔ تلخ نیز واقفیم که : همهٔ کسانیکه خواسته اند راه معروف سوم را در پیش بگیرند ــ با امپریالیسم لاس بزنند و با بورژوازی کنار بیایند ــ در برابر زور با سربه درهٔ امپریالیسم سقوط کرده یا ساقط شده اند و محزنشان مثلاشی گردیده است .

سخن فقط در اینجاست که بین این دو وابستگی کدام یك مفید ترند . نظری کوتاه به وضع کنونی کـوبا و الجزایر که با سه سال فاصله ــ با درجات متفاوت ــ انقلاب کرده اند ، می تواند بهترین جـواب همانست این " انتخاب " باشد . فیدل کاسترو و همچیك از رهبران انقلاب کوبا کمونیست نبودند ــ همانطوریکه بن بلا و همچیك از رهبران الجزایر کمونیست نبودند ــ کاسترو تا دو سال بعـد از انقلاب در انتخاب سوسیالیسم مردد بود . واقعیت های اقتصادی از جمله محاصرهٔ وحشتناك کوبا بوسیله ایالات متحده (کشوریکه در ۹ میلی کوبا قرار دارد) ، کشوری بدون نفت (نفتـــی که باید صنایع را بکار بیندازد و نیروی برق و سوخت را تامین کند) ، کوبا را مجبور کرد که به وابستگی اقتصادی شوروی گردن نهد . وبطوریکه قابل پیش بینی بود ، رژیم مستقل کوبا در طول سالها و با گذشت ایام بصورت نیمه مستعمره ظاهر آ مستقل در آمد و بالاخره وابستگی ایدئولوژیکی را نیز پذیرفت و امروز کوبا کشوریست مانند سایر کشورهای اروپای شرقی (بنطق کاسترو در کنفرانس الجزیره و نیز بنطق اخیر او در " میدان انقلاب " مناسبت سفر برژنف به هاوانا مراجعه شود) .

اما الجزایر پس از ۲۱ سال " همکاری " با فرانسه چه بدست آورد ؟ اگر فرضا امروز فرانسه هشتصد هزار کارگر الجزایری را اخراج کند ، و یا بطوریکه بومدین تهدید کرده است که اینها را به الجزایـر بخواند ؛ اقتصاد فرانسه و الجزایر با فاجعه مواجه خواهند شد . البته این یك " فرض " بیـــش نیست ، زیرا هردو طرف به عواقب وخیم این امر بخوبی واقفند . فوری ترین مسئله برای الجزایـر این خواهد بود که هشتصد هزار تن عربه خیل بیکاران آن اضافه خواهد شد و سالانه از یك میلیـارد

وهفتصد میلیون تومان ارزی که ازطریق اندوخته های کارگران الجزایری وارد کشورمیگردد محرو خواهد ماند . درفرانسه ، علی رغم بیکاری شدید ، طبق نظر کارشناسان ، کارگران الجزایری جانشین ناپذیر خواهند بود . زیراکه تعدادی ازآنهاکه درصنایع بویژه درصنایع اتومبیل سازی کار می کنند باوجود کارمساوی ازدستمزد ومزایای مساوی باکارگران فرانسوی برخوردارنیستند ، مضافا قسمت اعظم کارگران الجزایری به عملگی وکارهای ساختمانی وزباله جمع کنی وکارهای " پست " دیگری اشتغال دارند که کارگران فرانسوی به انجام آنهاتن درنمی دهند . کارارزان ، تبعیض در دادن بهرنوع زندگی رقت بارو تحقیر وتوهین ، دم نزدن ، مطیع وسربزیربودن وعدم شرکت دراعتصابات کارگری ــ برای ازدست ندادن کار وازکشوراخراج نشدن ــ ودهها مزایای دیگر کارگرالجزایری نعمت بزرگیست برای استعمارگران فرانسوی که براحتی حاضرنیستند از آن چشم پوشی کنند . باتوجه به این نکات ونکات متعدد دیگر ــ علی رغم " بحران " نفت وشراب واکثر " بحران " تحقیروکشتارکارگران الجزایری ــ هم الجزایرو هم فرانسه ، دردوستی به این "همکاری" چسبیده اند .

بااینهمه واقعیت های دردناک اقتصادی که کوبارا بطرف وابستگی سوق داد ، درالجزایر وجودنداشت . ظاهراً رهبران الجزایرمی خواستند ومی خواهند راه معروف سوم راانتخاب کنند. واقعیت های تاریخی معاصربخوبی نشان داده است که راه سوم سرابی بیش نیست . کافیست که نگاهی به سرنوشت " رهبران تاریخی " آن درکنفرانس باندونگ: ناصر ، نهرو ، سوکارنو ، تیتو ، نکرومه و بیندازیم . نگاهی به کشورهای معروف " غیرمتعهد " فعلی مانند کوبا، کامبوج (سیهانوک)، لیبی ، هند، الجزایرو غیره بیندازیم نامعلوم شود که سیاست " عدم تعهد " ، حرف وشعاری بیش نیست ؛ و " عدم تعهد " بمعنای واقعی کلمه وجود ندارد و هیچوقت وجود نداشته است . کنفرانس اخیر " کشورهای غیرمتعهد " درالجزیره ــ که اتفاقا ریاست آن بعهده بومدین است ــ درایـن زمینه چیزی به دانش ما اضافه نکرده است . کافیست نگاهی به لیست بلند " کشورهای غیرمتعهد " شرکت کننده درکنفرانس الجزیره بیندازیم تامعنای " کشورهای غیرمتعهد " روشن ترشود : اکثر این کشورها ازنظرسیاسی واقتصادی بمثابه شکارگاه خصوصی امپریالیسم معروفیت دارند ؛ چند تای آنها به کشورهای سوسیالیستی وابسته اند ؛ البته درمیان آنها چند کشوری نیز وجود دارند که هم ازتوپره میخورند وهم ازآخور ، گاهی بااین وگاهی باآن لاس میزنند و بخیال خود کشوری " مهر

متعهد" ند ، درحالیکه تاخرخره درمرداب تعهد فرورفته اند . اصل مهم ـ ودر واقع مسخره ـ برای تشخیص یك کشور" متعهد" ازیك کشورغیرمتعهد" اینست که درپکی ازپیمان های نظامی شرق یاغرب شرکت دارد یانه . اگرکشوری درپکی ازپیمان هاشرکت نداشته باشد اتوماتیکمان یك کشورغیرمتعهد" است ،ونتیجه این می شود که فی المثل کشوری مانند برزیل که یکی ازخونخوارترین وارتجاعی ترین رژیمهای کنونی است ، کشوری که ۸۲/۵ درصد ازاقتصادش درانحصارامپریالیسم قرار دارد ،کشوری که بعنوان ژاندارم وحافظ منافع اقتصادی واستراتژیکی امپریالیسم درامریکای لاتین شناخته شده است فقط بخاطراینکه بروی کاغذ پیمان نظامی باامپریالیسم راامضاء نکرده است بعنوان یك "کشورغیرمتعهد" درکنفرانس الجزیره شرکت می کند (بگذریم ازاینکه این پیمانها فاقد هرگونه ارزش وضمانت اجرا هستند . هروقت منافع امپریالیسم ایجاب نکند ویا به سازش تن درندهد ، درتنهاگذاشتن یارهم پیمان خود تردید نخواهدکرد . نمونه اش پاکستان ا . ـ که نه درپکی بلکه درد وپیمان نظامی ـ سنتو و سیتو ـ شرکت داشت بااینحال نه امریکا و نه هیچیك ازنوکرانش ـ بدستور ارباب ـ انگشت کوچك خود رابرای کمك به پاکستان بلند نکردند) .

باری ، مسئله برسر"انتخاب" بود . وما این حرف رانمی پذیریم که" الجزایرراه دیگری جزاین درپیش نداشت که . . . " . راه انتخابی الجزایر نه فقط "تنهاراه ممکن" بلکه بهترین راه ممکن هم نبوده است . تجربه ۱۲ ساله الجزایر این واقعیت رابخوبی نشان داده است . م

لیکن سوسیالیسم تخیلی نمی توانست راه علاج واقعی راشمایاند . . .

" مادامیکه افراد فرانگیرند که درپس هریك ازعبارات، اظهارات و وعده ووعید های اخلاقی ، دینی، سیاسی واجتماعی ، منافع فلان وبهمان طبقه مخفی شده است ؛ درسیاست همواره قربانی سفیها فریب وجود فریبی بوده وخواهند بود . طرفداران اصلاحات وبهبود اوضاع ، تارمانیکه درك نکنند که کلیهٔ نهاد های قدیمی ، هرقدروحشیانه وفاسد که بنظرآیند ، متکی به قوای فلان وبهمان طبقات حاکم می باشند ؛ همواره ارطرف مدافعان نظم قدیم مورد تحمیق قرارخواهند گرفت . وبرای درهم شکستن مقاومت این طبقات ، فقط یك وسیله وجود دارد : باید درهمان جامعه ای که ماراالحاطه نموده است آن نیروهائی راپیدا کرد ، برای مبارزه تربیت کرد وسازمان داد که می توانند ـ وبرحسب موقعیت اجتماعی خود می باید ـ نیروئی راتشکیل بدهند که مادربه دورریختن کهن وآوردن نوست. "

لنین ـ " سه منبع وسه جزء متشکله مارکسیسم "

ادبیات کودکان

دیگروقت ان گذشته است که ادبیات کودکان رامحدود کنیم به تبلیغ و تلقین نصایح خشک وبی بروبرگرد ، نظافت دست وپاوبدن ، اطاعت ازپدر مادر ، حرف شنوی ازبزرگان ، سروصدا نکردن درحضورمهمان ، سحرخیز باش تاکامروا باشی ، بخند تادنیا به رویت بخندد ، دستگیری ازبینوایان بسبک وسیاق بنگاههای خیریه ومسائلی ازاین قبیل که نتیجه کلی ونهائی همه اینهایی خبرماندن کودکان ازمسائل بزرگ وحاد وحیاتی محیط زندگی است . چراکودک را باید درپیله ای از" خوشبختی وشادی وامید " بی اساس خفه کنیم ؟ بچه راباید ازعوامل امیدوارکننده الکی وسست بنیاد ناامید کرد ، وبعد امید دیگرگونه ای برپایهٔ شناخت واقعیت اجتماعی ومبارزه با انهاراجای ان امید اولی گذاشت .

ایاکودک غیرازیادگرفتن نظافت واطاعت ازبزرگان وحرف شنوی ازاموزگار (کدام اموزگار؟) وادب (کدام ادب ؟) چیزدیگری لازم ندارد ؟

ایانباید به کودک بگوئیم که درمملکت توهستند بچه هائی که رنگ گوشت و حتی پنیرراماه به ماه وسال به سال نمی بینند ؟ چراکه عده قلیلی دلشان میخواهد همیشه " غازسرخ کرده درشراب " سرسفره شان باشد .

ایانباید بکودک بگوئیم که بیشترازنصف مردم جهان گرسنه اند وچراگرسنه شده اند وراه برانداختن گرسنگی چیست ؟ ایانباید درک علمی ودرستی ازتاریخ وتحول وتکامل اجتماعات انسانی بکودک بدهیم ؟ چراباید بچه های شسته رفته وبی لک وپیس وبی سروصدا ومطیع تربیت کنیم ؟

مگر قصد داریم بچه ها را پشت ویترین مغازه های لوکس خرازی فروشی های بالای شهر بگذاریم که چنین عروسکهای شیکی از آنها درست میکنیم؟
چرا میگوئیم که دروغگوئی بد است؟ چرا میگوئیم که دزدی بد است؟ چرا میگوئیم که اطاعت از پدر و مادر پسندیده است؟ چرا نمی آئیم ریشه های پیدایش و رواج و رشد دروغگوئی و دزدی را برای بچه ها روشن کنیم؟
کودکان را می آموزیم که راستگو باشند در حالیکه زمان، زمانیست که چشم راست به چشم چپ دروغ میگوید.
آیا اطاعت از آموزگار و پدر و مادری ناباب و نفر پرست که هدفشان فقط راحت زیستن و هرچه بیشتر پی در سر روزگار گذراندن و هرچه بیشتر پول در آوردن است، کار پسندیده ایست؟
چرا دستگیری از بینوایان را تبلیغ میکنیم و هرگز نمی گوئیم که چگونه آن یکی "بینوا" شد و این یکی "توانگر" که سینه جلو دهد و سهم بسیار ناچیزی از ثروت خود را به آن بابای بینوا بدهد و منت سرش بگذارد که آری من مردی خیّر و نیکوکارم و همیشه از آدمهای بیچاره و بدبختی مثل تو دستگیری میکنم، البته این هم محض رضای خدا است والا تو خودت آدم نیستی.
اکنون زمان آنست که در ادبیات کودکان به دو نکته توجه کنیم و اصولا این دو را اساس کار قرار دهیم:
نکته اول: ادبیات کودکان باید پلی باشد بین دنیای رنگین بی خبری و در رویا و خیالهای شیرین کودکی و دنیای تاریک و آگاه غرقه در واقعیتهای تلخ و درد آلود و سرسخت محیط اجتماعی بزرگترها. کودک باید از این پل بگذرد و آگاهانه و مسلح و چراغ بدست به دنیای تاریک بزرگترها برسد. در این صورت است که بچه میتواند کمک و یار واقعی پدرش در زندگی باشد و عامل

تغییر دهندهٔ مثبتی در اجتماع را کد و هر دم فرورونده .

بچه باید بداند که پدرش با چه مکافاتی لقمه نانی بدست می آورد و آن یکی بچه هم باید بداند که پدرش از چه راههائی به دوام این روز تاریک و این زمستان ساخته دست آدمها کمک میکند . بچه ها را باید از "عوامل امید ـ وارکننده سست بنیاد" ناامید کرد .

خلاصه کلام و نکته دوم : باید جهان بینی علمی و دقیقی به بچه داد معیاری به او داد که بتواند مسائل گوناگون اخلاقی و اجتماعی را در شرایط و موقعیتها دگرگون شونده دائمی و گوناگون اجتماعی ارزیابی کند .

میدانیم که مسائل اخلاقی از چیزهائی نیستند که ثبات دائمی داشته باشند آنچه یکسال پیش خوب بود ممکنست دو سال بعد بد تلقی شود . کاریکه در میان یک قوم یا طبقه اجتماعی اخلاقی است ممکنست در میان قوم و طبقه دیگر ضد اخلاق محسوب شود .

در خانواده ای که پدر همه درآمد خانواده را صرف عیاشی و خوش گذرانی و قماربازی میکند و هیچ اثر تغییر دهنده ای در اجتماع ندارد و یا سد راه تحول اجتماعی است ، بچه ملزم نیست مطیع و راستگو و بی سروصدا باشد و افکار و عقاید پدر را عینا قبول کند .

صمد بهرنگی

این نوشته از دفتر ۳ "جنگ مرجان" ، چاپ تهران ، نقل گردیده است.

چهارم آبان امسال با شور وشوق بیشتری در بزرگداشت سالروز تولد شاهنشاه آریامهر توام است. احساساتی که طی یک ماه اخیر طبقات مختلف مردم نسبت به رهبر انقلاب ایران نشان دادند بیان کننده وحدت وهماهنگی وعمق احساسات و عواطف میهن پرستانه یک جامعه پر تحرک ومترقی است، جامعه‌ای که از مواهب ومزایای یک تحول پر افتخار ونجات بخشی برخوردار است وتحت رهبری شاهنشاه آریامهر بسوی آینده‌ای درخشان و شکوهمند پیش میرود. تقارن چهارم آبان امسال با پیروزیهای بزرگی که ایران از طریق حصول حاکمیت مطلق بر صنایع نفت وافزایش درآمدهای نفتی بدست آورده به شادمانی مردم ایران وتحلیل ایشان از مقام سلطنت مشروطه روح و مفهوم تازه‌ای می بخشد و پیوند کهنسال شاه و ملت را مستحکم‌تر و استوار تر میسازد. برای هر ایرانی در شرایط فعلی این حقیقت کاملا محسوس و ملموس است که منویات شخص اول مملکت در همه حال متضمن خیر و سعادت وپیشرفت میهن ما ورفاه حال وبهروزی همه آحاد وافراد جامعه. وبخصوص افراد زحمتکش است وهمه کوشش‌هائی که بدست دولت ومصادر امور در این مرحله از تاریخ معاصر در جهت گشایش مادی

زندگی مردم و تحکیم مبانی پیشرفت وترقی اقتصادی و توسعه فعالیتهای خلاقه عمرانی و آبادی و آبادانی مملکت وتسریع حرکت جامعه بسوی یک نظم دمکراتیک وسالم اجتماعی انجام میگیرد در حقیقت با الهام از افکار بلند شاهنشاه ایران صورت پذیرفته است.

نقل از «شماره (۱۰۱) مجله نگین»

هرروزنامه ومجله ای راکه بازکنید ازاین دروغهای مسخره و تملق های مهوع و شرم آور فراوان خواهید یافت . بلندگوهای تبلیغاتی رژیم باد روغ بافی های مسخره تر وچند ش آورتر شبانه روز گوش مردم را کر واعصابشان راخرد می کنند (در اینجا فرصت بحث درباره مطبوعات و بلندگوهای تبلیغاتی رژیم نیست . بحث درباره مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی را ــ که وصلهٔ ننگی برجامعهٔ ایرانی بشمار میروند و در استقرار رژیم ودر انحطاط وگمراهی مردم وطن ما نقشی تعیین کننده ومسئولیتی عظیم دارند، ومسخره اینست که اجیران قلمی و بلندگوهای تبلیغاتی رژیم هنوز با بیشرمی از "رکن چهارم مشروطیت" دم میزنند ــ به فرصت دیگری واگذار می کنیم) .

جالب اینجاست که بعضی اوقات ، نکته ها ومطالبی اززیردست گردانندگان همین مطبوعات درمیرود ؛ و با بعضی ازمدیران وسردبیران نیمه وابسته ی روزنامه ها ومجلات برای اینکه بتواند نشریه شان زنده بماند مجبورند مقداری تملق بگویند تا درعوض بتوانند گوشه های کوچکی ازواقعیت های اجتماعی رانشان دهند .

*

درهمین شماره ۱۰۱ مجله نگین ، نوشته ای ازخانم طوسی طباطبائی چاپ شده است که گوشه کوچکی ازواقعیت های دردناک اجتماع مارانشان می دهد . گوشه کوچکی از واقعیت های دردناک زندگی مردم شهری مانند تهران ــ مردم محرومی که درمقام مقایسه بامردم شهرستانها و روستاها هزاربار "خوشبخت" ترند . زیرابجای فرستادن

کودکان خرد سال خود به مزارع ، به کارگاه های قالی بافی ، به پادوئی در مغازه ها به کلفتی ونوکری ، بجای فروختن دختران معصوم خود ، بجای به چرا بردن کودکان خود (به پیام حضرت ایت الله خمینی در شماره ۹ ــ اسفند ماه ۴۹ ــ و به اعلامیه ایشان در شماره ۳۷ ــ فروردین ماه ۵۲ ــ باختر امروز مراجعه کنید) ، می توانند از دسترنج انها صرفنظر کنند . در شهریورماه ، درد فوری خانواده های تهرانی ، درد نام نویسی وشهریه است . دردهای دیگر ، ازجمله تامین خوراک ، پوشاک ، لوازم مدرسه بچه ها را یا بعداً حل خواهند کرد و یا لاینحل باقی خواهد ماند .

البته خیمه شب بازی "سپاهیان دانش" و قانون تعلیمات اجباری بروی کاغذ و در عالم خیال وجود دارد ، ولی واقعیت فقر وحشتناک و شهریه های سرسام آور (بویژه در تعلیمات عالی) هم وجود دارد که عملا اکثریت عظیم فرزندان وطن ما را از "مزایای قانونی" آن محروم می دارد .

این واقعیت های دردناک سبب شده اند که میلیون ها تن از فرزندان کار کرد هقان وطن ما از سنین خرد سالی (علی رغم قانون تعلیمات اجباری و علی رغم قانون وزارت کار در زمینه منع کار کردن کودکان کمتر از ۱۲ سال) در مزارع کار کنند و در کارگاهها مورد استثمار قرار گیرند ؛ ویا تعدادی از آنها با آدامس فروشی ، بلیط بخت آزمائی فروشی (یا گدائی ترحم) خرج تحصیل خود را تامین کنند .

باید اراده ای استوار چون کوه داشت که علی رغم فقر و گرسنگی ، با لباسی مندرس ، با کفشی بدون تخت به مدرسه رفت و پس از تعطیل کلاس و درس ، تا پاسی از شب گذشته بلیط و روزنامه فروخت تا خرج تحصیل خود را فراهم نمود و احتمالا به خرج خانواده کمک کرد . نگارندهٔ این سطور که تحصیلات ابتدائی خود را با بلال و خربزه وهندوانه و آب نبات وسیگار فروشی ؛ تحصیلات متوسطه خود را با پپسی فروشی ، توزیع روزنامه به در خانه ها و پادوئی دفتر روزنامه ؛ وتحصیلات دانشگاهی خود را با فلمزنی در مطبوعات و کار در ادارات دنبال کرده است ، درد این کودکان معصوم را با تمام گوشت وپوست

خود حس می‌کند. ونیز در د میلیونها فرزند کارگرود هقان هموطن خود را که در زیر فشار فقر و ۱۲ – ۱۳ ساعت کار روزانه در مزارع (بدون مزد و برای کمک بپدر خانواده) و در کارگاهها برای ۱۵ یا ۲۰ ریال دستمزد آنچنان له می شوند و می پوسند که دیگر رمقی ندارند تا به تماشای خیمه شب بازی "سپاهیان انقلاب" بروند، ویا از "مزایای قانون تعلیمات اجباری برخوردار شوند".*

---

* این مطلب زمانی نوشته شد که خیمه شب بازی جدید رژیم و بوق وکرناهای گوش کرکن دستگاههای تبلیغاتی آن در مورد تعلیمات مجانی ۵ میلیون کودک ایرانی "هنوز آغاز نشده بود. البته روستائیان وکارگران محروم وطن ما که از ماهیت خیمه شب بازیهای قبلی رژیم از قبیل "اصلاحات ارضی"، "سهیم کردن کارگران در سود کارخانه ها" وغیره بخوبی اطلاع دارند و در ستاوردهای انقلاب" رانه از وراء دستگاههای بیشرم تبلیغاتی رژیم بلکه در رنگ وپوست خود و در فقر و محرومیتهای روزانهٔ زندگی خود وخانواده‌شان لمس میکنند، این خیمه شب بازی عروسکان کوکی استعمار انها را بهیجان نیاورده است. همانطوریکه گفته شد گوشی های این "هیبت الله" وطنی از قبیل "حاکمیت مطلق ایران برثروت ملی ومنافع نفتی"، "انقلاب شاه وملت"، "اصول انقلاب"، "منشور انقلاب"، "سرود انقلاب" کسی را نترسانیده است؛ خیمه شب بازی جدید این بالانچی پهلوان استعمار ودستگاههای دروغ باف تبلیغاتی اش کسی را فریب نخواهد داد. ومیلیونها تن از افراد خرد سال وبزرگسال وطن ما همچنان از تعلیمات وبهداشت محروم خواهند ماند.

طوسی طباطبائی

شهریه

این روزها در بعضی از سکتلات و ادارات آموزش و پرورش و مدرسه‌ها مثل اینکه از گرانی مطلب مهمتری دارند ، شهریور و شبانا مهرماه هنوز درگیر اسم نویسی بچه‌ها هستند .

با همه‌ی اعلانهائی که به‌در و دیوارها زده‌شده و مهلتی که برای اسم نویسی بچه‌ها قائل شدند، هنوز شده‌ی زیادی هستند که سرگردان از این مدرسه به آن مدرسه و از این اداره به آن اداره میروند تا شاید بالاخره جائی برای درس خواندن خودشان و یا فرزندانشان پیدا کنند .

سابق درس خوانهای ما آنقدر زیاد نبودند. پسرها معمولا شغل پدرشان را ادامه میدادند و دخترها در آغاز سنین بلوغ آماده میشدند تا در جهت ازدیاد نسل بوطن خود خدمت کنند و هرچه گرسنه‌تر بودند در این خدمت بیشتر ماهرتر . و ما حالا از این وضع سابق با اینکه دور نیست خیلی دور شده‌ایم البته بیشتر در مورد اول ، مردم برای فرار از طبقه‌ی خودشان در هر شرایط و وضعی میخواهند بچه‌هایشان را به مدرسه بگذارند .

چند روز پیش صدای ممد رنگ مرا به بیرون از خانه کشاند زنی که محکم روبش را گرفته بود ، چنان می‌گریست که مرا به وحشت انداخت . مدتی طول کشید تا توانست حرفش را بزند .

ـ « من آبرو دارم ، نمیتونم گدائی کنم، اما میخوام بچه‌هامو مدرسه بذارم . پول شهریه شونو ندارم ...

بی‌اختیار یاد بچه‌هائی افتادم که با یک جعبه آدامس ، یا یکدسته بلیط توی خیابانها ، خیلی به چشم میخورند و اگر به آنها فرصت حرف زدن بدهیم و یا حرفهایشان را بشنویم ، چیزی از این قبیل را برای فروش بلیط یا آدامس مرتب تکرار میکنند .

ـ « تروخدا ، خون بچه‌تون ـ خرج تحصیلمو در میارم . »

واگر بیشتر فرصتی داشته باشیم و یک نگاهی هم به آنها بیندازیم یک کتاب کهنه و پاره‌هم دستشان هست که هیچوقت فرصت خواندنش را پیدا نمیکنند وچون آدمها بسرعت از جلوی آنها عوض میشوند حتی اگر شنونده‌ای هم نداشته باشند مرتب حرفشان را تکرار میکنند .

***

وامروز هم مثل هر روز صبح ما با صدای آقای اسدی آغاز شد آقای اسدی آشغالهای محله‌ی ما را جمع میکند ، معمولا او با من کاری ندارد . اما امروز ...

ـ « خانم آشغالی با شما کار داره !

ـ « نه نه بار که گفتی آشغالی !

ـ « آشغاله دیگه ، وقتی به اون میگم آقای اسدی جواب نمیده . یه عمره عادت کرده بهش بگن آشغالی ، خنده‌داره بهش بگم آقای اسدی . »

آقای اسدی سرش را روی گردنش خم کرده بود ، مثل اینکه میخواست به گناهی اعتراف کند .

ـ « ماخونه‌مونو عوض کردیم. اسم بچه‌هامو تو مدرسه نمیتونین میگن جا نداریم . اگه شما واسم کاری نکنین ، نمیدونم چه میشه دستم هیچ جا بند نیست .

***

وقتی به اداره رسیدم ، راهروها پر از آدم بود . قیافه‌های مفلوک و ناچار پشت در اطاقها از شلوغی اطاقها داستانها میگفت . وسوسه شده سری بداخل اطاقها بکشم و داستانها ببینم و بشنوم .

در اولین اطاق بعد از تعارفات معموله . گوشه‌ای به تماشای مردمی نشستم که به نیاز

ز باس خود تله کرده بودند و به امید السلامی میکردند . همه دنبال بوسه آماده بودند . اینجا همانطور که گفتم دلگرمیست از گرانی نیوند، ساده آنقدر ندارند که ندانند گرانی شب و احتیاجاتشان آنقدر محدود ، که نتوانند گوشت شب نا نیست ... و این صحبت مرا یاد دختری انداخت که روزی برایم درد دل میکرد، و از بدبختیهای پدرش صحبت کرد .

— « چهار ماهه از قصابی گوشت نسیه میخرم . »

تا خودم فکر کردم چه قصابی خوش حسابی ، نه یک آدم بی‌سروپا چند ماه نسیه گوشت داده .

— « خوب چقدر تا حالا ازش گوشت خریدین ؟»

— « دوازده تومن ! »

به این زودی نباید ، تمام قرض تا من از نگرفته بدهی معمولی یک خانواده معمولی تجاوز نمیکرد . دوازده تومن گوشت مصرف حتماً یک خانواده و مسلما آنها حتی راحت دادن تومن جیاتی ندارند می‌کند و بالطبع حرفی هم ندارند که درباره‌اش بزنند .

توقف حرفی زدن به مرتبی رسید که ظاهر حتمی بودگی داشت .

— « اما من ندارم بدوست بیچاره تومن بهریه بدم . آخه چرا دوست بیچاره تومن ! »

— « واسه‌ای اینکه ، ساختمان تو و جدیده ، واسه‌ای اینکه سلف سرویس داره . »

— « آقاجون سلف سرویس دیگه چیه ! »

— « یعنی ناهار بیرون میدن . »

— « مجانی میدن آقاجون !»

— « بله ! ماشینم میاد دنبالش میبره ! »

— « آقا مسخره می‌کنین !»

— « مسخره چیه باباجون ، چرا آخه ناهار مجانی میدن ! خوشم میگیرن فسنگه میگیرن » .

— « ای آقا جدا بابد تومو سامرزه ، ماماگ آنقدر پول داشتیم که واسه‌ی نیازش جدا پول بدیم ، اینجا جنگار میکردیم . چرا مساس گردنه جلو این و اون خم کنیم . ما سلف سرویس نخواستیم . کنار میاد خورده به اسمه تومنی کوفت میکنه . »

— « باباجون برو به جا دیگه ، برو خودم انتظار وقت مردمو الکی نگیرین .

— « آقاجون شبه تمامی همجا دنگ جاییه ، یه دوکلوم نیوس ازگیرت ارزونتر نگیرن .

— «باباجون والله بالله این دست ما نیس، مربوط به سوزای مملکتیه ما اجازه نداریم واب نخشف به کسی نامه ندیم خانم شما چیکار دارین !» ✱✱✱

در اطاق بعدی مراجعین جلوی میز مسئول صف کشیده بودند ، جوشیخانه مرا ندید بی‌آنکه اظهار آشنائی بکنم ، گوشه‌ای ایستادم ، خانمی که بغل دست من ایستاده بود مدتی سرتاپای مرا برانداز کرد .

— « خانم نکنه شما واسه تحقیق‌گرفتن بهریه بچه‌تون اومدین ، برو جلو ما که از صبح اینجاتلافیم ، اما به‌شما ! حتما ورقه نخریدو میدن . »

مقدار مدتی سکوت وقتی جوابی از من‌نشنید باز شروع کرد .

— «یکیشه‌ش کار وزندگیمو گذاشتم زمین اومدم اطاق به اون اطاق پاسمون میدن ، امروزم که اینجا معلوم نیس که کجا برم ، مردیکه‌ی گوربه‌گور شده حالام وقت مردن بود ! بچه‌تا توله روتس من گذاشت و رفت . دلش مرده‌ها همتونم میخوان ترس بخورن آخه از کجا بیارم اسهمه پول بهریه بدم . »

صدایش بواش بواش بلند میشد . دیگر لنط من مخاطبش نبودم .

— « خانم چه خبره یواشتر ، مگه اینجا گداخونس داری روضه مختونی برار به‌کارمون نرسیم . » ✱✱✱

از اطاق بعدی ، صدای ضجه کردن بگوش میرسید . گریه‌ی مرد را دیده بودم ولی ضجه کردنش را ندیده بودم . تمام مویرگهای بدنم کشیده شد ، جی میشه یک مرد را اینطور از پا بیانداز !

آیا بازهم مسئله بهریه است ؟ هنوز داخل اطاق نشده بودم که مستخدم را دیدم که زیر بغل اورا گرفته و بیرون میبرد . بیچاره ترسیده‌تر روی پاهایش بایستد .

توی اطاق مسئله فراموش شده بود . مراجعین دردگرفتاری خودشان را داشتند و مرجوع سخت درگیر گرفتاریهای آنها . اگرهم سئوال میکردم که جریان چه بوده ! حتما کسی نبود به من جواب بدهد . خانمی‌که سخت رویش را گرفته بود برای گرفتن ورقه شرح زندگیش را مبداد نمیدانم آیا شوهر داشت یا نه !

ــ « شش ماهه شوهرم مرده ، کارگر بود. خدا نیامرزدش ، اقلا نه خونه چل متری واسم گذاشته که به اطاقش کرایه بدم بدو بخور نومن ، هشت تا دختر دارم تا حالا دست خلق مردم دراز نکردم هرطوری بوده با شصص به شی صبار گذرون کردیم ، بچه‌هامم تا حالا تا آبرو درس میخوندن نمیتونم بفرستون نگم حالا ندارم نباید درس بخونین ، به خدای لاشریک نه . غذای ما هشت نفر ، هرروز به نومن عاسه ، به نومن نون . من از کجا مسونم پول شیرینه شونو بدم ؟»

***

توی راهرو، آقای کارمندم یکی از اطاقها اسناده بود و تا آنکه میخواست بح وبح کرده باشد ، صدایش کاملا شنیده میشد .

ــ « شیدم تا پارتی نداشه باشی ، هیچجا رات نیس ، من شخصم (ریحش گواهی میداد) هیچکسو ندارم که پارتیم بشه ، آخه بچه‌های ما چه گناهی کردن که باید ما بابا نه‌بشون نشیم ، با هزار دردسر که فقط خدا میدونه پسره‌رو گذاشتم درس خونده ، امسال تصدیق نهمش رو گرفته ، سی‌نومن دادم واسه‌ی کنکور مدرسه‌ی صنعتی اسم بنویسه ، بابا مرده اونجا قبول نشده. گفتن شونه سا ، والله پول ندارم شیرینه‌ش بدیم و بچه بومه ، من ندیخت . اگه تمام زندگیمو بفروشم به صد تومن نمیرسه ، نه‌کاری نگی پارتی می‌سو . بخدا حیوان میگی .

***

مسئول این اطاق تاسی مشغول صحبت بود، همه سرایا گوش ، کلمات اورا می‌بلعیدند !

ــ « آقاجون مسونی واسه‌ی ما نه‌کاری نگی ، یه میز توی کارخونه برامون زررو کن ، والله آدم پولم میخواد خرج که باید پارتی تراشه شیدم دربه‌دری معرکس » .

از قیافه‌ی آدمهائی که آنجا نشسته بودند میشد حدس زد چندین درمانده‌اند و حتما چند نفرشون به دلایلی قادر نبودند شهریه بدهند . آمده بودند التماس کنند برای صدتومن ، بنجاه تومن و گاهی بیست تومن تخفیف .

هوای اداره برایم خفقان آور شده بود نفسم بزحمت بالا می‌آمد وقتی از اداره بیرون می‌آمدم یک کاغذ بزرگ دیدم که فلا موجه آن نشده بودم و روی آن نوشته بودند

(برای تخفیف شهریه به اداره مراجعه نکنید) پس حتما این آدمها که مراجعه کردند یا سواد خواندن ندارند یا آنقدر درمانده که در ناامیدی بدنبال امید میگردند دلم میخواست فریاد بزنم بعضی از ما آدمها وقتی احساس درماندگی میکنیم از واقعیت فرار میکنیم و می فرار کردم .

***

ظهر بود ، بچه‌ها تاخیر نمی‌آمدند و من میتوانستم بگذاشتی با دوستم ناهم شیدم . بارگی یک آپارتمان محلل خریده و من بعادر آن هنوز اورا ندیده بودم ، ما وقتی قرار میگیم درست در جهت مخالف میدونیم .

دختر کوچکی در را بروبم باز کرد ، با آشپزش دماغش را پاک‌کرد چشمهایش قرمز و ورم کرده بود ،حتما وقتی من زنگ میزدم او گریه میکرد ، و صدای بعض گرفته‌اش حدسم را تائید کرد .

ــ « خانم نیست . »

ــ « میتونم منتظرش باشم .

از جلوی در کنار رفت و من وارد شدم . دائم زمین را گونی می‌کشید و نمیدانستم استدا اینک صریحت مرتب نشده‌اس را بالا می‌کشد گاهی هم با آستین پاکش میکرد بادبی ساک ماندم و نتوانم نیاورده ، گونی نشون دستهای کوچکش حا نداشت . اما او دلایل‌حوابش را میگرد نمیدانم البته متوجه شد ، بار نخستین گل کرد .

ــ « چه جرا گریه میکنی ؟

ــ . . . .

ــ « چند ساله

ــ « دهسال

درست هشت نخیر می نمود ، او در کلاس چهارم ابتدائی قادر با این دختر هم در سن

تعلیمات اجباریست و باید مدرسه میرفته .

ـ « چرا مدرسه نمیری ؟

مثل اینکه به نقطه حساسش دست زده باشم، همانطور که نشسته بود ، گریه‌اش صدادار شد و سرش روی گونی خم‌تر ، هنوز من روی‌صندلی راحتی نشسته بودم و او روی زمین به حالت‌سجده، باید این فاصله را از بین میبردم . چمباتمه زدم پهلویش روی زمین نشستم .

ـ « کی تونسته تورو اذیت‌کنه ؟

بزحمت شنیدم که گفت ـ «خدا»

ـ « خدا که کسی رو اذیت نمیکنه . »

ـ « اما منو خیلی اذیت کرده دلمو سوزونده

سرش را بلند کرد ، گریه‌اش آرامتر شده بود امانفس نفس میزدومرتب‌دماغش‌را بالامی‌کشید.

ـ « خدا چطوری تورو اذیت کرده ؟

ـ « امروز اول مهره ، من هرسال این موقع مدرسه میرفتم ، اما حالا باید خونه‌ی‌مرده کلفتی کنم . من دلم هوای مدرسه رو کرده .

ـ « کلاس چندم ؟

ـ «سوممو گرفتم باید میرفتم چارم .

ـ « معدلت چند شده بود ؟

ـ « ۱۶٫۷ .

ـ « پس چرا ؟

ـ « ما نه تا خواهر و برادریم ، بابام سه‌دوزه ، همین زیرپله‌های اون آپارتمان بغلی مغازه شه ، به پسوهم پشته‌که اونجا زندگی میکنیم یعنی خواهر . برادرام با پدر و مادرم اونجان . تازه اومدیم اینجا خیابان مولوی بودیم همونجا مدرسه‌م میرفتیم اما امسال بابام نتونس مارو مدرسه بذاره ، اینطرفا مدرسه نیس . »

ـ « چطور مدرسه نیست . »

ـ « مدرسه‌ی دولتی نیس . خواهر بزرگم کلاس پنجم میرفت ، اونم حالا خونه‌ی یکی از همسایه‌هاش . به مدرسه‌ی پسرونه هس ، داداشم کلاس دومه میره اونجا » .

با خودم فکر کردم مثل اینکه فقط آنهائی که دستشون به دهنشون‌میرسد قانون تنظیم‌خانواده را رعایت میکنند ... نه تا بچه که حالا اینطور روی دستشان بماند .

بیرون آمدم ، دیگر نمیتوانستم‌منتظر دوستم بمانم ، توی خیابانها براه افتادم ، واقعا در یک منطقه‌ی وسیع از مدرسه‌ی دولتی خبری نبود . جز همانکه طفلک به آن اشاره کرده بود .

سراغ دوستی رفتم که در آن ناحیه‌ی مربوطه کار میکند و بخاطر انسانی بودن رفتارش کلی قابل احترامست .

باید سئوال میشد تکلیف مردمی که دراین منطقه هستند و نمیخواهند بچه‌هایشان‌را به‌مدرسه‌ی ملی بگذارند چیست ؟ و اینطور جواب شنیدم .

ـ « در این منطقه همه میخوان بچه‌هاشون به مدرسه‌ی ملی بره اگرهم ما مدرسه بازکنیم‌شاگرد نمیاد ، اینشون در مدرسه‌های راهنمائی این منطقه نفوذ دارند واکثر این مدارس ، دبستان هم دارند اسمشونو توی یکی از این مدرسه ها بنویسن .

چند روزی طول کشید ، به همراهی آن دوست ازاین مدرسه به آن مدرسه رفتیم ، همه‌جا بهانه‌ای بود .

ـ « به‌روحیه‌ی خود این بچه‌ها لطمه‌میخورد اگر با بچه‌های پولدار قاطیشون کنیم ، شماکه مشاورید نباید چنین چیزی بخواهید ، میدونید بچه‌های ما : چه جوری لباس می‌پوشند ؟ خوراکی زنگ تفریحشون چیه ؟ تفریحات خارج از مدرسه شون‌که مرتب ازون‌صحبت می‌کنن چیه؟ به صلاح خوداین بچه‌ها نیست‌که اینجا درس‌بخونن .»

ـ « والله ما بعد از ظهرها انگلیسی داریم. باید ازشون امتحان کنیم . »

ـ « شما میدونین که اینا انگلیسی نخوندن ؟ بعداز ظهرها نمیان مدرسه . »

ـ « والله دست من نیست ، گروه‌مقرراتی داره که به هم زدنش از عهده من خارجه . »

ـ«ماجانداریم ، تشریف‌بیاریدسر کلاس‌بنشین. پدر ، مادرااز ما توقع دارن‌نمیتونیم روهم روهم بشونیمشون . »

ـ « به به ، چه خوب شد خدمتتون رسیدیم. والله مگه شما به ما برسید چند شاگرد اداره بما معرفی کرده مجانی اسم بنویسیم و در مقابل به ما وعده‌ی معلم دادند . شاگردها آمدند اما از معلمهاش خبری نیست .

ـ « این بچه‌هائی که مجانی نوشتید چه شرایطی داشتند . »

ـ « بچه‌های همین اداره‌ای های خودمون

همان .»

دوست من ترمنده ازاینکه اینهمه کشتر کوتاهست ، همانطور که همه‌ی ما هستیم و من شرمنده‌تر از اینهمه بی‌نتیجگی .

باید او را میدیدم ، به او میگفتم که فراموشش نکرده‌ام و باز هم تلاش میکنم .

در خانه‌ی دوستم هیچکس در را بروبه باز نکرد ، به‌بینه‌دوزی زیر پله‌ها که پدر او بود مراجعه کردم و سراغ دخترش‌راگرفتم .

— « خانوم جون دوتاشونم داشتن از غصه دق میکردن ، گذاشتنشون همون مدرسه‌ی‌پارسال خونه‌ی شوشون چمون طرفهاس ، میوه‌فروش دوره‌گرده ، خدا عمرش بده قبول کرده اسالی اونارو پیش خودش نگداره . »

طوسی طباطبائی ۵۳/۷/۱

حریق

آسمان ،

کوهمه ابر

ابرها .

کوهمه باران ، باران .

چه توانند کنند ؟

با حریقی که برافروخته

از سینه من ؟

نعمت میرزاده (م . آزرم)

مرگ یك هنرمند قهرمان

ویکتور خارا Victor Jara شاعر، آهنگ ساز وآواز خـــوا ن معروف ومحبوب شیلی، پس ازکودتای نظامیان فاشیســت ایــن کشور دستگیرمی شود. در ورزشگاه سانتیاکو زندانی ومورد شکنجه قرارمی گیرد و بالاخره بوسیله جلادان رژیم بقتل میرسد. مادرزیر، خلاصه ای ازداستان شکنجه ها و مرگ "ویکتور خارا" و آخرین شعراوراکه درورزشگاه سانتیاکوسروده است، ازشمارهٔ اول فوریه ۱۹۷٤ روزنامه لوموند به فارسی ترجمه می کنیم:

جریان مرگ "ویکتورخارا"، آهنگ ساز و آوازخوان ملی شیلی که درروزکودتـــا زندانی شده بود، بروشنی مشخص نشده بود. بنابه روایت زن آوازخوان وتعداد زیادی ازگواهان حاضردرورزشگاه شیلی، اینست داستان شکنجه ها و پـایـان زندگی ویکتورخارا:

روز ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ آهنگ ساز و آوازخوان، ویکتورخارا که در دانشگاه فنـی دولتی (U.T.E) کارمیکرد، به محل کارخود میرود. او و همکارانش تاروز ۲ سپتامبر نبرد می کنند؛ بسیاری درجریان مبارزه کشته می شوند، عده ای دیگر وازجملـه ویکتورخارا دستگیر وبه ورزشگاه شیلی اعزام می گردند.

یکی ازگواهان اعلام می کند: "علی رغم ضربات و کتك، روحیهٔ زندانیان خـوب

بود . ما همه یکرو اداری میدادیم . یکمرتبه ویکتورخارا شروع کرد به آوازخواندن وهمه ما هم دهان باا و آوازخواندیم ، نظامیان دستپاچه شدند . ازهمین لحظه بود که ویکتور خارا انگشت نماشد و بدرفتاری بااو آغازگردید ، بنحویکه بارها از هوش رفت . ازاین لحظه ببعد بود که مدام مورد توهین قرارگرفت ، کتك خورد ، شکنجه شد ."

گواهان دیگر ماه برد رورزشگاه شیلی متفقا تائیدکرده اندکه : "افسر مامور زندانیان پیشنهادکردکه دستهای اوراقطع کنند . اورامجبورکردندکه زانوبزنند ودستهایش رابروی تخته ساطورقراردهد ، وجلادان باشلاق آنقدربروی پنجه ها ومچ هایش ضربه نواختندکه ازدستهایش جزلخته هائی ازخون چیزدیگری باقی نماند ."

خانم "جوان تورنر" ، زن ویکتورخارا ، درروز ۱۳ سپتامبر پیامی ازشوهرش دریافت کردکه به اوسفارش میکرد متانت وشهامت خودراحفظ کند ، زیراکه فکرنمیکند : از ورزشگاه جان سالم بدربرد . زنش اعلام می کند : "این آخرین خبری بودکه از اوبدست آوردم ."

درروزه ۱۶ سپتامبر ، بزندانیان دستورمیدهندکه بصف بایستند . "درحوالی ساعت پنج بعدازظهر ، یك گروه ازپلیسها بالباس شخصی به فرماندهی "سوپر" وتعدادی نظامی وارد ورزشگاه می شوند . وقتکه "خارا" رامی بینند به اودستورمیدهندکه از صفوف ماخارج شود . اوراکشان کشان بطرف یك راهروباریکی میبرند ، ومسلسلهای خودرابطرف او ویك مبارزدیگرنشانه می گیرند . وحتی پس ازمرگشان ، همچنان با عصبانیت وخشم بروی اجساد آغشته بخونشان ، به شلیك کردن ادامه میدهند".

سه شنبه ۱۸ سپتامبر ، یکی ازکارکنان جوان اداره متوفیات که جسد "خارا" را شناخته بود ، بدیدن زنش می آید و ازاومی پرسدکه آیاجرأت این رادارد که

بدیدن جسد شوهرش بیاید و آنرا برای دفن تحویل بگیرد یانه . زنش تعریف می کند :
" ازیك درفرعی وارد آنجا شدم . منظره وحشتناك بود . . . صدها وصدها جسد وجود داشت . . . جسد ویکتور درطبقه دوم اداره متوفیات قرار داشت . درکنار جسد صدها دانشجوی وکارگر . . . من اورا دیدم باچهره ای (بخاطرشدت شکنجه بزحمت قابل شناخت وبالباسی پاره پاره شده ، باسینه ای سوراخ سوراخ ازگلوله وبایك جراحت دهن بازکرده دیگری که بدون شك ازآن مسلسل بود . ویکتور درآنجا بود . . . "

و اکنون آخرین ترانه ای که " ویکتور خارا " قبل ازمرگ درورزشگاه سانتیاگوی شیلی سروده وسینه به سینه به خارج راه یافته است :

ما در اینجا ، در این گوشه شهر
پنج هزار انسانیم ــ زندانی .
در تمامی شهر
در تمام کشور
ما چقدریم ، چقدر؟
. . . . . .
همهٔ مان . . . همه مان
خیره برمرگ ونظاره‌گر مرگ .
چهرهٔ پست فاشیسم
وه چه شوم است ، چه شوم!

ازبرای اینان
خون ، مدال است ونشان .
قتل‌عام مردم
قهرمانی شجاعت آمیز .
. . . . . .
تو نگو آوازم نیکو نیست
چونکه می باید وحشتها را بسرایم .
آنزمانی که من ازوحشتها خواهم مرد
آنزمانی که من این لحظه بی پایانی راخواهم یافت
تو در اینهنگام است
انعکاسی ازآوازمرا
در سکوت و فریاد
بازمی یابی ، باز .

ترجمه از : انوشه

Que la poesia nos acerque!
Que la poesia ilumine los caminos!

ایکاش شعر مارا بهم نزدیك کند !
ایکاش شعر راهمارا منورکند!

شعر چاپ نشده ای از : پابلو نرودا

ونزوئلا ؛ تمدن طلای سیاه

نوشته : ادوارد و کاله۲ نو

ترجمه : کیوان

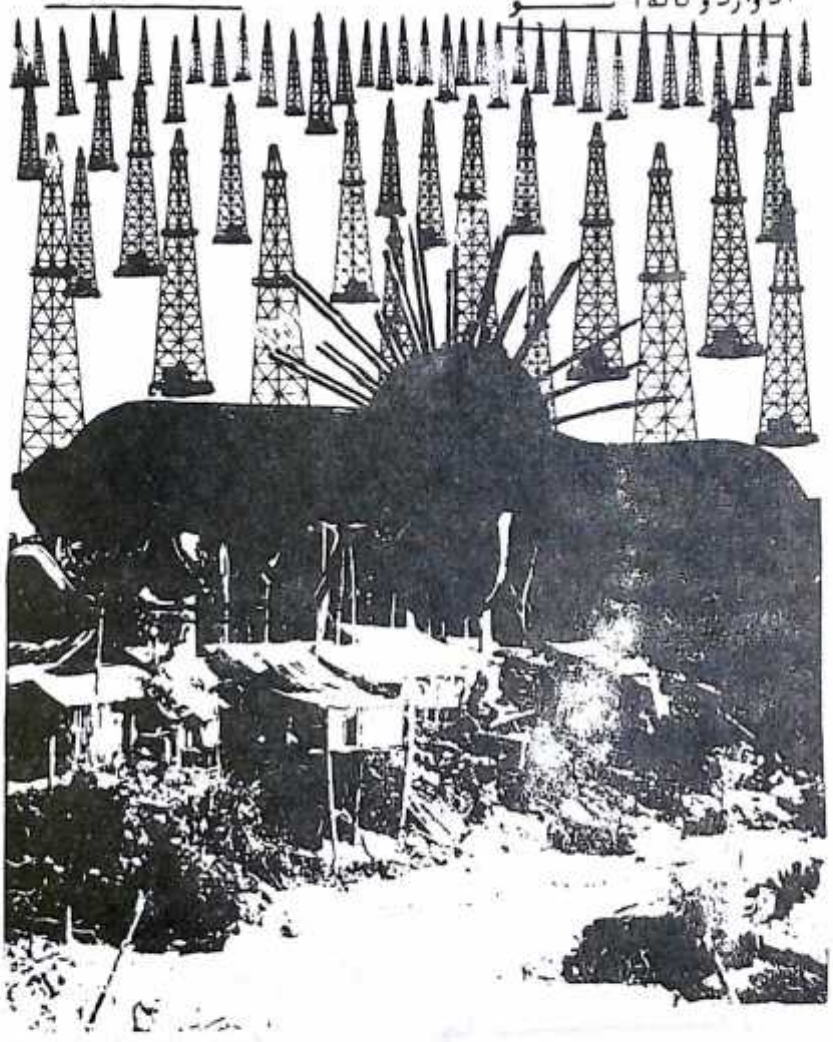

این مقاله که ازشماره ٦٦ (سپتامبر ۱۹۷۱) مجله "سه قاره" انتخاب شده است ، تصویر دقیقی ازیک کشور بسیار ثروتمند امریکای لاتین رانشان می دهد . کشوری با منابع زیرزمینی عظیم ، با اقلیتی بسیار مرفه ، با اکثریتی در نهایت فقر ــ یکطرف آسمانخراشهای مجلل ، اتومبیلهای آخرین سیستم ، شاهراه های پرخرج ؛ طرف دیگر زاغه ها وکلبه های گلی وچوبی ، فقر ، گرسنگی ، بیماری ، بیکاری وهدایای دیگر استعمار و امپریالیسم . دریک کلمه : فاجعهٔ شرم آور کشورهای عقب نگه داشته شده .

این مقاله ، چه خوب ایران وتهران خودمان رابیاد می آورد . چه شباهت های جالبیست بین کاراکاس و تهران ــ بین ونزوئلا و ایران . ازهرطرف که حرکت کنیم به این نقطه میرسیم که : "انترناسیونال" امپریالیسم همه جا به یک اهنگ خوانده می شود ، و نوکران و مباشران محلی آن همه جا یک چهره دارند .

ونزوئلا به نسبت جمعیت ، اولین مصرف کننده جهانی ویسکی اسکاتلند و شامپانی فرانسه است . ونزوئلا همچنین اولین صادرکننده نفت است (۱) . بیش از سه میلیون ونیم بشکه نفت هرروزه اززیرزمین ونزوئلا خارج می شود تاماشین صنعتی دنیای سرمایه داری رابراه بیندازد . هیچ کشوری درزمانی چنین کوتاه اینهمه سود به دنیای سرمایه داری عرضه نداشته است : "درظرف پنجاه سال ، دنیای سرمایه داری انقدر ثروت (ازاین کشور) بجیب زده است که ازثروت بچنگ آورده شده در "پوتزی" (۲) بوسیله اسپانیائی ها ، و درهند بوسیله انگلیسی ها تجاوز می کند ."

نصف منافعی که امریکای شمالی ها ازامریکای لاتین بجیب میزنند ، ازونزوئلا بدست می اید . مالیاتهای "استاندارد اویل" و "شل" اضافه می شود ، "کارتل" جیغ و بیغ راه می اندازد ، ولی بسرعت خفقان می گیرد : درهرصورت ، تجارت طلای سیاه تجارت طلای خالص است ؛ وازهرطرف که حساب کنیم نفت ونزوئلائی از ٤١ سال پیش

ارزان تر تمام می شود . ازاینهاکه بگذریم این نفت تضمین شده است : دراینجا دولت تهدید می کند که همه چیزراملی خواهدکرد . بجز انچه که واقعاحایزاهمیت است .حرفی ازملی کردن نفت و اهن درمیان نیست (۳) .

ونزوئلا یکی ازثروتمند ترین کشورهای روی زمین ، ودرعین حال فقیرترین و قهرامیز- ترین انهاست .من کارفرمای، کارخانه ای رامی شناسم که دوازده اتومبیل شخصی دارد ویکی ازاینهاکه یك "کرایسلر امپریال" است نوکرهابرای خرید ازآن استفاده می کنند .در کاراکاس ، سیصد هزاراتومبیل درحرکت است . کاراکاس یکی ازنورانی ترین شهرهای دنیاست .شاهراهها باهم تلاقی می کنند ، اسمانخراشها ، پل ها وتونلها زیر و رویهم قرارگرفته اند . اشپزخانه هائی رادیده ام که به دفاتروزیران شباهت دارند ؛ولی یکروز ، روزنامه ای رابازمی کنم و درآن می خوانم :فرماندار "یاراکوئی"

اعلام می کند که دختربچه ای ازشدت گرسنگی ، نیمی ازانگشت سبابه‌اش راخورده است.
واین دختربچه اهل "سن فه لیپ" است ــ همان شهری که رئیس جمهور "رافائل کالدرا" درانجاتولد یافته است .

قلمرو ولخرجی

ازنیم قرن به اینطرف ، شاهین تلمبه های نفت ازسرتکان دادن بازنایستاده است و نك های شبیه بهنك های پرندگان شکاریش ،آنچنان درامد نفتی افسانه ای را استخراج کرده اندکه بادویرابربودجهٔ "برنامه مارشال" برای تجدید ساختمان اروپا مساویست .اززمانیکه نفت ازاولین چاه هابه فوران پرداخت ،بودجه ملی صدبرابر افزایش‌یافت ؛ولی اکثریت مردم مملکت بهمان حد دوره ای که کشور به کاکائو و قهوه وابسته بود فقیرو محروم باقی مانده‌اند .تضادهای اجتماعی ، تضادهای منطقه ای ؛اقلیت مزیت طلب در کاراکاس زندگی می کند ،شهری که می تواند به پایتخت تکزاس شباهت داشته باشد ؛برعکس ،حومه های مناطق نفتخیز دریاچهٔ "ماراکایبو" که ثروت سرسام آورمملکت رافراهم می کند ، درفقر و بدبختی دست و پامیزند .

درکاراکاس "Pañuelo" را "Foulard" (٤) می نامند و امضاهای "پیرگاردن" ، "کریستیان دیور" ، "جیوانچی" یا "ایو سن لوران" بروی آنها دیده می شود .اگریکی از "بوتیك" هاهمه این مارك هارانداشته باشد ، محکوم به ورشکستگی است .عرق کشور عالیست ،ولی "شیك" جلوه نمی کند ،بورژوازی ویسکی اسکاتلند رابا "آب اسکاتلند" ــ که دربسته های کوچك پلاستیکی ازورای اقیانوس به ونزوئلا وارد می کنند ــ میل میفرماید .زمین های وسیع وبکر این کشورکم جمعیت قادراست که تمام جمعیت آلمان یاانگلستان رادربرگیرد ،بااینحال ونزوئلا لبنیات و ذرت ازایالات متحده و لوبیاخشك ازمکزیك وارد می کند .کشاورزان ونزوئلائی

بطرف پایتخت هجوم می آورند : دهسال است که اینها موفق نشده اند که به قیمت محصولات خود دیناری اضافه کنند ؛ درمقابل، قیمت ماشین ها (ی کشاورزی) و بذر دراینمدت پنج برابرشده است . روستائیان به کاراکاس مهاجرت می کنند . بیگانگان نیز ازچهارگوشه جهان برای فتح قاره امریکا به اینجا روآور می شوند، اینها شهرهارا "ترجیح می دهند". درظرف سی سال جمعیت کاراکاس هفت برابرشده است . وقتیکه جنگ دوم جهانی اغازشد. پایتخت به مسیل های "انوکو" ـ دردو قدمی مرکزشهر ـ محدود میشد ؛ دراطراف آن ، کشتزارهای نیشکر و قهوه گسترده بود . ناگهان ، اسمانخراشها ازاراضی "Haciendas" (دهات) قدیمی سر برآوردند . دیکتاتور "پرز خیمه نز" ، بااستفاده ازپول نفت ، اولین شاهراه های امریکای لاتین رابرپاکرد . اقتصاد ولخرجی : یکدهم درامد ملی ونزوئلا، برای اتومبیل ها خرج می شود . "اکیلس نازوآ (Aquiles Nazoa) ی شاعر بانگرانی زبان به اعتراض می گشاید : "این یك گارازعظیم است احاطه شده دروحشت و ناامیدی ."

فراموش شدگان و خشونت گران

درتمدن جامعه مصرف ، همگان مصرف نمی کنند . اتومبیل های اخرین مدل، درمحله های طلائی کاراکاس برق میزنند ؛ درحالیکه بیش ازنیم میلیون نفرازفراموش شدگان، درکومه هائی زندگی می کنند که باخرت وپرت های بدورریخته شده بوسیله دیگران ساخته شده اند . "Ranchos" (زاغه ها) بردامنه تپه ها ، درمسیل ها، زیرپل ها و درسرحد دره هائی که به کاراکاس می پیوندد ، گسترده شده اند . گفته می شود که دولت قصد دارد "Ranchos" های "لاشارناکا" راباخاك یکسان کند تادرچشم اندازهتل چهاره ستارهٔ "هیلتون کارکاس" مناظری کثیف خودنمائی نکند .

نواحی مردم فقیررا "Barrios" (محله) ، ومناطق اغنیاوثروتمندان را "Urbaniza

ciones " (شهرنشین یا بالانشین) می نامند . " Barrios " ها نامـــها ی ناخوشایندی دارند : " Lacharnaca " (درخت مصطکی) ، " Ultimo Tiro " (آخرین جرقه آتش) ، " El Guamitaro " (چخماق) ، " Caño Amarillo " (لوله زرد) ، " Cato Negro " (گربه سیاه) ، " Monte Piedad " (کوه ترحم) نامیده می شوند . برعکس ، مناطق " Urbanizaciones " (بالانشین ها) باظرافت نامگذاری شده اند ، مانند : " Las Delicias " (لذت ها) ، " Marqués " (آقای مارکی) ، " Bello Monte " (کوه زیبا) ، " Prado Del Este " (چمنزارهای مشرق) ، " Country Club " وغیره .

اغنیا " وثروتمندان ــ به تناسبی که " طفیلی های اجتماع " کوچه های سابقا درقرق " Urbanizaciones " را اشغال می کنند ــ بطرف شرق شهر روی آور می شوند . درحاشیه ماندگان (۵) همواره تعدادشان زیاداست ، ادعام شدگان (درطبقات " بالانشین ") همواره تعدادشان کم . این شهر ، بیك شهراشغال شده بیشترشباهت دارد : گداهامانند بهمن پیش می آیند . ازبین ۳۵۰۰۰ جوانی که هرساله خودرابه بازارکارمعرفی می کنند ، کمتراز ۵۰۰۰ کاری بدست میاورند . طبق نظرمتخصصان ، درپایان قرن ، سه چهارم کاراکاس بوسیله " Ranchos " ها اشغال خواهدشد .

جوانها اکثریت جمعیت کشوررا تشکیل می دهند . نیمی ازونزوئلائی ها کمتراز ۱۸ سال دارند ، وبیش ازنیمی ازکودکان و جوانان این کشور ازهرگونه تعلیم وتحصیل محروم می باشند . در " Rancho " ها ــ گهواره های سیاسی پرورمردم تهیدست ــ نسبت جوانهاازاینهم بالاتراست . تمام غروبهای یکشنبه ، ساکنان " Barrio " ها نفسها رادرسینه های خودحبس می کنند : تلویزیون و رادیو جریان مسابقات اسب دوانی میدان " لا رانکونادا " راپخش می کند . سیستم شرط بندی " پنج وشش " بصورت یك آئین ملی درآمده است . مردم ناامیدانه شرط بندی می کنند که " شاید ازفقـرو

بد بختی نجات پیدا کنند ."

سرتاسر کاراکاس شهر خشونت است ـ وخشونت بصورت یك ساختمان سرکوب درآمده است : با بیاقلیت مرفه را از اکثریت در حال افزایش محرومان اجتماع ، همواره در درامان نگه داشت . " قانون جزا " حمل اسلحه را منع کرده است . با اینحال چنین ارزیابی می شود که در حدود ۳۰۰۰۰۰ نفر دارای یك رولور یا یك طپانچه اند . اختلاط عجیبی از فرهنگ نفت وفرهنگ فقر بچشم می خورد . جوانان در حاشیه مانده " Barrio " های کاراکاس ، با موسیقی " پوپ " می رقصند ، پیراهنهای عجیب وغریب به تن می کنند . ودر فقیرترین " Rancho " ها انتن های تلویزیون بچشم میخورد بمباران اگهی های تبلیغاتی بروی صفحه های درشت تلویزیون خود نمائی میکند . چهره هایی لبخند زنان ، عشق به مادر وعشق به سوسیس " مایر " را به حراج می گذارند : " خوشبختی اینست که کلی به مادرم بدهم ، خوشبختی اینست که یك میلیون سوسیس داشته باشم که بیست تای آنرا بخورم وبقیه را بفروشم . " شرکت " لاسله نزس کوریوراسیون " ، ازمواد نفتی ، " بلوجین " هائی با نخ های سفته تیك تهیه می کند و در اگهی های تبلیغاتی اش ، خشونت را در میان جوانها رواج میدهد بویژه در میان هزاران هزار جوانی از طبقات فقیر که جامعه به بیکاری و بزه کاری محکوم کرده است : " طغیان کن ، تو با خرید شلوارهای " لوا س " ، وسیله طغیان خود را فراهم کرده ای " . دستی با خشونت به پشت گردن دشمن فرود می آید ، و " پلان " درشت بروی مچ قاتل ثابت میماند : " مردان واقعی ، ساعتهای " تیسوت " به مچ خود می بندند . "

توهم و واقعیت نفت

دریاچهٔ " ماراکایبو " ، جنگلی از " Derrick " هاست . شاهین ها تك های خود را تا ته چاه ها فرومی برند . چاه های نفت فقط در میان داربست های فلزی

(Derrick ها) که دریاچه را در اشغال خود درآورده اند وجود ندارد. بلکه این چاه ها را بتعداد فراوان ــ همچون ثروتی افسانه ای ــ توی خانه ها، در گوشه وکنار شهرهای اطراف دریاچه نیز می توان یافت. از نیم قرن به اینطرف، حومه هائی ــ برحسب نیازهای "شل" و "استاندارد اویل" به عمله وکارگر، وبرحسب جزر و مدّ برنامه های تولیدی کمپانی ها ــ در سواحل دریاچه بوجود می آیند ونابود می شوند. در ظرف مدتی کمتر از هسال، تعداد کارگران وکارمندان شرکت نفت از ۲۰۰۰۰ به ۲۰۰۰۰ نفر کاهش یافته است. در سرتاسر ونزوئلا ۲۰۰۰۰ نفر برای بکار انداختن عظیم ترین منابع امریکای لاتین کفایت می کند.

سود اینهمه ثروت بجیب چه کسی ریخته می شود؟ کنگره ونزوئلا حتی یکبار برای نمونه مسئله ملی کردن صنایع نفت را مطرح نکرده است. یکی از نمایندگان درحالیکه دست خود را بروی شانه ام می گذاشت، بمن گفت: "تو دیوانه ای. حرف آنرا عنوان کردن کاری جنون آمیز خواهد بود". شرکت نفت دولتی ضعیف خواهد شد. وقتیکه حکومت امکان بدست آورد، شاهراه دیگری در شرق کاراکاس خواهد ساخت. از تاسیس "شرکت ونزوئلائی نفت" حرفی در میان نیست. در سال ۱۹۸۳ تاریخ بسیاری از قراردادهای نفتی بسر خواهد رسید. از هم اکنون زمزمه را سر داده اند که: دولت نه قدرت، نه ظرفیت وکفایت، ونه کمترین سازمانی را داراست که بتواند امری تا این حد پیچیده را در اختیار بگیرد. اسرار تکنولوژی.

در این فاصله، تحت استتار بیشرمانه "قراردادهای خدمات"، قسمت وسیعی از منطقهٔ دریاچه "ماراکایبو" را ــ که قبلا معلوم شده که نفت در آنجا وجود دارد ــ در کمال آزادی و بدون هیچ ترس و واهمه ای در اختیار کمپانی های وابسته به کارتل قرار می دهند تا به هزینهٔ خزانهٔ عمومی، نفت آنها را اکتشاف واستخراج کنند. درست است که قیمت نفت ونزوئلائی را از نو بالا برده اند، ولی این ناسیونالیسم دیگر محدودی دارد. نفت ونزوئلائی همچنان قیمت ارزان و نازلی را داراست.

وابستگی نیمه مستعمره مانند رانتصاد های اجتماعی بیش ازپیش تشدید کرده است و کار بجائی رسیده که سرنوشت یك کشوربه میل وارادهٔ یك کشورد یگرتعیین می گردد . در داخل کشورمطیع وسربه زیر، ساختمان بین المللی غارت وچپاول ، بشدت جریان دارد: کمپانی های نفتی ، ده میلیارد دلار سود خالص ازثروت ونزوئلا راجیب زده اند ــ این رقمی ست که به آن اعتراف کرده اند ــ صرفنظر ازدرامد های سرشاری که رقم آنها هیچوقت اعلام وبرملا نمی شود .کاراکاس ، به نوبه خود سرتاسرکشور بویژه مناطق اطراف دریاچه " ماراکایبو" رااستعماری کند ــ آنجائی که تمام جلال و حشمت پایتخت راتامین کرده است :حشمت وتفاخر همواره ازخون وعصارهٔ فقر تغذیه میکند . درونزوئلا هیچ شهری باندازه " کابیماس" ثروت بوجود نیاورده است ، ولی این شهر حتی فاقد " اگو" ست . " کابیماس" شهریست آغشته درگل ولای ، ویراز کودکانی پابرهنه وباشکم بادکرده . راکفلر پس ازاینکه مدت نیم قرن تاآخرین قطره خون این شهررامکید ، آنرابحال خود رهاکرد .اوحتی دستورداد که عمارات وساختمانهای کمپانی رابکوبند وباخاك یکسان کنند .تنهاچیزی راکه برجاگذاشت عبارتست ازاسکلتهای آهنی و بتونی ، وچاههای نفت تاآخرین قطره مکیده شده و خشکیده . بسیاری از شهرهای دیگرمناطق نفت خیز به سرنوشت "کابیماس" دچارشده اند ،ودرضمن این شهرها آینه تمام نمای اینده شهرهای پر زرق وبرق ــ ودرعین حال مفلوك وفقیر ــ مناطق نفتخیز کنونی بشمارمیروند (٦) ، شهرهائی که بوجود آمده اند تابه نابودی محکوم شوند . میلیاردها درامدی که این شهرهاتولید می کنند ، غالبا به دهن همیشه باز و خمیازه کش کاراکاس فرومی رود .

حکومت ، ترانه ای راکه درایام اعیاد پایان سال باخشم در" ماراکایبو" زبانه کشید ، ممنوع اعلام کرده است . صداهائی، مادرِخلق ــ " شینیتا" ــ رامخاطب قرارداده و ناله می کردند :

ای مادرمن ،

چرا با ذکرپروردگار

شب و روز زاری می‌کنیم ؟

برای اینکه ازجانب پروردگار

بیاری ما بشتابی .

بیا خلق ترا

ازچنگال سانترالیسم و بورژوازی نجات بده .

حـــواشـــی

(۱) پاره ای ازآمارهای این مقاله که درسال ۱۹۷۱ نوشته شده درحال‌حاضـــر تغییرکرده است . مانمی دانیم که آیاونزوئلا هنوزاولین مصرف‌کنندهٔ جهانی ویسکـی وشامپانی هست یانه ،ولی می دانیم که درحال حاضر پس‌ازعربستان سعودی‌وایران سومین صادرکنندهٔ نفت دنیا محسوب می شود . به این دلیل‌روشن که ذخایرنفتی‌اش بیش‌ازایران وعربستان سعودی ته خواهدکشید .

(۲) Potosi شهریست درپولیویی‌که درارتفاعات سلسله جبال آند " قرار دارد ودارای ۷۰۰۰ نفرجمعیت است . درزمان استعماراسپانیا ،معادن بسیارمعروف نقـــره درآن وجود داشت‌که شهره اش‌تاته کشیده شده،و شهر چون تفاله ای کم وبیـــش بحال‌خود رهاشده است .

اکرنام این شهرـ که درقرن شانزدهم بخاطرمعادن عظیم نقره اش‌بوسیله استعمـا گران اسپانیائی بوجودآمدـ ازصفحات‌جغرافیا محونشد ،بخاطرمعادن قلعـــی است‌که هنوزمقدارکمی ازآن باقی مانده است .

(۳) البته رئیس‌جمهورجدید ونزوئلا درلفافه اعلام کرده است‌که تاقبل‌ازسال ۱۹۸۰

نفت ونزوئلا ملی خواهد شد . اگراین اشاره یك شعارانتخاباتی صرف نباشد ، اول اینکه تاآنسال دیگرچیزمهمی ازنفت ونزوئلا باقی نخواهد ماند ، دیگراینکه ازنوع "ملی کردنی" خواهد بود که شاهنشاه آریامهر درتعقیب سیاست ناسیونالیسم مثبت خود باتوشیح فرمانی آنراملی کرده و کمپانی های بزرگ نفت ازقبیل "شل" درمطبوعات وطنی ، این "پیروزی ایران درمذاکرات وعاملیت مطلق واداره کامل صنعت نفت بدست ایرانی رابطراح اصلی آن شاهنشاه آریامهرتبریك عرض نموده" اند (به شماره ۵ باختر امروز مراجعه کنید) .

(۴) "Pañuelo" درزبان اسپانیائی و "Foulard" درزبان فرانسه بمعنای روسری است . ولی خانمهای "متجدد" کاراکاسی ــ مانند خانمهای "متجدد" تهرانی خودمان ــ برای اینکه "مروزی و متجدد" جلوه کنند ، ترجیح می دهند که عالب کلمات رابه فرانسه یاانگلیسی تلفظ کنند . رواج این پدیده که یکی ازجنبه های فرهنگ استعماری است ، درکشورهای عقب نگه داشته شده ــ ازجمله ایران ــ بشدت به چشم می خورد . مطبوعات خود فروخته ، رادیوهاوتلویزیون های رژیم های فاسد درترویج آن بشدت واگاهانه دست بفعالیت میزنند . قربانیان آن ، نسل جوان است که خوراکی جزنوشته ها وبرنامه های مبتذل وگمراه کننده این مطبوعات ورادیو تلویزیونها دراختیارمی دارند . چندی پیش درمجله "زن روز" ــ که مانند "اطلاعات بانوان" نقش مهمی درمنحرف کردن زن ایرانی ، بویژه نسل جوان آن بعهده گرفته است ــ خواندیم که یکی ازخوانندگان آن ، یك دخترتبریزی ، بخاطراینکه نامش سکینه است ، می خواست خودکشی کند . این هموطن تبریزی یکی ازهزاران هزار قربانیان این فرهنگ استعماری است که مطبوعات فعلی مملکت بدون استثنا ــ البته بادرجات مختلف و از زاویه های مختلف ــ و رادیو ، تلویزیون های دولتی به ترویج و اشاعه آن همت گماشته اند .

(۵) [illegible]

(۶) شهرهائی نظیر "کابیماس" آیا تصویرروشنی ازآبادان ،آغاجاری ،مسجد سلیمان، خارك وسایرمناطق نفتخیزراد رسالهای آینده ،درمقابل چشمانمان بنمایش نمیگذارند؟

این ستمکاران که می خواهند سلطانی کنند
عالمی راکشته تایکدم هوسرانی کنند
آنچه باقیمانده ازدربار چنگیز و نرون
باربارآورده و سربار ایرانی کنند
جشن و ماتم پیش ما باشند یکی چون بره را
روزکارجشن و ماتم هردو قربانی کنند
روز شادی نیست درشهری که ازهرگوشه اش
بینوایان بهرنان هرشب نواخوانی کنند
تابکی باپول این یك مشت خلق گرسنه
صبح عید وعصرجشن و شب چراغانی کنند

از : فرخی یزدی

جنبش دهقانی سومالی قاسم « آذربایجان »

در پائیز سال ۱۳۲۰ جنبش دهقانی در پهنهٔ آلان بیرغوش آذربایجان آغاز شد و دو سال ادامه یافت که به جنبش سومالی معروف شده است . هستهٔ جنبش دهکدهٔ صوما زادگاه قاسم رهبر قیام بوده است .

قاسم به روایت پیرمردان محل مدت دو سال با دولت مرکزی و زمینداران جنگید . هر نقطه را که از دست آنها خارج میساخت بلا فاصله حکومت ملی برقرار میکرد و مالکان بیرحم و ستمگر محلی را بطرز عبرت آمیزی میکشت .

او در آغاز نهضت یاران ستیاری، "می" ، "نوروز" ، "شیرزاد" و "مهدی" — سران نهضت که در طی قیام بطرز فجیعی کشته شدند — زمینداران بزرگ آن پهنه نظیر حاج میرقوام و میرعبدالله در دهکدهٔ "قزلجه" ، حسن بیك در "بیرغوش" ، قدرت خان در "احیراوا" را بقتل رسانید و زمینهایشان را میان دهقانان تقسیم کرد ؛ و در هر محل تشکیلات حکومت خود را ایرساخت و مردم را بدور خود جمع کرد . وی پس از پیروزی ، تفنگهای فراوانی را میان خلق تقسیم کرد و آنها را برای جنگ اردلان — مرکز استقرار قوای دولتی و زمینداران بزرگ آن منطقه — آماده ساخت .

قاسم در آغاز جنبش جز هفت هشت نفر هواخواه نداشت ولی بتدریج صدها نفر دورش جمع شدند ، چنانکه در جنگ اردلان نزدیك هزار نفر سپاهی داشت .

"میرزا یوسف" آخوند زیرك و فهیم و دلاور ، در برانگیختن مردم برضد صاحبان زمین و صنایع و نظامیان سهم بزرگی داشت . به روایت پیرمردان محل ، نطق گویا و نافذ او کمك شایانی به نهضت کرد . خانه "میرزا یوسف" پسر خلیل و "سایاد خانم" محل تشکیلات هواخواهان قاسم و اجتماع سران جنبش بود .

میرزا یوسف قبل از پیوستن به جنبش در دهات "میرچی" درس میداد . او چند سال پیش از آغاز جنبش به "صوما" آمده و مکتبی در اینجا باز کرد . هنگامیکه قاسم در

جریان حمله متفقین به ایران اززندان فرارکرد وقیام د هقانی خود رابنانهاد ،میرزا یوسف ثروت واستعداد ش راد راین راه گذاشت .پس ازبرافتادن جنبش ،کتابخانه ودارائی اش راغارت کردند .به روایت میرزا غلام آخوند د هکده صوما ، اویك اتساق کتاب داشت که بیشترآنها خطی بود ودرجای دیگری پیدا نمیشد .اوباتمام علوم قدیمه آشنائی داشت .همه ازاوحساب میبردند ،وخلق به مصاحبتش رغبتی خاص نشان میداد ، ودروصف او ضرب المثلهائی ساخته شده است . پس ازاینکه عمال دولتی داروندارش راغارت کردند بی چیزماند ؛ومردم ده ،تازمانیکه بقتل رسید ،درامر تحصیل معاش کمکش کردند .

حلمی ودیباکه مامورسرکوبی قوای شورشی بودند وقتیکه وارد ولایات شدند ازطرف اربابان مورد پیشوارقرارگرفتند و میرزا یوسف راباغل وزنجیربنزد شان بردند .ماموران میرزا یوسف راازمردم جدا کرده و اورابه "دیك باشی" دربیرون صوما بردند وبا ۱۴ گلوله بحیاتش خاتمه دادند . عصرکه خواستند جنازه اش راد فن کنند مردم دادو بیداد براه انداخته وبطرف ماموران شلیك کردند ،ولی کاری ازپیش نرفت .

میرزا یوسف اخوندی عالم ودانشمند بود .ازشاگردانش مرحوم حسن آقاقاسمی و میرزاغلام صومعه ای مدتها درخلق نفوذ داشتند . درسال ۱۳۲۴ وقتیکه بدستور سران جنبش کارگری قبرش راکندند تاجنازه اش راد رآورده ودریل،تازه سازقاسم درسراب دفن کنند ،جنازه سرجایش نبود .

غیرازمیرزا یوسف ،اهل گلوچه ده شیرازازتلخاب * ونوروزعلی ازسران جنبش ویاران قاسم بشمارمیروند . نوروزعلی برادرربابرام فرزند حاج محمد حسن و مادرش دختر ایلاتی بود . پدرش مردم رااذیت میکرد ومیچاپید ،نوروزعلی ازاومتنفربود و بهمین سبب همدست قاسم شد .

بزرگترین حادثه قیام د هقانی قاسم جنگ اردلان بود .قاسم دراین جنگ نوروزعلی رادسرکرده تشکیلات درصوماگذاشت و خود بهمراه هزارسواربه اردلان رفت .دراینجا

حسینعلی خان به پشتیبانی نظامیان وقوای ارتجاع جلوی قاسم راگرفت . مردم اردلان بطرفداری ازقاسم علیه نیروی ارتجاع وارد نبرد شدند وبرآنها پیروزگردیدند وتك تك دشمنان بجزحسینعلی خان را ــ که ازطریق جوی اژدها ارخی ، ازوسط آب به مهروان بنزد میرزاحبیب شخص اول محل گریخته بود ــ بقتل رسانیدند . قوای نظامی مجبوربه عقب نشینی شد ولی درجریان یورش مجدد دشمن بود که قاسم شکست خورد . حسینعلی خان به اردلان برگشت وبقتل عام مردم پرداخت . علی رغم این یورش دشمن مردم ازبرجها پائین نیامدند ودربرابرقوای دشمن مقاومت کردند . در اوایل زمستان بود که قاسم فرمان عقب نشینی داد و باعده ای ازهواخواهان و سران جنبش به کوهها پناه برد . مردم تسلیم شدند . رفقایش که بعدها اززندان درآمدند می گفتند که قاسم بماگفته بود اگرزیاد مقاومت کنیم مردم ده راازدم تیغ خواهند گذراند چراکه ماهنوز آلات قتاله آنهارا دراختیارنداریم .

پس ازشکست اردلان قاسم مدتها ازگردنه ها وکوهها پائین نیامد وبه جنگ وگریزبا دولتیان ادامه داد تااینکه نیروی ارتجاع براثرخیانت زنی مخفی گاه آنان راپیدا کرد قاسم وچهارده تن ازیارانش رادرغاری غافلگیرساخت و وحشیانه آنان راازدم تیغ گذراند ؛ وچند روز اجسادشان رابربالای شتر دردهات وشهرهاگرداند . در سال ۱۳۲۵ جسد قاسم راازمقبره اش درباغ قاسم درسراب ــ که توسط خلق ایجاد شده بود ــ درآوردند واستخوانهایش راگلوله باران کردند .

قاسم بقول همه کسانیکه اورادیده اند وحتی به اعتراف دشمنانش ، جوانمرد ومردم دوست بود . خیلی هامیترسیدند که قاسم آنهارابکشد ولی قاسم برایشان پیغام می فرستاد اگرقصد کشتن تراداشتم درفلان جاکه من کنارسنگی خوابیده بودم وتومشغول شکار بودی می کشتمت . من قصد کشتن توراندارم زیراکه زیان تومتوجه منست نه مردم .

قاسم یکی ازرهبران توده مردم آذربایجان بود که پس ازجنگ جهانی اول برای عملگی بمنظورگذران زندگی به آذربایجان شمالی کوچ کرد . قبل ازجنگ دوم جهانی

بوطن بازگشت و بلا فاصله بزندان افتاد . پس از رهائی از زندان بود که جنبش دهقانی
صومارا بنانهاد که با کشته شدنش در دیماه ۱۳۲۲ پایان یافت .
قاسم قامتی کوتاه وقیافه ای خشن داشت . خود ش رعیت بود ودر میان مردم میزیست
باستمگران وکسانیکه به ناموس مردم تجاوز میکردند درمیافتاد وچندتن از آنها را به
سزای اعمال خود رسانید . عاشق ها ** ر خوانندگان دوره گرد پس از مرگش حسرت
مردم را در ترانه ها و آهنگهائی که برای او و یارانش ساختند بیان میکردند و نامش
را بسر زبانها انداختند . ترجمه یکی از این ترانه ها چنین است :

ای سبزگون که لکه های سپید چون سکه داری
در چمنزاری سر سبز با قاسم انجمن کن
و بیاد آرکه ما را برده ساخته اند
بی قاسم نمیشود ، بی قاسم نمیشود
قاسم بی تو نمیشود

*

بامداد ان برکوههای بلند صعود کردم
با اندوه و حسرت برباغچه های پریشان نظر افکندم
مرا به دشمنانم فروخته اند و من برده گشته ام
بی قاسم نمیشود ، بی قاسم نمیشود
قاسم بی تو نمیشود

من دیگر چگونه با تو نرد عشق ببازم
ای دختر بیا برسینه من درد بزرگی خانه کرده است
به سالیان دراز نهالی کاشتم که بدست پائیز سپرده شد
بی قاسم نمیشود ، بی قاسم نمیشود
قاسم بی تو نمیشود

قاسم وقتیکه در رکوه بود مردم برایش غذا وآذوقه می بردند و ازتنورخانه ها چندنقب به بیرون در هکده حازده بودند که شبها قاسم راه مخفیانه داشته باشد . اثاربعضی ازاین نقب ها هنوزهم در دهکده "جمال آوا" برجاست .

برخانه ات نقب زدم تادورازچشم اغیارباتوباشم

من فدای بال تیزروی تفنگت گردم

نقب ترا دشمنان داغان کرده اند ، وای

بی قاسم نمیشود ، بی قاسم نمیشود

قاسم بی تو نمیشود

وقتی قوای نظامی صوما ـ مرکزتشکیلات ـ رات صرف کردند "رسیدگی به شکایات" و تفرقه اندازی بین مردم آغازشد .

باغچه های من پژمردند و به خزان گرائیدند

زاغ ها ازبلبل ها شاکی اند

ناجوانمردان بهانه شکایت ترابپای داربردند

بی قاسم نمیشود ، بی قاسم نمیشود

قاسم بی تو نمیشود

*

تو فقط بخاطرفقرازیستی ای جوانمرد

جان خود راد رراه ما فدا کردی ، فخربرتو

کاش در آنساعت خونین من درسانانلی داغ بودم

بی قاسم نمیشود ، بی قاسم نمیشود

قاسم بی تو نمیشود

وقتیکه قاسم کشته شد شصت سال ازعمرش میگذشت و ازخود دو پسربجاگذاشت که تا سالهای پیش عملگی میکردند ویکی ازآنهاگویادرگنبد قابوس .

پس از یورش نیروی ارتجاع چند تن از هواداران قاسم بکوهستانهای صعب العبور پهنه آلان بیروغوش پناه بردند وسالها در انجا گمنام زیستند . اکنون در حوالی این کوهستان دهکده ای وجود دارد باکمتر از ده خانوار بنام "قاسم کندی" (ده قاسم) که باکوره راهی چند ساعته برسینه کوهها به پهنه می پیوندد .

پیرمردان پهنه ، خاطرات وسخنان بسیاری از قاسم بیاد دارند وآنچه در زیر نقل میشود نمونه هائیست از آن :

در قاراباغ دیدم وقتیکه زمینداران کشته شدند نزاع مسلمان وارمنی هم منتفی شد .

به حسینعلی خان بگوئید که تا دو روز دیگر میایم به مهروان تا انتقام زنان و فرزندانمان را از او بگیرم . اگر ما "اژدهای ارخی" را نساخته بودیم او قادر نمیشد که از راه آن فرار کند . او پس از کشته شدن هم در زمینهای ما دفن خواهد شد ، هم مرده وهم زنده اش مدیون ما بیسروپاهاست . آنها خیال میکنند که من بخاطر مال وثروت دنیا با آنها می جنگم و پیغام میفرستند که در خونخواری خود مرا شریک سازند غافل از اینکه تا رعیت آنها را تکه تکه نکند برجای نخواهم نشست .

وقتی دو دختر و پسر رعیت را می بینم که آزادانه عشقبازی میکنند غمی بزرگ بر دلم می نشیند که چرا تاکنون نتوانسته بودند آزاد باشند .

میرزا یوسف میگوید هریک از دشمنان ما که تسلیم شد واطاعت کرد اورا مورد عفو قرار داده واورا وارد تشکیلات خود کنیم . من از گلستان جوابش میدهم که عاقبت گرگ زاده گرگ میشود . او خیال میکند که من بیسواد هستم ولی من میگویم : تدریس کردن گلستان مهم نیست ، فهمیدن آن مهم است .

من در قاراباغ دیدم که همه مردم از پیر وجوان و زن ومرد در عرض یکماه باسواد شدند ولی تو به اینها بیست سال گلستان گفته ای وهنوز حرف زدن

خود را بلد نیستند .

اگر تفنگ من یك خون ناحق بریزد* اورا می شکنم . پشت سرمن میگویند که قاسم بید بن شده است و اولاد پیغمبررا میکشد . به آنها بگوئید اگرمنظور شما سیرقوام است ، پیغمبرازچنین اولادی ننگ دارد وبمن توی خواب دستورداده شده که اورابکشم . اگربخواهید ازروی قران جوابتان رامیدهم

من ازمیان مردم بی سروپا برخاسته* ام وتاآخرعمربا آنها خواهم بود .

صوما رابه چنلی بل میدل خواهم* کرد که پشت خان ها و بیك ها رابلرزاند وامینه هارازهره ترك کند .

من اسکندر نیستم که ازظلمات باج* بگیرم . من شاه اسمعیلم که به ترکی شعرمیگویم و همراه قزلباشهاد رجالدران شمشیرمیزنم .

ای رعیت ایمی ، نوروز ، میرزایوسف* و یارشما (قاسم) زبان شماهستند ممکن است روزی دشمن اسم مراشروربگذارد ، ولی بگوئید ببینم کی شرور است؟ من یاسیدلر***

مردم به بیرو غوش بریزید واموال حسن* بیك راغارت کنید ، من میگویم که مال خود شماست . ریزه های بدنش راهم که باخنجربرید عام کباب کنید وبخورید ، من میگویم که گوشت وخون خود شماست .

*

قیام دهقانی قاسم دربیداری مردم آذربایجان و تشکل نهضت های رهائی بخش سهم بزرگ وبسزائی دارد وشایسته تحقیق وبررسی مفصل است . نوشته کوتاه فوق مدخلی خواهد بود برای این بررسی .

گردآوری از : چریکهای فدائی خلق

*بنظرمیرسد که این کلمات اسم چند تن ازیاران قاسم باشد که درمتن روشن نیست بهرحال ماآنهارابهمان شکلی که درمتن نوشته رفتایداخل بود منتقل میکنیم .

** "عاشق ها" خوانندگان ونوازندگان تود های ودوره گردند که ترانه ها وآوازها فلکلوریك رابرای خلق میخوانند .

*** سیدلر اززمینداران بزرگ منطقه بود .

جنبش رازلیق

(بهار ۱۳۴۹)

از : سازمان مجاهدین خلق ایران

در شرایط کنونی ، جنبش رازلیق وجنبشهای نظیرآن ، مکتب بزرگی برای آموزشهای انقلابی محسوب میشوند . درسهای غنی این جنبشها رهنمود های واقعی واصیلی را برای کشف تاکتیک مناسب وصحیح مبارزهٔ مسلحانهٔ خلق ایران ارائه میدهند . بررسی کامل وزنده این جنبشها میتواند ما را بجانب نمود های پرشتابی از انرژی توده ها ، قدرت مبارزه و ابتکار عمل آنها ، و نقاط ضعف دشمن رهنمون گردد . ما همواره اذعان داشته ایم درسیکه از عمل انقلابی توده ها میگیریم بیش از هر آموزش دیگری دارای ارزش است . باید در جریان پیوند با زندگی مردم و بررسی قدرت مبارزه آنها ، بیش از پیش بر آموزش و آمادگی انقلابی خود ــ چه در تئوری و چه در عمل ــ بیفزائیم .

*

روستای رازلیق با بیش از . . . نفر جمعیت در اطراف شهر سراب از توابع اردبیل قرار دارد . راه آن با پای پیاده پیموده میشود (در مدت یک الی یکساعت ونیم) . نه راه درستی دارد ، نه بهداشت و نه لوله کشی آب . تنها یک مدرسه ابتدائی دارد ، و دستگاه مولد برق آنهم الان چند ماهست که از کار افتاده . با اینهمه آنچه سیمای رازلیق را از دهکده های اطراف متمایز میکند ، صرفنظر از وسعت منطقه مسکونی با کوچه های پرفت وآمد ، عبارتست از یک شعبه بانک صادرات ، یک دفتر ازدواج ، تعداد ی مغازه خواربارفروشی ، قصابی ، سلمانی وغیره باضافه چند باب قهوه خانه وسیع در طول کوچه اصلی که مرکز تجمع رازلیقی هائیست که اگر در سرگذر یاد رشهر نباشند ، در آنجا خواهند بود . وضع رازلیق در عین حال نمونه ای از عقب ماندگی منطقه سراب (واساسا

شرق آذربایجان) میباشد . جمعیت سراب که خود شهرکوچکیست محروم ازصنایع ماشینی و رونق اقتصادی ،طبق سرشماری سال ۱۳۴۵ کمی بیش از ۱۷۰۰۰ برآورد شده بود ـ حال آنکه تراکم جمعیت در شهرستان سراب در سرتاسر آذربایجان شرقی وغربی بلا فاصله بعد ازاردبیل ونمیز در درجه سوم قرار دارد . طبق سرشماری سال ۱۳۳۵ جمعیت نسبی در شهرستانهای آذربایجان شرقی در هرکیلومترمربع به ترتیب ازاین قرار بوده است : اردبیل ۵۰ ، تبریز ۵۱/۶ ، سراب ۲۲/۵ ، میانه ۳۱ ، مراغه ۲۵/۷ ، هشترود ۲۱ ، قره داغ با ارسباران ۲۰ ، مشکین شهر ۱۸ .

درمورد آذربایجان غربی : رضائیه ۲۲/۱ ، خوی ۲۳ ، مهاباد ۲۱/۹ ، ماکو ۱۰ (نقل ازسالنامه ۱۳۳۹ اطلاعات) .

تنوع محصول اصلی رازلیق است ، ودولت تنوون دهقانان رابیشتر خرید میکند . در این یکی دوسال ، قیمت خرید آنچنان بالا آورده شده است که امسال خیلی ازتنوون کاران اجبارا درنظر دارند زمستان بجای تنوون ، نیشکر بکاشته اند .

فشارروزافزون مالیاتها و عوارض گوناگون ، مشارکت مشتریان ازدهه برده دهقانان فقیرومتوسط که از آنها اجاره میگیرند ، فشاربرخواربار و فشارد ستگاههای دولتی (که ازجمله خراکساء وسیع رازلیق راوقتیکه باصطلاح میخواهند ازدست رازلیقی هاگرفته وبه جمله ارسوزک ده اجاره دادند) وسهم ارباب وسرشماره های دهقانان رازلیق ـ که ازسرمایه کار و ابزار بیشترشان محروم ـ سنگینی میکند . قیمت زمینها بالا آمده است ، تعداد زیادی ازروستائی آواره اند زمین خودرا فروخته ، ازروستا دست برداشته اند ؛ اما کسی خرید اربیست . بعبارت دیگر ، تعداد خرده پاتی دهقانی درآستانه ازهم پاشیدن است وبایستی درهم فرورفته باشد . اما چرا سرمایه داران کلان این تعداد آخررا فرونمیبلعند ؟ سرمایه داری بزرگ یا متوسط زراعی درآذربایجان [illegible]

چند طریق زیر پدید می آید :

۱ ـ مالکین سابق از راههای گوناگون زمینهای وسیعی را تحت کنترل مستقیم خود درآورده اند و در آنها به کشت نیمه مکانیزه مشغول میباشند .

۲ ـ معدودی از رعایای سابق توانسته اند زمینهای متوسط و نسبتاً وسعی ـ حتی مشاهده شده در حدود ۱۰۰ هکتار ـ را بچنگ آورند ، اینان بخشی از مالکین جدید را تشکیل میدهند .

۳ ـ شاهپورها و افسران ارشد و بورژوازی شهری صدها هکتار از اراضی بایر نظیر دشت مغان را تصاحب کرده و مزارع کشت درآورده اند .

۴ ـ تاکنون یک شرکت زراعی در آذربایجان شرقی (تبریز) و دیگری در آذربایجان غربی (مهاباد) تاسیس یافته است . تاسیس این شرکت که بمفهوم سلطه سرمایه داری بوروکراتیک بر مالکین قئودال برخورده بورژوازی دهقانی و تبدیل دهقانان فقیر و متوسط به مزدوران کشاورزبست ، بسبب سازماندهی بوروکراتیک و ریخت و پاش فراوان ، نتایج خوشی نداشته است . بگفته کارمندان اصلاحات ارضی این شرکتها ضرر میکنند. طرح شرکتهای سهامی زراعی بمنظور حل اقتصاد متزلزل خرده بورژوازی دهقانی روستاها بیان آمده است ، یعنی در واقع ـ حال که صدها هزار هکتار از زمینها و اراضی جنگلی نصیب سرمایه های کلان کمپرادور و سرمایه امپریالیستی شده است و میشود ، و در بخشی از روستاها نیز اربابان سابق همچنان بکار خود ادامه میدهند ـ میبایست براساس یک طرح دولتی به وضع توده دهقانان خرده پا که هنوز وزنه سنگینی را در اقتصاد کشاورزی ایران تشکیل میدهند ، سروصورتی داده میشد . برای بخش خصوصی و برای سرمایه داران کمپرادور ، تصاحب زمینهای دهقانان ، آنهم در یک منطقه کوهستانی که بهرحال زراعت مکانیزه در آن مشکلتر و یا حداقل بود ، بی صرفه و کاری بود و در سر است ؛ مبارزه تنگ مردم این منطقه برای سنن انقلابی ریشه داری بوده و از بسیاری

روحیهٔ مقاومت ورشادت برخورد ارجیاشند . در یك چنین وضعی البته سرمایه داران و فئود الها ترجیح میدهند که چنین منطقهای برای بورژوازی دهقانی و بخش دولتی باقی بگذارند . اماطرح دولتی برای تبدیل تولید کنندهٔ خرده پا به مزدور باسرعت لازم پیش نمیرود . اولا بعلت مقاومت مردم ، ثانیا بخاطر خصلت بوروکراتیك سرمایه داری دولتی . مثلا قرار بود که نخستین شرکت سهامی زراعی آذربایجان شرقی در همین سراب تشکیل شود که با مقاومت شدید دهقانان مواجه شده ومجبورشدند که بساط شرکت را درحومه تبریزپهن کنند .

بهرحال بنه خرده بورژوازی موجود در رازلیق میتواند رشد کند ، نه سرمایه داران رغبت وجرات دارند تاسرمایه های خود رابه نیه برماهورها به جلگه های کوچك میان کوهها وبه میان این مردم مقاوم ولجوج منتقل کنند ، ونه شرکت سهامی زراعی بسهولت میتواند تشکیل شود . بااین تحلیل مختصرمسئله ، منظرهٔ بن بست روستاهائی نظیر رازلیق میتواند در دیدگاه مان مجسم شود . اینك تضاد های موجود در رازلیق را جمع بندی میکنیم :

ــ تضاد بین دهقانان فقیر (یعنی بخش عمده اهالی که بروی زمین خود ویا بروی زمین اجاره ای به کشت مشغولند ویابه دامداری میپردازند) وبانکها ، که قسمت اعظم سهم خود راازبهرهٔ کمرشکنی که ازدهقانان دریافت میدارند ، تامین کرده اند و صورت ظاهر قضیه اینست که " برای پیشرفت کشاورزی ، دامداری و دامپروری بروستائیان کمك " میکنند .

ــ تضاد بین دهقانان ازیکسو و تجار ، رباخوران ومالکین سابق منطقه سراب (که نفوذ سیاسی فراوانی دارند) ازسوی دیگر .

ــ تضاد بین کشاورزان توتونکار و شرکت دخانیات .

ــ تضاد بین مردم ده و دستگاههای مختلف دولتی (که باگرفتن مالیاتهای گوناگون

ازجمله مالیات برآبهای جاری ، ضبط چراگاههای آباواجدادی ده وغیره مردم راتحت فشارقرارمیدهند) .

ـ تضاد بین دهقانان کم زمین و مالکین اجاره دهنده زمین (حاجی ناصرالدین که یکی ازبزرگترین زمینداران رازلیق است درحدود ۴ هکتارزمین آبیاری شده در اختیاردارد که بدهقانان بی زمین یاکم زمین اجاره میدهد) .

هرگاه ژاندارمری ، سازمان امنیت و دستگاههای قضائی وجود نداشتند ؛ بانکها شرکتها و موسسات سرمایه داری دولتی نمیتوانستند باکاغذ پاره هائی بنام سفته و چک وتعهد نامه وغیره دهقانان را آنهم چنین بیرحمانه استثمارکنند .

بنابراین تضاد اصلی جامعه رازلیق عبارتست ازتضاد بین اکثریت فقیرومیانه حال دهقانان بعنوان تولید کنندگان کوچک ازیکسو ، ومالکین وسرمایه داران بوروکراتیک ـ که دولت آلت سرکوب آنهاست ـ ازسوی دیگر .

این تضاد هنگامی تشدید یافت که ثروت مشترک ده یعنی چراگاه ـ که درشرایط دشوارزندگی مردم ده اهمیت حیاتی پیدا کرد ـ بعنوان اینکه ملی شده ازجانب یکی ازدستگاههای دولتی ضبط وتحت حمایت ژاندارمری دراختیارچشم داربزرگ وصاحب نفوذ ایلیاتی گذاشته شد . اهمیت خاص چراگاه بخصوص به این علت است که دهقانان که درکارزراعت بامشکلات فراوانی روبروهستند باکمک گرفتن ازدامداری میتوانند ازفشار خرد کننده ای که پشتشان راخم کرده است ، تاحدی بکاهند . علاوه براین ، ازنظر مردم رازلیق ، ضبط چراگاه نشانهٔ بارزفشاریست که رژیم حاکم بردهقانان تحمیل میکند . نه تنها تقریباتمام اهالی دراین امردخالت داشته ولی منفعتند ، بلکه آنرا همچون فشار تحمل ناپذیری علیه غرور و حیثیت خود تلقی میکنند . باین ترتیب برای رازلیق ، مقاومت دربرابرتجاوزکاران به ثروت مشترک وحقوق حقه مردم ، بصورت ضروری ترین و حادترین مسئله درآمد . بعبارت دیگر ، درشرایط خاص معینی ، تضاد اصلی جامعهٔ

رازلیق بشکل تضاد باتجاوزکاران ــ یعنی در ابتدا با نوکران حشم دار ایلاتی وسپس با نوکران باضافه ژاندارمها و سرانجام باکل دستگاههای دولتی ــ ظاهرشد . چراگاه، کوهٔ پردامنه ایست که نسبتا دور از منطقه مسکونی قرار دارد . این کوه در فصل بهار از علوفه پوشیده میشود ، ومیتواند هزاران راس دام را خوراک دهد . این کوه از دیرباز برای رازلیقی ها " یازالاق " (۱) بشمار میرفته است ، ومردم این چراگاه را بطور ساده " کوه " مینامند .

در بهار سال ۴۹ جنبش بخاطر کوه برپا شد . اکنون از این جنبش بنام " داغ دعوا سی " (۲) صحبت میکنند . چون فقط هنگام بهار از این کوه استفاده میشود ، از این رو بهار سال ۴۹ به فصل مبارزه بخاطر کوه معروف شد .

رازلیقی ها پیش بینی میکنند که در آینده نیز ممکنست ناچار شوند دست کم یکماه از حیاتی ترین روزهای سال را در مبارزه بخاطر کوه بگذرانند . در آغاز بهار ۴۹ حشم دار شاهسون ، براساس اجاره ای که با اداره منابع طبیعی منعقد کرده بود ، دامهای خود را به چراگاه وارد میکند ، ودر دامنه کوه چادر میزند . رازلیقی ها وقتیکه از ماجرا باخبر میشوند با کلیه دامهای خود چراگاه را اشغال میکنند . حشم دار پس از چند برخورد مسلحانه (هر دو طرف مسلح بودند) ، خود را ناچار به عقب نشینی میبیند . رازلیقی ها که بطور دستجمعی کوه را اشغال کرده بودند ، پس از چند روز دیگر نیاز به باقی ماندن در کوه را حس نمیکنند . خصوصا با توجه به ضرورت کارهای زراعتی بده باز میگردند ، لیکن برای نگهداری از ثروت مشترک قرار میگذارند که هر شب یک بخش از روستا تعداد معینی را بکوه اعزام دارد تا بنوبت پاسداری دهند . این نظم وجود داشت تا اینکه حشمدار به تعرض پرداخت . او که در این مدت جسته وگریخته دامهایش را به چراگاه گسیل میداشت ، به پشت گرمی ژاندارمها در صدد بیرون راندن رازلیقی ها برآمد . ولی رازلیقی ها مقاومت کردند . ضمن برخوردهائی که بین نوکران حشم دار و ژاندارمها

ازیکسو، ویاسداران وچوبداران رازلیقی ازسوی دیگر رخ داد، دوتن ازرازلیقی ها آسیب دیدند. این امر، خشم ونفرت عمیق اهالی رابرانگیخت. آنها ناچارکارهای خود رامتوقف کردند؛ شیپورها بصدا درآمد (۳) و دوباره بطور دستجمعی بطرف کوه براه افتادند. مردم روستاهای اطراف که ازماجرا خبردارشده بودند بیاری رازلیقیها شتافتند. مثلا ازیک روستا بیست نفرسوارکه گویا اسلحه نیزداشتند به رازلیقی ها پیوستند. علاوه براین، رازلیقی ها دریای کوه ازجانب یک تپره ازشاهسونها ــ که با تپرهٔ مربوط به حشم دار میانه خوبی نداشتند ــ بگرمی مورد استقبال قرارگرفتند. اینان به رازلیقی ها آموختند که چگونه بانوکران حشم دار که بشیوه ایلاتی باچماق وقلماسنگ نبرد میکنند، مبارزه نمایند. وتعدادی ازقلماسنگ خود راکه باپشم می بافند دراختیار آنها قرار دادند. رازلیقی ها درسه نقطه پرچم ایران رابنحویکه بخش سرخ رنگ آن روبالا باشد، نصب کردند (٤). بهرحال، این عمل رازلیقی ها یکنوع تهدید و مقاومت تاپای جان بود. دربرخوردهائیکه بین آنان و نوکران وژاندارمها روی داد، سردوشی های رئیس پاسگاه بتاراج رفت و لباس وی پاره گشت. ژاندارمها نتوانستند دهقانان رابه فرودآوردن پرچم سرخ وادارند. درمقابل، بامشاهده تعدی بیشرمانه واعمال توهین آمیزژاندارمها، چادرهای ژاندارمری وحشم دار ــ این راهزنان و تجاوزکاران ــ به محاصره رازلیقی ها درآمد وهیچیک ازآنان نتوانستند ازچادرهای خود خارج شوند. دراینهنگام بود که کامیون های ارتشی پیدا شد وسربازان ازآنها پیاده شدند. سربازان بنوبه خود، رازلیقی هارامورد محاصره قرار دادند. مردم رازلیق تصمیم داشتند بهرقیمت شده ازحق خود دفاع کنند و دشمن راازچراگاه بیرون بریزند. هرعمل ازجانب سربازان و ژاندارمرها میتوانست باعکس العمل جسورانه رازلیقی ها مواجه گردد. ادارات دولتی شهرستان که درتمام اینمدت باشتابزدگی دنبال راه حلی میگشتند، سرانجام هیات ۵ نفری حل اختلاف اداره منابع طبیعی

رابرای تحقیق محلی بکوه اعزام داشتند . به سربازان وژاندارمها دستور بازگشت داده شد ، قرارشد که حشم دارنیز بانوکران و دامهایش کوه راترک کنند . باین ترتیب هنگامیکه دیگر فصل بهره برداری ازکوه سپری شده بود ، غاصبان ازحریم رازلیق بیرون رانده شدند . رازلیقی ها پیروزمندانه بسمت ده حرکت کردند . اما دراینموقع حادثه تحریک آمیزی رخ داد : فرمانده ژاندارمری سراب که باکینه جوئی درپی شکار محرکین بود ، جوانی رادرده دستگیرودرداخل جیب خود میکند . مادرجوان باشتاب خود را جلوماشین پرت کرده تابدینوسیله ازحرکت آن جلوگیری کند . ژاندارمها به اشاره رئیس ، مادرراکه گویاآبستن بوده بالگد ازسرراه ماشین دورمیکنند . مضروب ساختن یک زن بیدفاع وآبستن ، موج خروشانی ازخشم درجمعیت برانگیخت و تصمیم براین شد که همه بطوردستجمعی بشهررفته تاقاطعانه علیه اینهمه بیدادگری و تجاوز اعتراض کنند . مردم باهروسیله وبطورعمده پای پیاده راه شهررادرپیش گرفتند . قرارشد کسانیکه زودترمیرسند درنقطه معینی درحوالی شهرتوقف کنند تاازآن پس حرکت جمعی و عمومی باشد . واین درست روزی بود که بخاطرمرگ "آیت الله حکیم" تعطیل عمومی اعلام شده ، وخیابانهای محدودهٔ سراب پرازشهریهاوروستائیان بود . باانتشارخبرقیام رازلیقی ها ، ماموران حکومت دچاروحشت وسراسیمگی فوق العاده شدند . درهم آمیختن رازلیقی ها باانبوه سایردهقانان درخیابانها ـ که تعداد قیام کنندگان راچندین برابرنمایش میداد ـ براین وحشت وسراسیمگی می افزود . تعدادی ازمردم رازلیق راکه درپاسگاه ژاندارمری بازداشت ومجروح کرده بودند ، باانتشارخبرآمدن رازلیقی ها بشهر باشتابزدگی آزاد نمودند ـ هرچند که بعدا دسته های دیگری راگرفته ومضروب کرده اند .

رازلیقی ها نخست تلگرافخانه رااشغال کردند . کارمندان رامجبورنمودند که کلیه کارهای خود رامتوقف کرده و تلگراف آنان رابشاه مخابره نمایند . پس ازآن مامورینی

راازمیان خود د رتلگرافخانه برگماشتند تابمحض د ریافت پاسخ تلگراف،آنرابه اطـــلاع د یگران برسانند . این مامورین هر چند ساعت یکبار عوض میشد ند ،واین برنامـه تـا چند روزاد امه د اشت ــ ولی جواب تلگراف هیچگاه د ریافت نشد .

د رهمان روز ،مرد م رازنین بد ادگستری رفتند .کارمند ان راازمیزهایشان بلـــند کرد ند ،کارهای جاری رامتوقف نمود ند وگفتند که هیچکاری ازکارما مهمترنیست ،اول ازهمه باید بکارمارسید گی شود . همین صحنه د رفرماند اری تکرارشد . آنروز تمـا م سراب وضع پرجوش وخروش وانتلابی بخود گرفته بود . رفت وآمد وسایل نقلیه متـوقـف شد ه ،همه مرد م ازستمی که برراز لیقی هارفته بود و مقاومت آنان آگاه شد ند .

هنگامیکه رئیس د ادگاه بهمراه فرماند ه ژاند ارمری میخواست باجیپ خود طول خیابان راطی کند ،باانبوه جمعیت خشمگین مواجه شد . مرد م ازرئیس د ادگاه میخواستند که فرما ند ه ژاند ارمری راد راختیارآنان بگذارد . رئیس د ادگاه بالتماس وخواهش آنها رابه آرامش د عوت میکند . د رتمام اینمد ت ،جمعیت باباران ازناسزا وشعارهـــــای اعتراض آمیز ،نفرت خود رانسبت به فرماند ه ژاند ارمری کل ورژیم ارتجاعی فاشیستـی و نسبت بخاند ان د یکتاتور ابرازمید اشتند . د هقانان میگویند مابقد ری بهیجان آمد ه بود یم که هرگاه فرماند ه ازجیپ پیاد ه میشد تکه تکه اش میکرد یم و هیچکد ام ازمـارا نمی توانستند بعنوان قاتل د ستگیرکنند ،ولی باحترام رئیس د ادگاه نخواستیم او را از جیپ بیرون بکشیم .

ویـــژگیهـــای جنبـــش رازنـــین

۱ ــ این یك جنبش خود بخود ی بود که صرفابه ابتکارتود ه د هقان برپاشد و جریان یافت . د هقانان خود متعجبندکه چطورشد احساساتشان آنچنان یکباره بجـوش آمد وآنچنان حوادث سریع وپرتحرکی راموجب شد .

د رطی جنبش هیچگاه اختلاف ود ود ستگی پیش نیامد . آنچه نقل میکنند همه ازیکبار حتی

ووحدت اکثریت قاطع مردم حکایت میکند ، بدون آنکه رهبرانی در کار باشد . هیچ دلیلی در دست نیست که نشان دهد جنبش از طرف افراد خاصی بطور آشکار یا نامرئی رهبری شده باشد . ژاندارمری وسازمان امنیت ، بدنبال آن ، نتوانستند کسی را بعنوان " محرک " ، متهم وبازداشت کنند .

۲ــ متنفذین یعنی خرده بورژواهای روستائی که در آغاز کار با اتخاذ رویه سازشکارانه وخیانت آمیز در مورد سرنوشت چراگاه در بر ابرادارات دولتی خود را مفتضح کرده بودند ، در جریان جنبش کاملا منفرد گشتند .

۳ــ در رازلیق عناصری از بازمانده های حزب توده وجود دارند . یکی از اینها جزء بخش پائینی از قشر مرفه است که شخصی با هوش وباسواد وکاربر است ، لیکن از مدتها پیش این هوش وکاربری را در خدمت کوششهای تسکین طلبانه برای باصطلاح عمران ده قرار داده است تا بدینوسیله هم نظر مردم را جلب کند وهم خود را بنوائی برساند در واقع نقش او تلاش برآشتی دادن مردم با حکومت بوده است . چند سال پیش که ماموران سازمان ضد خلقی موسوم به " پایداری ملی " برای عضوگیری بروستا آمده ، ودهقانان را توی مسجد جمع کرده بودند ، با اینکه اکثریت قریب باتفاق اهالی به حیله های مختلف خود را کنار کشیدند ، این شخص عضویت سازمان مذکور را پذیرفت و سپس بتوجیه عمل خود پرداخت . او در جنبش اخیر شرکت جست ولی حاضر نیست که چیزی از آن بیاموزد . او در گذشته رئیس انجمن ده بود ، امروز فقط عضو انجمن است ، بطور کلی ، دیگر از اعتبار پیشین چیزی برایش باقی نمانده است . عیب کار در اینجاست که چند تن از دهقانان آگاه و فقیر وبیسواد ــ که اینان نیز در مبارزه گذشته شرکت داشته وشرافت وپاک دامنی سیاسی خود را حفظ کرده اند ــ تحت تاثیر این شخص قرار دارند .

۴ــ پشتیبانی فعال روستائیان اطراف ، مسئله بسیار مهمی ست . آنان بدون آنکه

مستقیماً در مبارزه رازلیقها ذینفع باشند بیاری آنها برخاستند، و بیشک این تجربهٔ گرانبهائیست . این امر، نشانه آنست که تضاد اصلی نه در درون ده، بلکه بین زحمتکشان ستمدیدهٔ ده از یکطرف، و دولت بعنوان نمایندهٔ تجاوزکاران از طرف دیگر میباشد؛ و اینهمه، ناشی از رشد آگاهی روستائیان است .

۵ــ رازلیقی ها در کوه شجاعانه از ثروت مشترک و حیثیت خویش دفاع نمودند . آنان مسلح بودند و این امر در برابر نوکرها و آدمهای مسلح حشم دار شاهسون، به آنها جسارت می بخشید . هرچند افشاء نمیکنند ولی چنین برمی آید که تیراندازیهای طرف مقابل را بدون جواب نگذاشته اند؛ بدون اسلحه هرگز نمیتوانستند بکوه قدم بگذارند و غاصب را بیرون بریزند . در شهر نیز بیک اعتراض توده ای مبادرت ورزیدند . دهقانان مصمم بمقاومت در منطقهٔ دهقانی خود، نیروی عظیمی را بوجود میاورند؛ بویژه هرگاه پرولتاریا آنان را از یک سازماندهی توده ای برخوردار ساخته باشد، شکست ناپذیر خواهند بود . تودهٔ دهقانان متحد امانی شکل و فاقد رهبری رازلیق که برای نخستین بار بیک جنبش مقاومت جویانه علیه غصب ثروت اشتراکی خود دست زده بودند وقتی بشهر ریختند نیز همچون یک توده آگاه، جسور و مبارزه جو ــ که سرشار از خشم و نفرت طبقاتی است ــ عمل میکردند، نه همچون رعایائی که برای عرض مظلومیت و طلب ترحم به پیشگاه مقامات مربوطه شکایت برده باشند . وقتی در نظر آوریم که دهقانان ما در شرایط عادی چگونه به راهروهای ادارات شهرستان روی آورده و دستهایشان را بطور مظلومانه ای بغل میکنند و با هر بازو بسته شدن درب اتاق مامور مربوطه مثل فنر از جای خود می پرند، آنوقت در می یابیم که عمل رازلیقی ها در هجوم بشهر، اشغال ادارات دولتی و تف باران فرمانده ژاندارمری در خیابان تا چه حد جسارت آمیز و امید بخش است .

۶ ــ دستگاههای دولتی در برابر این جنبش، نخست غافلگیر شدند و سپس به عقب

نشینی پرداختند . دشمن خیال میکرد که با فرستادن ژاندارم وسپس سرباز به کوه مردم را مرعوب خواهد ساخت . اما در مقابل مقاومت فعّال و دلیرانه آنان غافلگیر شده متوجه گردید که در این شرایط ، توسل به سرکوب بیرحمانه برای او بسیار گران تمام خواهد شد ؛ اجبارا عقب نشینی کرد و هیات حل اختلاف را وارد معرکه کرد و بسربازان دستور مراجعت داد . سرانجام تحت فشار توده ، اجارهٔ خشم دار را لغو کرده و به رازلیقی ها پیشنهاد نمود که ده نفر از ریش سفیدان خود را برای عقد اجاره معرفی کنند . اما بعد از بازگشت مردم از کوه ، دشمن در صدد تعقیب و انتقام جوئی برآمد و دسته دسته مردم را به پاسگاه ژاندارمری بردند و در زیر ضربات چوب و لگد وسیلی گرفتند . اما هجوم دستجمعی آنان بشهر دستگاههای دولتی را دوباره غافلگیر ساخت . کادر ژاندارمری و شهربانی شهر کوچکی مانند سراب ، برای چنان جمعیتی کافی نبود . استفاده از ارتش و اساسا هرگونه کوشش برای سرکوب میتوانست نتیجه معکوس ببار آورد ؛ و دشمن همواره از نیروی خشم انقلابی توده ها هراسان است . او بیهوده تلاش دارد که آتش خشم انقلابی و کینه خلق را زیر خاکستر رعب و وحشت پوشیده نگه دارد و دست کم برای مدتی خاموش سازد . از این نظر میکوشد که هرگونه کوشش برای کنار زدن این خاکستر را با درنده خوئی فاشیستی خود خنثی نماید . سرکوب جنبش دانشجوئی و شکنجه بهترین فرزندان خلق در سیاهچالها نمونه این کوششها میباشد . اما وقتیکه این آتش شروع بزبانه کشیدن میکند و دستگاههای رژیم را غافلگیر مینماید ؛ آنوقت اولا امکان سرکوب سریع را از دست میدهد ، ثانیا خود روشی انعطاف آمیز در پیش میگیرد و عقب می نشیند . زیرا میداند ایستادگی و خشونت در اینجا بیهوده است و احیانا به گسترش هرچه بیشتر نیروی انقلابی توده خواهد انجامید . عقب نشینی در برابر مردم تهران علیه شرکت واحد اتوبوسرانی و عقب نشینی در برابر جنبش رازلیق ، نمونه هائی از این تاکتیک است .

وضع بعد از جنبش

براساس پیشنهاد اداره منابع طبیعی ریش سفیدان ، در هرگونه اقدام بجمع آوری پول نمودند تا چراگاه بنام ده نفر از ریش سفیدان رازلیق اجاره شود ؛ حتی مقداری پول هم جمع آوری شد . اما این امر با مقاومت و امتناع مردم روبرو گردید . مردم اعلام کردند : هرگاه کوه فقط بنام ده نفر اجاره شود ، در واقع ما از حق مسلم و بی چون جزای خود محروم شده ایم و در هرحال ثروت مشترکمان از دست ما بیرون خواهد رفت ؛ فقط ده نفر حق استفاده از آنرا کسب میکنند ، و ممکنست که یکروز عملا از استفاده از آن محروممان کنند . به این ترتیب ، جمع آوری پول متوقف گردید .

این بود تحولات رازلیق تا مرداد ۱۳۴۹ .

امروز هرچند رازلیق بزندگی عادی خود ادامه میدهد ، آن وحدت و یگانگی جای خود را بپراکندگی متعارف ناشی از خصلت روابط تولیدی موجود داده است ؛ با اینحال پیروزی وحدت و پایداری تاثیر خود را بر روانشناسی جامعه رازلیق اعطاء کرده است . بعلاوه اینکه هنوز مسئله بطور نهائی حل نشده است . اگر دشمن در بکار بردن تاکتیکهای خود دچار اشتباه شود ــ که میشود ــ بدون تردید باید منتظر موج تازه‌ای از مبارزه فعال مردم رازلیق بود

توضیحات

(۱) یازالاق بمعنای چراگاه بهاره است که در مقابل ییلاق و قشلاق ــ که بمعنای جایگاه تابستانی و جایگاه زمستانی میباشد ــ قرار دارد .

(۲) یعنی دعوی کوه

(۳) شیپور وسیله دعوت به تجمع است .

(٤) طبق قانون اساسی پرچم ایران سبز و سفید و سرخ است . رنگ سبز همواره در بالا قرار داده شده است . اولین بار در جمهوری مهاباد (۲۵ــ۱۳۲٤) رنگ سرخ در بالا قرار داده شد . قاضی محمد یکی از رهبران این جمهوری که پس از شکست

هنگام ورود دادگاه نظامی محاکمه وتیرباران شد ، به هنگام محاکمه در پاسخ باین سئوال که چرا پرچم را بطور معکوس برافراشته بود ، پاسخ داد که در قانون اساسی ترتیب قرار دادن رنگها قید نشده است بعنوان بخش سرخ رنگ آنرا در بالا قرار داد.

" نمی بایست اسلحه بدست گرفت . " برعکس ، می بایست بنحوی مصمم تر، با قدرت تر و با روحیه‌ای تهاجمی تر اسلحه بدست گرفت . می بایست برای توده ها ، غیرممکن بودن قناعت ورزیدن بیک اعتصاب مسالمت جویانه ، و ضرورت یک مبارزهٔ مسلحانهٔ تسکین نیافتنی و بی باکانه را توضیح داد . در یک کلمه ، امروز باید به نارسا بودن اعتصابهای سیاسی آشکارا اذعان کرده و باصدای بلند آنرا اعلام کنیم ؛ باید تبلیغ وتحریک را بنفع شورش مسلحانه در میان توده ها بعمل آوریم ، بدون اینکه ببهانهٔ لزوم " تقدم درجات " ، اصل مسئله را ماست مالی کنیم و بروی آن نقاب بکشیم . از نظر توده ها مخفی نگهداشتن یک جنگ عنادآمیز و نابودگرانه چونان یک هدف آنی عملیات آینده ، یعنی گول زدن خود ، و فریب دادن خلق .

لنین : " تعلیمات شورش مسکو " ، ۱۹۰۶

ISA-CU
P. O. BOX 2636, STA. A
CHAMPAIGN, IL 61820

انتشارات عصر عمل توسط عده ای از
هواداران جنبش انقلابی خلق
منتشر میشود . بعلت کمبود
امکانات ما برای توزیع این انتشارات
با سازمانهای جبهه ملی ایران -
خارج از کشور - تماس گرفتیم وآنها
موافقت کرده اند که امکانات خود
را ، بمنظور توزیع انتشاراتی
که در جهت دفاع از جنبش انقلابی
تشخیص میدهند ، در اختیار ما
قرار دهند .
کلیه مسایل و مطالبی که در جهت
بررسی شرایط جوامع تحت ستم ،
دفاع از جنبش خلقها علیه امپریا -
لیسم و مبارزه پرولتاریا علیه سرمایه
داری نگاشته شده باشد جای خود
را در سلسله انتشارات ما خواهند
یافت . از اینرو از همه مبارزین
و طرفداران جنبش میخواهیم که در
صورت تمایل مطالب و نوشته هائی
را که در مورد مسایل بالا تدوین
شده است برای انتشار به آدرس
زیر ارسال دارند .

75 KARLSRUHE 1
postfach 2563
West Germany

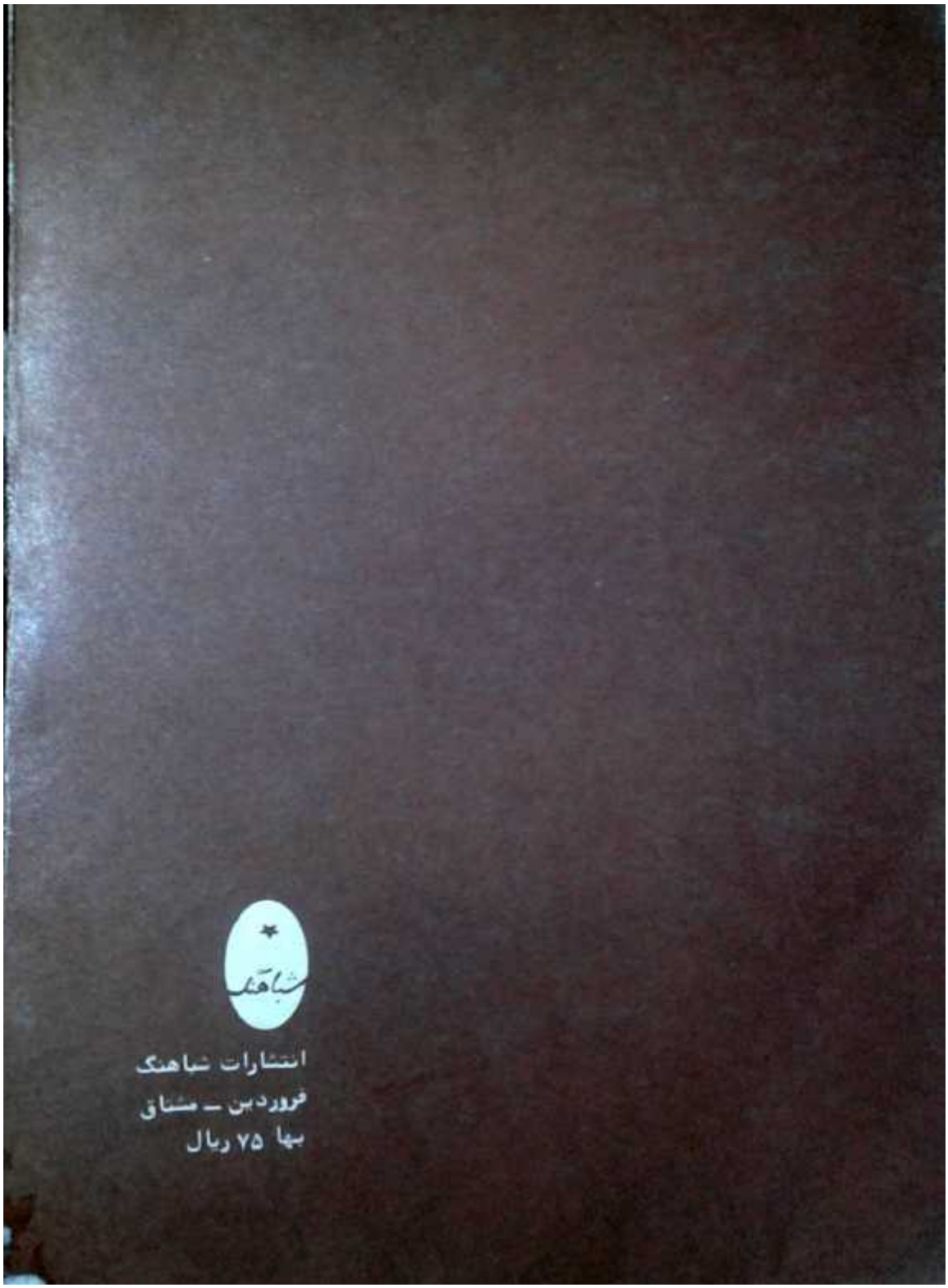

دیجیتال کننده کتاب : نینا پویان